

ولایت فقیه

از

دیدگاه فقهی، و مراجع

اسطوانه‌های مذهب ولایت فقیه حکم
کرده اند. و کنگره ولایت فقیه و سوره
کتاب طعم فقه را پخشید و در فرقه‌های ائمه
معصومین علیهم السلام را نصیبند
صاحب جواهر قدس سره

چاپ دوم

اثر: علی عطائی

ولایت فقیه از دیدگاه فقهاء و مراجع

اسطواناتهای مذهب، بولایت فقیه حکم
کرده اند، و کسیکه در ولایت فقیه وسوسه
کند، طعم فقه را نجشیده و رمز کلمات
ائمه معصومین علیهم السلام را نفهمیده
است. صاحب جواهر قدس سره

همه فقهاء و مراجع
ولایت و رهبری فقیه را
نصبا یا حسباً قبول داشته
و دارند.

مؤلف

علی عطائی

مشخصات کتاب :

نام کتاب : ولایت فقیه از دیدگاه فقهاء و مراجع

نویسنده : علی عطائی

تاریخ چاپ اول : اردیبهشت ۱۳۶۴ - تیراژ ۳۰۰ جلد

تاریخ چاپ دوم : مرداد ۱۳۶۴ - تیراژ ۴۰۰۰ جلد

چاپ : چاپخانه نمونه - قم

حروفچینی : مرکز بررسی‌های اسلامی

محل نشر : قم - تلفن ۳۱۰۵۱

مندرجات مقدمه چاپ دوم

صفحه	عنوان
۵	نظریه مرحوم محقق صاحب شرایع الاسلام قدس سره
۵	نظریه مرحوم شهید صاحب مسالک قدس سره
۶	فقهاء رهبران الهی و دستوراتشان مانند قوانین الهی است
۷	نظریه مرحوم صاحب جواهر قدس سره
۷	نظریه مرحوم صاحب مصباح الفقیه قدس سره
۷	نظریه مرحوم نائینی قدس سره
۸	تقریظ مرحوم آخوند خراسانی و مازندرانی قدس سرهما بر تنبیه الامه
	نظریه مرحوم نائینی در باب وضع و وصول مالیات و اهمیت آن (در صدر اسلام و در عصر غیبت)
۹	نظریه مرحوم نائینی درباره لزوم اطاعت از نائب امام (ع)
۱۳	دستورات و نظریات فقهای عدول مانند دستورات ائمه علیهم السلام است
۱۴	گله و درد دل مرحوم نائینی از علماء سوء و ضرر آنان
۱۹	آری: رگ رگ است این آب شیرین آب شور
	حکومت اسلامی ایران در بزرگترین پایگاه علم و فضیلت یعنی نجف اشرف
۲۳	پایه ریزی شد
۲۷	دفع وهم (پاورقی)
۲۹	تداوم بخش انقلابهای الهی چیست؟
	فهرست کتاب
۳	فرازهائی از سخنان علمای بزرگ در باره ولایت فقیه
۵	هدف از نوشتن این جزوه
۶	سخنان مرحوم صاحب جواهر (ره)
۸	سخنان مرحوم نراقی (ره)
۱۵	سخن مرحوم شیخ انصاری (ره)
۱۲	حضرت امام مدظله العالی و مسأله ولایت فقیه

- ۱۵ نتیجه‌گیری و اینکه ولایت فقیه مورد قبول همه فقهاء است
- ۱۷ اجازة‌های مراجع
- ۱۸ سعه و ضیق دائره ولایت فقیه و علت آن
- ۲۰ منشا تفرقه پلیدی باطنها است
- ۲۱ معنی فقه، فقیه و ولایت
- ۲۳ ولایت الهی، مردمی و قلدری
- ۲۶ اعمال ولایت واجب کفائی است و هرج و مرج لازم نمی‌آید
- ۳۰ اهمیت ولایت فقیه
- ۳۵ سخنان مرحوم آیه‌الله بروجردی قدس سره
- ۴۲ نتیجه‌گیری و اینکه همه اختیارات حکومتی با فقیه است
- ۴۵ رفع شبهه جلوگیری از اغفال کردن مؤمنین
- ۴۶ سخنان حضرت آیه‌الله خوئی دامت برکاته
- ۴۹ نتیجه‌گیری از سخنان ایشان
- ۵۷ اشکال و پاسخ
- ۶۲ زید بن علی (ع) و یاران‌ش در همان راهی شهید شدند که سیدالشهدا (ع)
- ۶۸ امیرالمؤمنین (ع) و تفاوت جنگ جمل و صفین
- ۷۲ امام صادق (ع) و کمی‌یاور
- ۷۴ دورنمای الفاظ در فتواها
- ۷۵ شرایط فقیه‌ی که ولایت دارد
- ۷۶ ترجمه فتواهای مربوطه بولایت فقیه از کتاب منهاج‌الصالحین
- ۱۲۰ تقاضا، دعا

مقدمه چاپ دوم

بسمه تعالی

مناسب دیدم نظریه بعض دیگر از علمای اعلام قدس الله اسرارهم را که در باره ولایت فقیه و امور مربوطه بآن ، بیان داشته‌اند و در چاپ اول نقل نکرده‌ام ، در مقدمه چاپ دوم بازگو کنم .

نظریه مرحوم محقق قدس سره

مرحوم محقق قدس سره الشریف در کتاب شرایع الاسلام فرموده است : واجب است ، سهم امام علیه السلام را کسی بمصارف معلومه آن برساند که حکم کردن باو واگذار شده است ، بسبب حق النیابه‌ای که دارد^۱

نظریه مرحوم شهید قدس سره

مرحوم شهید قدس سره الشریف در کتاب مسالک در شرح جمله " بحق النیابه " فرموده است ، مراد فقیه عادل امامی می باشد که شرائط فتوی دادن را دارا باشد ، زیرا که چنین کسی نایب امام علیه السلام

۱- یجب ان یتولی صرف حصه الامام علیه السلام فی الاصناف الموجودین من الیه الحکم بحق النیابه : باب خمس مساله خامسه صفحه ۱۸۴ .

و نصب شده از طرف آنحضرت است ۱ .

فقهاء ، رهبران الهی و دستوراتشان

مانند قوانین الهی می باشد

نویسنده جزوه گوید : ملاحظه می فرمائید که این دو عالم عظیم -
 الشان فقیه عادل را نایب برحق امام زمان علیه السلام و نصب شده از
 طرف آنحضرت می دانند و نظر بر اینکه برخی افراد ناصالح و فاقد شرط
 مدعی نیابت شده و می شوند لذا فرموده اند ، تنها فقیه عادل که شرائط
 فتوی دادن و حکم کردن ۲ را دارا باشد ، منصوب و نایب برحق امام
 علیه السلام است نه غیر و منصوب بودن فقهای عدول باین معنا است که
 آنان از طرف ائمه معصومین علیهم السلام نصب و تعیین شده اند و اجازه
 الهی دارند که در امور مربوطه ، دخل و تصرف کنند (بطوریکه در این
 جزوه خواهید خواند) و دستورات و نظریاتشان مانند قوانین الهی
 و آسمانی حجت و لازم العمل می باشد و منوط برای و بیعت مردم نیست
 و خلاصه ، همانگونه که قوانین الهی قانونیت دارند و قانونیت آنها منوط
 برای مردم نیست ، دستورات و نظریات فقهای عدول نیز حجت هستند
 و لزوم اطاعت از آنان منوط و موقوف برای و بیعت نمی باشد و اگر کسی
 بگوید در رهبریت رهبران الهی و حجیت دستوراتشان رای و بیعت
 دخالت دارد ، لابد خواهد گفت ، در قانونیت قوانین الهی نیز رای
 مردم دخیل است ، چونکه بعضی از اشکالات که به منصوب بودن فقهاء

۱- المراد به (بحق النیابه) الفقیه العدل الامامی الجامع لشرائط
 الفتوی لانه نایب الامام علیه السلام و منصوبه : جلد ۱ کتاب الخمس .
 ۲- در صفحه ۷۵ همین جزوه شرائط فقیهی که فتوی و حکمش
 معتبر است ، ذکر کرده ام .

و رهبران الهی گرفته شده ، از قبیل اینکه مردم بهیچ گرفته می‌شوند ، بقانونیت قوانین الهی نیز گرفته می‌شود و الجواب الجواب ، (درپاورقی همین مقدمه ص ۲۷ ضمن دفع و هم گفته‌ام که در ثبات و استمرار انقلابهای الهی رای و بیعت دخیل نیست بلکه آنچه مهم و ضروری است دو عامل می‌باشد و توضیح کوتاهی در آنجا داده‌ام ، مراجعه شود) بله ملت‌هایی که ایمان بخدا ندارند و رهبران الهی و قوانین آسمانی را نپذیرفته‌اند ، ناچارند با رای و بیعت ، رهبر برگزینند و از پیش خود قوانینی وضع و برای عموم بگذارند و پس از آن باجرا در آورند ، والحمدلله ملت ما چنین نیستند .

نظریه مرحوم صاحب جواهر قدس سره

صاحب جواهر قدس سره الشریف در شرح عبارت شرایع مطالبی بیان داشته تا آنکه فرموده است : ظاهر اصحاب از حیث عمل و فتوی در ابواب فقه ، عموم ولایت فقیه است ، بلکه عموم ولایت ، نزد اصحاب از مسلمات یا ضروریات می‌باشد .

نظریه صاحب مصباح الفقیه ره

مرحوم حاج آقا رضا همدانی قدس سره الشریف در کتاب خمس مصباح الفقیه صفحه ۱۶۱ فرموده است از تتبع در کلمات اصحاب ظاهر می‌شود که ولایت فقیه در هر بابی ، از امور مسلمه است .

نظریه مرحوم نائینی قدس سره

ایشان در کتاب تنبیه الامه و تنزیه الملّه فرموده است ثبوت
 ۱- ظاهر اصحاب عملاً و فتوی فی سایر الابواب عمومها
 (الولایه) بل لعله من المسلمات او الضر و ریات عندهم .
 (جواهر جلد ۱۶ ص ۱۷۸)

نیابت فقهاء و نواب عام عصر غیبت ، در اقامه وظائف مذکوره (حفظ نظام و حفظ بیضه اسلام و نظم ممالک اسلامیة) از قطعیات مذهب است : صفحه ۴۶

ضمنا بمورد است که مطالب دیگری از کتاب نام برده که حدود هشتاد سال قبل در رابطه با برکناری حکومت طاغوتی آن زمان بقلم یکی از مراجع بزرگ در نجف اشرف نوشته شده ، یادآور شوم و قبل از آنکه بنقل مطالب مورد نظر بپردازم بسه مطلب اشاره می کنم :

اول اینکه مصنف عظیم الشان این کتاب یکی از اعظم علمای نجف اشرف و شاید از برجسته ترین مراجع اهل نظر در قرن اخیر بوده است و نبوغ فکری و علمی ودقت نظر آن مرحوم را همه فقهاء و فضلاء گواهی و اعتراف دارند و در عظمت علمی ایشان همین بس که اکثر مراجع و علمای سالهای اخیر از افاضات علمی و رشحات فکری معظم له استفاده کرده و برخی از آنان افتخار شاگردیش را دارند و افکار علمی آن عالم بزرگوار در کتابهایی بنام ، تقریرات ، در حوزه های علمیه مورد توجه خاص مدرسین و مراجع می باشد .

دوم اینکه علاوه بر عظمت علمی مؤلف ، دو عالم بزرگ و عالیقدر یکی مرحوم آخوند خراسانی صاحب کفایه الاصول و دیگری مرحوم آیه الله شیخ عبدالله مازندرانی رحمۃ الله تعالی علیهما ، مطالب کتاب را تایید و از کتاب مزبور تمجید فوق العاده ای نموده اند .

تقریظ آخوند خراسانی و آیه الله مازندرانی

بر تنبیه الامه

مرحوم آخوند قدس سره بعنوان تقریظ بر کتاب ، نوشته است
بسم الله الرحمن الرحيم، رساله شریفه تنبیه الامه و تنزیه المله که از

افاضات جناب مستطاب شریعتمدار ، صفوة الفقهاء و المجتهدین ثقة الاسلام والمسلمین العالم العامل آقا میرزا محمدحسین النائینی الغروی دامت افاضته است ، اجل از تمجید و سزاوار است که انشاء الله تعالی بتعلیم و تعلم آن (تا آخر) فی شهر ربیع الاول سه ۱۳۲۷ حرره الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی : محل مهر مبارک .

مرحوم مازندرانی قدس سره بعنوان تقریظ بر کتاب ، نوشته است ،
بسم الله الرحمن الرحيم ، بحمدالله تعالی و حسن تاییده رساله شریفه
تثبیه الامه و تنزیه المله چنانکه مرقوم فرموده اند اجل از تمجید و برای
تکمیل عقاید و تصدیق وجدانی مسلمین بما خود بودن تمام اصول و مبانی
سیاسیه از دین قویم اسلام کافی و فوق مامول است فلله در مصنفه المحقق
و جزاه عن الاسلام و اهله خیرا و کثر فی الفقهاء و المجتهدین امثاله بمحمد
و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین فی شهر ربیع الاول سنه ۱۳۷۲
حرره الاحقر عبدالله المازندرانی - محل مهر مبارک .

سوم اینکه کتاب مزبور بقلم روز نگارش نیافته و عباراتش برای عموم
روان نیست و نظر عمده مطالب علمی و اهمیت آن می باشد ، بنا براین
عباراتی را که از کتاب نامبرده نقل می کنیم باید با دقت و تامل مطالعه
شود تا مفهوم گردد و در بعض موارد برخی کلمات و عبارات آنرا با
علامت () توضیح داده ایم .

اکنون که تا حدودی نسبت بکتاب و مصنف و اهمیت مطالب آن
شناخت جزئی حاصل شد ، برخی از عبارات آنرا بازگو می کنم .

نظریه مرحوم آیه الله النائینی در باره وضع

و وصول مالیات

در صفحه ۹۰ در باره اداره کشور و وصول مالیات فرموده است ،

وَأَهْمٌ تَمَامٌ وَظَائِفٌ أَيْنَ بَابِ ضَبْطٍ وَتَعْدِيلِ خَرَاجٍ (مالیات) و تطبیق دخل و خرج مملکت می باشد، از بدیهیات است که حفظ نظام و تحفظ برحوزه و بیضه اسلام جز بترتیب قوای نظمیه و حفظیه و تهیه استعدادات داخلیه و سرحدیه غیر ممکن است و توقف تمام ترتیبات مذکوره بتصحیح و تعدیل خراج (مالیات) و ضبط آن از حیث و میل... از واضحات می باشد، حضرت سید اوصیاء علیه افضل الصلوه والسلام در طی فرمان مبارک که بمالک اشتر رضوان الله علیه هنگام تفویض ولایت مصر باو شرف اصدار فرموده اند و متضمن دستورات کلیه است در خصوص خراج (مالیات) چنین مقرر فرموده اند: وَتَقَدَّرَ أَمْرُ الْخَرَاكِ بِمَا يُصْلِحُ أَهْلَهُ فَإِنَّ فِي صَلَاحِهِ وَصَلَاحِهِمْ صَلَاحًا لِمَنْ سِوَاهُمْ. (ذیل نامه ۵۳ نهج البلاغه فیض، یعنی: کار مالیات را با دقت رسیدگی و بررسی کن بطوریکه وضع مالیات دهندگان اصلاح و سروسامان یابد چون تنظیم و اصلاح وضع مالیات و مالیات دهنده سروسامان و اصلاح دادن دیگرانست: الی آخر.

چگونگی وضع و وصول مالیات در صدر اسلام و عصر غیبت

در صفحه ۹۲ پس از نقل فرمایشات حضرت امیر (ع) در باره وصول مالیات و امور مربوطه بآن فرموده است که:

ظاهر است که چنانچه در صدر اسلام بعد از هجرت و قبل از فتوحات اسلامی و استیلاء مسلمین بر اراضی خراجیه مفتوحه العنوه سیره مقدسه نبوت ختمیه صلوات الله علیها بر بسط و توزیع مصارف لازمه نوعیه بر عموم مسلمین و معاهدین از یهود و غیرهم باندازه تمکن و دارائی بنسبت متساویه مستقر گردید و التزام بآن هم از شروط معاهده با معاهدین بود حتی تشریف فرمائی حضرتش بحسن یهودیان بنی نضیرهم برای مطالبه حصه ای از دیه وارده بر مسلمین بود... همین طور در

این عصر، (که عصر غیبت است) چون اراضی خراجیه مفتوحه العنوه علاوه بر آنکه عینا مجهولست، استقرار ید مالکانه متصرفین واحتمال استناد آن بنقل صحیح شرعی بر فرض معلومیت عین، هم، مانع از اجراء احکام مقررہ در باب اراضی خراجیه است، لهذا وظیفهء حالیه در تصحیح عمل مالیه منحصر است که بر طبق همان سیرهء مقدسه صدر اسلام مصارف لازمهء نظم و حفظ مملکت و اخراجش از حلق غنیمان خارجی (بیرون- کشیدن مالیاتها و درآمدهای ملی از حلقوم غارتگران خارجی) که بوسیله خیانتهای مملکت فروشان بلعیده‌اند، صحیحا تعیین شود و بتعدیل صحیح و ممیزی علمی بنسبت متساویه و باندازه انتفاع، از تمکن و دارائی، بر طبقات ارباب مستقلات و تجارات و مواسی و غیرهم توزیع و از برای طبقات کارگذار و متصدیان امور (کارمندان دولت) هم باندازه لیاقت خدمتشان بنوع، مقرر، و ایصال گردد (تا آنکه فرموده است) بعد از تصحیح امر خراج باین کیفیت و تطبیق آن بر سیرهء مقدسهء نبویه (ص) باین ترتیب، اداء آن بر هر مسلمان، نظر بتوقف حفظ و نظم بلاد اسلامیہ بر آن - واجب است و گرفتن آن هم بر تمام طبقات متصدیان، در صورت عدم تجاوز از اندازه لیاقت خدمت و عملشان، حلال وبدون شبهه و اشکال خواهد بود.

در صفحه ۹۴ فرموده است: و وجوب اداء خراج مضروب (مالیات معین شده) برای حفظ و نظم ممالک اسلامیہ و حلّیت بلکه لزوم صرفش در مصارف مذکورہ را بعد از تعدیل و توزیعش بنهج مذکور و تفریقش باندازه خدمت بنوع و حفظش از حیف و میل، بعموم مسلمین توان فهماند که بعون الله تعالی و حسن تائیده چنانکه در سایر حقوق واجبه (مانند خمس و زکاة و کفارات) باقتضای دیانت اسلامیہ از اداء آن نوعا تکاهل (سستی) ندارند، همینطور نسبت بخراج (مالیات) هم، بعد از تطبیق بر سنت

مقدسه نبویه، همین رفتار را وظیفه و تکلیف دینی خود دانسته تهاون (بی‌اعتنائی) روا ندارند و در اداء حقوق واجبه نوعیه که در شریعت مطهره حفظاً للنظام و صیانهٔ لحوزة الاسلام تشریع فرموده‌اند. کما ینبغی اهتمام نموده اهمیت آنرا از سایر تکالیف محضه رعایت کنند (تا آنکه فرموده است) لازم است جمله‌ای از فرمایشات و دستورالعمل‌های صادره از حضرت سید اوصیاء علیه‌الفضل الصلوة والسلام را در این باب برای فهمیدن آنکه دیگران هرچه دارند از این سرچشمه فرا گرفته و ماهاچه‌قدر بنفس خود ظالم و از تشیع بمحض ادعاء قناعت داریم، ذکر شود، (سپس قسمتی از خطبه ۲۰۷ نهج‌البلاغه را که در این باره و در باره حقوق والی و رهبر بر مردم و حقوق مردم بر رهبر است، نقل کرده که جهت اختصار از نقل آن صرف نظر کردیم.

مالیات غیر از خمس و زکاة است

نویسنده جزوه گوید: ملاحظه می‌فرمائید که این عالم عظیم‌الشان (مضافاً بر صحنه‌گذاردن مثل مرحوم آخوند خراسانی و مازندرانی ره) پرداخت مالیات را که بنسبت درآمدها معین شده و می‌شود و غیر از خمس و زکاة و سایر حقوق مالیه است و برای حفظ نظم مملکت اسلامی و اداره کشور مسلمین باید پرداخت، واجب، بلکه پرداخت آنرا از انجام سایر واجبات مهمتر دانسته و فرموده است، مسلمانان همانگونه که حقوق واجبه دیگر را می‌پردازند، باید با عنایت و اهمیت بیشتری مالیات معین‌شده را بپردازند و اهمیت آن از این بابت است که اگر در مملکت نظم و امنیت نباشد سنگی روی سنگی نمی‌ماند و انسان نه بامور دنیای خود می‌رسد و نه بامور آخرت و همه می‌دانند که برای حفظ نظم و ایجاد امنیت و اداره کشور نیاز به خدمتکار و مامور است که باید با وصول مالیات

زندگی آنان تامین شود ولی تعجب از عده‌ای می‌باشد که گاهی می‌گویند در اسلام مالیات نیست ، گاهی می‌گویند مالیات اسلام منحصر به خمس و زکاة است و تازه همین خمس و زکاة را یا اصلاً نمی‌دهند یا وجه کمی می‌دهند آنهم بکسی که در راه حکومت اسلام و برقراری نظم و امنیت مملکت اسلامی و دفاع از بیضه اسلام صرف نمی‌کند و حاضر هم نیستند نهج‌البلاغه را مطالعه کنند و یا نظریات علمای بزرگ را از کتابهایشان بدست آورند و بواقعیات برسند و برخی هم می‌دانند و حتی در کتابهایشان نوشته‌اند ، اما ظاهراً وقتی دیدند آسیاب بنفع آنان نچرخید دانسته‌ها و نوشته‌های خود را نادیده گرفتند و همانند مسلمانانی که در غدیر خم حق و حقیقت را تصدیق نمودند و بعد که دیدند قضیه غدیر خم با پیشبینی‌های نفسانی آنان سازش ندارد لذا دست بتاویل و توجیه زدند و یکباره حق را دگرگونه جلوه دادند ، اینان هم همان سیره خبیثه و همان مسلک انحرافی رادنبال کردند ، آری ، آری :

رگ رگ است این آب شیرین آب شور

در خلا بقی می‌رود تا نَفَسِ صَوْر

ولکن معلوم باد که همگی جز خسران و وبال و ندامت ره‌توشه‌ای نداشته و نخواهند داشت . فَقَطِعْ دَابِرَ الْقَوْمِ الذِّهِنِ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ .

مرحوم نائینی ولزوم اطاعت از نایب‌امام علیهما السلام

در صفحه ۹۹ در رابطه با لزوم اطاعت از ولی فقیه و نایب امام

زمان علیهما السلام فرموده است :

اطاعت ولی امر علیهما السلام را در آیه مبارکه اَطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (آیه ۶۲ سوره نساء) در عرض اطاعت خدا و رسول

(ص) بلکه اطاعت مقام رسالت و ولایت صلوة‌الله علیه را باهم درعرض اطاعت خلاق عالم عزاسمه تعداد فرموده‌اند. بلکه از وجوه و معانی اکمال دین بنصب ولایت یوم‌الغدیر هم همین امر است. همین‌طور در عصر غیبت هم، توجیحات نواب عام و یا مازونین از جانب ایشان لامحاله بمقتضیات نیابت‌ثابته قطعیه علی کل تقدیر، مُلزم این قسم است و از این بیان بخوبی حال حفوات، و اراجیف مغرضین که این الزام و التزامات قانونیه را شرعا بلاملزم پنداشته منکشف و ظاهر شد که جز غرضاً نیت (غرض ورزی) و یا عدم اطلاع بمقتضیات اصول مذهب منشاء دیگری ندارد.

دستورات و نظریات فقهای عدول مانند

دستورات ائمه معصومین علیهم‌السلام است

نویسنده جزوه گوید: چنانچه ملاحظه می‌کنید مرحوم آیه‌الله نائینی قدس سره دستورات و نظریات نواب عام یعنی فقهای عدول را مانند دستورات ائمه معصومین (ع) لازم‌الاطاعه دانسته و بموجب نیابت قطعی‌ای که فقهاء از ائمه (ع) دارند اطاعت از آنانرا اطاعت از ائمه می‌داند و این مطلب را از اصول مذهب دانسته و کسانی‌را که در این مطلب تردید کرده و برای آن دلیلی نیافته و نفهمیده‌اند سخت به یاد انتقاد گرفته است، و خلاصه وقتی نیابت فقهای عدول از ائمه (ع) ثابت و قطعی شد، لزوم اطاعت از آنان نیز مانند لزوم اطاعت از ائمه ثابت و قطعی می‌شود. بله اولاً و با لذات ائمه (ع) واجب‌الاطاعه هستند کما اینکه منصب قضاوت اولاً و با لذات اختصاص بائمه (ع) دارد و در

روایت است که حضرت امیرالمؤمنین (ع) بشریح قاضی فرمود: در مجلسی نشستهای که در آن مجلس نمی‌نشیند مگر نبی یا وصی نبی یا شقی^۱ ولیکن ثانیاً و بمقتضای اذن عامی که ائمه (ع) بفقهای عدول داده‌اند برآنان جایز بلکه واجب است که منصب قضاوت را بپذیرند و حکمشان مانند حکم ائمه (ع) معتبر و واجب‌العمل و غیر قابل نقض می‌باشد، بلکه اطاعت حاکم و ولی‌امری که شرعاً ولایت ندارد و منصوب و ماذون نیست، مشروع نمی‌باشد، همانگونه که فتوی و قضاوت مجتهد فاقد شرط نیز بی‌ارزش و غیر مشروع و عمل بآن غیر جایز است.

اگر گفته شود ائمه علیهم‌السلام، معصوم و از هرگونه خطا و لغزشی مصون هستند و اطاعت از آنان انسانرا بخلاف واقع نمی‌اندازد ولی فقهاء جایز‌الخطا می‌باشند و ممکن است دستوراتشان خطا باشد و قول بلزوم اطاعت از آنان در امور مربوطه مستلزم قول بجواز وقوع انسانها در خلاف واقع می‌باشد و این امر جایز نیست.

می‌گوئیم اولاً وقتی نیابت و ماذون بودن فقهاء ثابت و قطعی شد دیگر جایی برای این قبیل شبهات نمی‌ماند و باصطلاح اجتهاد در برابر نص جایز نیست و ثانیاً این شبهه عیناً در باب قضاوت و اجراء حدود و سایر امور مربوطه که قسمتی از آنها را در آخر این جزوه یادآور شده‌ام، وجود دارد و حال اینکه این امور از وظائف قطعیه فقیه عادل است و احدی نمی‌تواند بصرف احتمال خطا، دخالتها و دستورات فقیه عادل را در این امور نادیده بگیرد و حکمش را نقض نماید و خلاصه احتمال خطا و لغزش مجوز تخلف و عدم لزوم اطاعت از فقهاء نمی‌شود کما اینکه همین احتمال خطا و لغزش در نمایندگان خاص ائمه (ع) مانند

۲- قال علی (ع) قد جلست مجلساً لایجلسه الانبی او وصی نبی اوشقی . وسائل جلد ۸ باب ۱۳ از ابواب صفات قاضی ، حدیث ۲ .

مالک‌اشتر و امثالش می‌رفت و در عین حال اطاعتشان لازم و برای احدی تخلف از دستوراتشان جایز نبود، و ثالثاً در فقیه عادل رشید و با بصیرت که متصدی امور است فقط احتمال خطا می‌رود، در صورتیکه اگر اودخالت نکند و زمام امور را بدست نگیرد، خواه ناخواه دیگری متصدی خواهد شد که علاوه بر احتمال خطا چه بسا در مواردی قطع بخلاف یا تعمد در خلاف وجود دارد و چه بسا نتوان کاری هم نمود، بنابراین همانطور که مرحوم آیه‌الله نائینی قدس سره‌الشریف فرموده و دوعالم بزرگ (مرحوم آخوند خراسانی و مازندرانی قدس سرهما) فرمایش ایشانرا صحت‌گذارده‌اند اطاعت از ولی فقیه بلحاظ نیابت قطعیه و ماذون بودن او (نصباً یا حسبه) لازم و جای هیچگونه تردیدی نمی‌باشد.

ضرر علماء سوء و گله مرحوم نائینی از آنان

مرحوم آیه‌الله نائینی قدس سره در مقام افشاء برخی از علماء سوء و ضرر آنان و روحانی‌نماهای طاغوتی و ظالم‌پرور، در صفحه ۳۸ فرموده است:

و همچنین اتصاف ما دسته ظالم پرستان عصر و حاملان شعبه استبداد دینی راهم بتمام اوصافیه در روایت احتجاج برای علماء سوء و راه زنان دین مبین و گمراه‌کنندگان ضعیفای مسلمین تعداد فرموده و در آخر همه می‌فرماید: **أُولَئِكَ أَضْرَعَلِيْ ضَعْفَاءٌ شِيعَتَنَا مِنْ جَيْشِ يَزِيدٍ لَعَنَهُ اللهُ، عَلِيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.** (یعنی این دسته از علماء ضررشان بر ضعیفای شیعه، که حق و باطل را خود نمی‌توانند تشخیص دهند، بیشتر از ضرر لشکر یزید علیه‌اللعنه بر حسین (ع) است) کابینگی فهمیده و می‌دانند که از این درجه همدستی با ظالمین، دردمان چه!! و مقصدمان چیست!! خود را در عنوان آیه مبارکه **وَ إِذَا خَذَلَهُ مِيتَاقُ-**

الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ
 وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَلْيُبَشِّرُوا مَيْشُرُونَ (آیه ۱۷۴ سوره آل عمران) مندرج
 ساختیم و بالاخره جز افتضاح ابدی و خزی دارین و عذاب الیم الهی
 سودی نخواهیم برد سنه الله فی الذین خلوا من قبل و لن تجد لسنه الله
 تبدیلاً (آیه ۶۲ سوره احزاب) خوبست عنان قلم را از شرح این فضیحت
 که تبعاتش هرچه باشد بازهم عائد بنوع است ، گرفته ، کشف حقیقت این
 مقالات را بموقع خود احاله کنیم الخ .

در صفحه ۳۶ فرموده است . همان شعبه استبداد دینی باقتضای
 همان وظیفه مقامیه خود که حفظ شجره خبیثه استبداد را با اسم حفظ
 دین قدیما و حدیثا متکفل بوده و هست و خطاب مستطاب لِاتَّبِعُوا الْحَقَّ
 بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (آیه ۴۰ سوره بقره) مانند مخاطبین
 اولین آن پس پشت انداخت .

در صفحه ۸۳ قسمتی از نامه یکی از ایرانیان مقیم اسلامبول را که
 برای آیه الله مرحوم آخوند خراسانی ره نوشته و بنجف اشرف فرستاده
 است نقل می کند که در آن نامه مرقوم داشته اند : این سیل عظیم بناء
 تمدن که از بلاد غرب بسمت ممالک اسلامی سرزیر است اگر ما روءساء
 اسلام (علماء و مراجع) جلوگیری نکنیم و تمدن اسلام را کاملا بموقع اجراء
 نگذاریم اساس مسلمانی تدریجا ، از آثار آن سیل عظیم ، محو و نابود
 خواهد بود (سپس فرموده است) ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ؟
 این مرد بزرگ (که نامه را نوشته) در مقام حفظ اسلام و در حفظ اسلام
 چنین عاقبت اندیشی می فرماید و اقامه این اساس سعادت را از روی
 بداهت ماخوذ بودنش از کتاب و سنت ، اجراء تمدن اسلامی می شمارد
 و ما (روحانی نماها و علماء سوء طاغوت پرور و) ظالم پرستان ، که خود را
 متمسک بمذهب جعفری می شماریم (تا آنکه فرموده است) مع هذه کله ،

بخیال آنکه چند صباح باقیمانده اعمارمان تناول و چپاولمان کماکان باقی و استبدادات و استیثاراتمان محفوظ بماند، با فراعنه و طواغیت امت و برباد دهندگان مملکت و هدرکنندگان دماء و اعراض و اموال ملت، موافقت کردیم، بلکه با غنیمان خارجی (غارتگران بیگانه) هم، همدست شدیم و باختلاف مقتضیات اوقات، هرروز نقشی تازه زدیم، گاهی بغرض استحکام اساس استبداد خود و کاشتن تخم فتنه و فساد در فصل دائر بر نظارت هیئت مجتهدین عظام، مساله طراز اول را (اعلمیت را) که همیشه تعیین مصداقش محل تنازع و تشاجر و مایه مخاصمه و اختلاف است عنوان کردیم (تاآنکه فرموده است) آری دخول در وادی تحصیل علم بغرض دنیاطلبی و بذرمال مردم خوری کاشتن و چراغ سرقت مصحوب خود داشتن و علم چپاول و تناول افراشتن، چگونه جز این قبیل شناع نتیجه دیگری تواند بخشید و لنعم ما قیل:

تیغ دادن درگف زنگی مست

به که آید علم تا دان را بدست

در صفحه ۱۰۹ فرموده است: اتحاد و ارتباط استبداد دینی موروث از امثال عمر و عاص و ابوموسی با استبداد سیاسی موروث از معاویه و بهم آمیختگی و متقوم بودن این دو شعبه استبداد و استعباد، بدرجه مشهوده و حالت حالیه رسید که همدستی با ظلمه و طواغیت موجب نفوذ و مطاوعت و مساعدتشان بسکوت و عدم اعانت بر دفع ظلم مایه زهد فروشی و گرویدن عوام اضل از انعام منتهی گردید و لَابِیَانُ بَعْدَ الْبِیَانِ وَلَا اَثَرَ بَعْدَ الْعَیْنِ وَ لَنِعْمَ مَا قِیلَ .

رگِ رگ است این آب شیرین آب شور

در خلایق می رود تا نفخ صور

و مضمون این بیت از اخبار طینت ماخوذ است.

پایان قسمتهائی از فرمایشات مرحوم نائینی قدس سره الشریف

آری: رگ رگ است این آب شیرین آب شور

نویسنده جزوه گوید: در قسمتهای اخیری که از مرحوم آیةالله نائینی ره نقل کردم مقداری از درد دلها و گله های آن عالم جلیل القدر را از علماء سوء زمانش ملاحظه گردید و البته جهت اختصار، تمام آنچه را که در این باره نوشته بود نقل نکردم و در همین مقدار برای همه ما عبرت است و جا دارد فکر کنیم که چرا عالمی جلیل القدر و دانشمندی بزرگوار که مانند مرحوم آخوند خراسانی او را صفوة الفقهاء توصیف نموده و در صدد اصلاح جامعه اسلامی و برچیدن بساط طاغوتی بوده است، آن اندازه از هم نوع وهم لباس خود رنج برده و گله دارد؟ چرا این عده معمم و روحانی نما، تا این حد بخود اجازه و جرئت می داده اند که (طبق فرمایش خود آن مرحوم در کتاب) برای آن عالم عظیم الشان، آنهم، بنجف اشرف، در آن عصر که بزرگترین مراکز علمی بوده و عالم کم نظیر یا بی نظیری همچون آخوند خراسانی در آنجا بوده است، نامه بنویسند و بخیال خود، مرحوم نائینی را جاهل و خودشان را عالم بدانند و در مقام ارشاد آن مرحوم برآیند و باصطلاح زیره بکرمان بفرستند؟! مگر آیةالله نائینی، آن عالم وارسته و در گوشه نجف اشرف حدود ۸۰ و ۹۰ سال بسر برده، چه می گفته و چه می خواسته است؟ واقعا مایه تاسف و تاتر است که افرادی دور از مراکز علم و بی خبر از واقعیات اسلام و بی اطلاع از احکام و قوانین عبادی سیاسی دین و خوگرفته به چند جمله از ظواهر شرع مبین و در گوشه ای خزیده و سر در لاک خود فرو برده، بخود جرئت دهند که بعلمای بزرگ و نوابغ دهر و نواب عام ولی عصر ارواحنا له الفداء اسائه ادب روا دارند، غصه است که عالمی در لباس روحانیت، مکرر در مکرر،

از قول خدای اکبر برای مردم نقل کند که عالم بی عمل مانند حمار و سگ می‌باشد و بارها تاریخ گفته باشد و از شریح قاضی و ابوموسی و بلعم باعور مذمت کرده باشد و در عین حال خودش با عالمی مصلح که قیام نموده تا جلو ظالمین و طاغوتیان را بگیرد و دست بیگانگان و مشرکین را - که برای محو اسلام و ریشه‌کن کردن مسلمین از پشت زمین دراز شده و از سر پنجه گفتار و گرگ گونه‌شان خون مظلومین و مستضعفین بطور آشکار می‌چکد - قطع نماید و مسلمین بخواب رفته را بیدار و دین و آئین فراموش شده را بیادها بیاورد، آنگونه مخالفت و بجای همراهی و همکاری هرروز نوعی سنگ‌اندازی و تفرقه‌افکنی کند و خاطره بلعم و شریح و عمر وعاص و عبدالله ابی را زنده نماید و با القاء شبهه و پیش‌کشیدن مساله اعلمیت و گاهی با مطرح کردن پاره‌های لغزشهای مامورین و امثال این امور تفرقه ایجاد کند و در حقیقت و لَوْمِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُ حِمَايَتِ عَمَلِي از فراعنه و طواغیت و بیگانه‌پرست، نماید و ظالمین و ستمگران داخل و خارج را امیدوار و بر ظلم و ستم جری‌تر سازد!! آری آری جای اندوه است که این همه عبرت باشد و عبرت گرفته نشود و حتی مثل آیت‌الله نائینی ره با سم دین و اسلام خواهی رنجانده شود تا آنکه بالاخره ناچار شود گوشه‌پرده را کنار زند و علمای سوء و بدرفتار زمان خود را نکوهش کند و فرمایش امام صادق (ع) را که فرمود ضرر علماء سوء بیش از ضرر لشکر یزید است بر عده‌ای از علمای زمان خود تطبیق دهد و آنان را مخفی کننده حق و ظالم برور و دزد چراغ دار و چپاول‌گر و طاغوتی و همانند ابوموسی و شریح قاضی، بداند و بفرماید که با سکوت و بی‌تفاوتی خود یاری‌کننده طواغیت هستند و سرانجام در مقام مقایسه بین علماء سوء گذشته و زمان خود برآید و شعر معروف را تذکره کند که:

رنگ رگ است این آب شیرین آب شور

در خلا یق می‌رود تا نفخ صور

آری آری جا دارد که ما چشم و گوش خود را باز کنیم و عبرت بگیریم که نکند خدای ناکرده راهی که آنان رفتند و مرحوم نائینی آن صفة الفقهاء را رنجاندند، ماهر برویم، نکند خدای ناکرده ماهر همان سری مسائل را که علمای سوء زمان مرحوم آیت الله نائینی مطرح می کردند و آن عالم عالیقدر را می رنجاندند، پیش کشیم و آیت عظمائی را که بمراتب و از جهاتی برتر و والاتر است برنجانیم، نکند با رویه عملی و با پرتاب سنگ تفرقه یا با سکوت و بی تفاوتی، بیگانه و بیگانه پرستان و مشرکین و طاغوتیان را خوشنود و امیدوار سازیم، نکند بجای تبرّی، تولی پیدا کنیم و با بهانه های واهی، من حیث یسعر و لایسعر از کفر جهانی حمایت نمائیم، نکند از دشمنان اسلام و مسلمین که در رأس آنان آمریکا و اسرائیل قرار دارند و بنص قرآن مجید از سرسخت ترین دشمنان مؤمنین می باشند^۱ تبرّی نجوئیم و حتی بموءمنین ساده لوح، اجازه تبرّی جستن که یکی از فروغ دین است و مرگ بر آمریکا و اسرائیل گفتن ندهیم و با اینکه خداوند متعال اولین نشانه محمدی (ص) بودن را سرسختی در برابر کفار قرار داده و پس از آن دلسوزی و مهربانی نسبت بهم دیگر و بعد رکوع و سجده^۲ در عین حال ماصامت و ساکت و فقط بخواندن چند رکعت نماز آمریکا پسند قناعت کنیم (چون نمازی که همراهش تبرّی از دشمنان دین نباشد و ضرری متوجه مشرکین نکند مانند همان اذان است که مرد انگلیسی گفته بود هرچه می خواهد بگوید و چنین اذان و نمازی مورد پسند آنان خواهد بود) و خلاصه نکند در اجتماعاتمان و در مساجد و مجالسمان اعلان براءت از مشرکین نکنیم، با اینکه همه می دانیم خداوند متعال براءت خود و رسولش را بوسیله مولای متقیان

۱- لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا
آیه ۸۱ سوره مائده .

۲- محمد رسول الله والذین معه أشد علی الکفار الخ (سوره فتح آیه ۲۸)

امیر مؤمنان این فرزند راستین اسلام صلوات‌الله‌علیه در اجتماع حج بگوش مشرکین رساند و بهمین منظور سوره مبارکه براءت را نازل فرمود که اگر تمام مسلمین و لاقل مسلمانان ممالک اسلامی همین ندا را در اجتماعاتشان سر می‌دادند و از مشرکین تبری می‌جستند، هرگز جنایت-کاران آمریکا و اسرائیل و شوروی جرئت ابراز وجود نمی‌کردند تا چهرسد که در امور مسلمین دخالت و ممالک آنانرا غصب نمایند ولی باید اعتراف کرد که هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست .

در هر صورت از همه اینها گذشته ، ماکه تا حدودی مفاسد و منکرات زمان طاغوت را دیده و شنیده‌ایم و امروز هم تا اندازه‌ای ثمرات انقلاب را ملاحظه می‌کنیم و می‌فهمیم که روشنائی و فروغ این چراغ فروزان ، عالم را فرا گرفته و دلها را روشن ساخته است و خصوص مذهب تشیع را اینگونه اوج داده و جلوه‌گر ساخته است ، بی‌انصافی است که بی‌تفاوت و ساکت بمانیم و چه بسا مصداق ذیل آیه مبارکه : **وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا مِّنْهُمْ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ** (سوره نحل آیه ۳۵) قرار گیریم و بقول شاعر :

چشم باز و گوش باز و این عمی

حیرتم از چشم‌بندی خدا

حیران و حیران‌کننده باشیم خصوصا آنانکه اگر تظاهر و دروغی از طاغوت ، بعنوان و رسم دین و مذهب دیده و می‌شنیدند ، آنهمه مداحی می‌کردند و لقب اسلام پناه باو می‌دادند و هرگز حاضر نبودند گوشه‌ای و لواشاره ، از مفاسد طاغوت و دژخیماناش را بازگو کنند و اگر گفته می‌شد این همه تمجید و ستایش از ظالم و طاغوت چرا ؟ می‌گفتند ، او فلان جا و با فلان‌کارش مذهب را ترویج کرده است . حال به‌بینیم این افراد نسبت به حکومت اسلامی و رهبری آن که گردوغبار از چهره اسلام

و مذهب حقه جعفری زدود و آئین محمدی و مذهب تشیع را این گونه در دنیا آبرومند و پرفروغ ساخت، چه عکس‌العملی دارند؟ آری حجت بر همگان تمام است و احدی نمی‌تواند عذر و بهانه‌ای بیاورد، خصوصا آنکسانیکه در دین و با دین و بوسیله دین بزرگ شده و زندگی کرده، و می‌کنند و احیانا سنگ دین و دین‌خواهی بسینه زده و می‌زنند و علماء و مراجع را قبول داشته و دارند، چرا که عموماً می‌دانیم:

حکومت اسلامی ایران در بزرگترین پایگاه علم و فضیلت
یعنی نجف اشرف پایه‌ریزی شد

و حضرت امام، این آیت عظمای حق، در آن مرکز دیرینه علم و دانش و در آن سرزمین مقدس، در منظر و مسمع علمای بزرگ و مراجع تقلید عصر با حضور جمعی از فضلاء و مجتهدین، بحث ولایت فقیه و حکومت اسلامی را (بآن صورت که در کتاب البیع و کتاب ولایت فقیه است) مطرح و در طول چندین هفته و ماه تدریس فرمودند و هیچیک از علماء و مراجع و فضیای حاضر در نجف اشرف، خرده نگرفتند و از آنان حرفی و مطلبی دال بر خلاف و مخالفت و تردید نسبت به مطالب مطرح شده از جانب حضرت امام مدظله‌العالی، شنیده نشد، بلکه جمعی از علماء و فضیای نجف و ایران، مطالب حضرتش را پی‌گیری و نشر نمودند و این شجره طیبه که از کنار مرقد مطهر مولای متقیان، امیرمؤمنان علیه افضل‌التحیة والسلام روئیدن گرفت، با تحمل مشکلات و جان‌نثاری و حتی با خون مقدس عده‌ای از بزرگان، ریشه دواند و روبرشد نهاد و شاخ و برگش گسترده و هم‌اکنون بحمده تعالی ثمراتش در دنیا منتشر و مورد بهره‌برداری انسانهای عاقبت‌اندیش قرار گرفت، هرچند که آبیاریش تا حدودی گران تمام شد و لکن مع‌ذالک کله ارزشش فوق این حرفها است، بنابراین حجت بر عالم و جاهل، زن و مرد، صغیر و کبیر تمام است و از احدی

در پیشگاه عدل الهی و وجدانها عذر و بهانه‌ای پذیرفته نخواهد بود و در عین حال توجه شما را بچند روایت که مؤید مطالب است جلب می‌کنم .

تجدید کنندگان دین و مروجین مذهب در هر قرن

مرحوم علامه مجلسی قدس سره القدوسی در بحار الانوار از امام صادق (ع) نقل کرده که پیغمبر اکرم (ص) فرمود در هر قرنی عده‌ای از عدول (پرچم) دین را بدوش می‌کشند و تاویل مبطلین و تحریف غالبین و برجسبهای جاهلین را که بدین زده‌اند، برطرف و پاک می‌کنند، همانگونه که کوره آهن‌گراں زنگ آهن را برطرف می‌کند^۱.

و نیز از همان حضرت نقل کرده که رسول خدا (ص) فرمود: بطور حتم برای خداوند، در برابر هر بدعتی که بعد از من پیش می‌آید - که بنا است بوسیله آن بدعت، ایمان (مردم) مورد حمله و تهاجم و نابودی قرار گیرد - ولیی و سرپرستی از اهل بیت من خواهد بود که مأمور است از ایمان دفاع کند و با الهام از جانب خداوند سخن گوید و حق را علنی و آشکار و نورانی سازد و کید و مکر مکارانرا برچیند و از مستضعفین حمایت کند و زبان گویای آنان باشد. پس ای صاحبان بینش عبرت بگیرید و بخداوند توکل کنید^۲.

۱- عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام قال قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله یحمل هذاالدین فی کل قرن عدول ینفون عنه تاویل‌المبطلین و تحریف‌الغالبین وانتحال‌الجاهلین کما ینفی‌الکپیر خبث‌الحدید.

ج ۲ ص ۹۲.

۲- عن معاویه‌ابن‌وهب قال سمعت ابا‌عبدالله (ع) قال: قال رسول‌الله (ص) ان‌الله عندکل بدعه تکنون بعدی یکاد بها‌الایمان ولیامن اهل بیته موکلا به یدب عنه ینطق بالهام من‌الله و یعلن‌الحق وینوره و یردکید‌الکائدین و یعبر‌عن‌الضعفاء فاعتبروا یا‌اولی‌البصار و توکلوا علی‌الله.

بقیه پاورقی در صفحه بعد

مرحوم کلینی قدس‌الله نفسه در اصول کافی از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود: علماء وارثین پیامبرانند چونکه پیامبران درهم و دینار بارث نگذارند بلکه احادیثی از احادیثشان بجای گذارند. پس هرکس مقداری از آن احادیث فراگیرد، بهره‌افر و بسیار ارزنده‌ای بدست آورده است، بدرستیکه در خاندان ما اهل بیت، در هر عصر و زمانی، جانشینان عادل‌ی خواهند بود که تغییر داده‌های غلوکنندگان را (تغییراتیکه از جانب کاسه از آش داغ‌ترها در دین بوجود آمده) و باطلهائی را که متدین‌نماها و بدین‌چسبیده‌ها، بدین بسته و باسم دین رواج داده‌اند، و بد معنی کردن‌های نادانانرا (که طبق سلیقه و دلخواه خود دین را معنی کرده‌اند)، نفی می‌کنند و طومار همه آنها را درهم می‌پیچند^۱.

در منتخب‌التواریخ از مستدرک از جامع‌الاصول ابن اثیر نقل می‌کند که پیغمبر اکرم (ص) فرمودند: بطور یقین خداوند متعال در سر هر صدسال کسی را برای این امت بر می‌انگیزد که دین امت اسلام را، برای امت، تجدید و ترویج کند^۲.

صاحب منتخب ره پس از نقل این خبر، تجدید کنندگان دین و مروجین مذهب را (طبق شناخت و نظر خودش) در هر صدسال تاقرون سیزدهم یادآور شده که خلاصه آنها در اینجا می‌آورم: ایشان فرموده است: مجدد دین در صد سال اول امام محمد باقر علیه‌السلام بوده

بقیه پاورقی صفحه قبل: قال المجلسی ره: بیان: قوله یکاد من الکید بمعنی المکر والخدعه والحرب ویحتمل ان یکون المراد ان یزول بها - الایمان و قوله (ص) و یعبر عن الضعفاء ای یتکلم من جانب الضعفاء العاجزین عن دفع الفتن والشبه الحادثه فی الدین: جلد ۲ ص ۳۱۵.

۱- ذیل الخبر: فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف‌الغالین وانتحال‌المبطلین وتاویل‌الجاهلین: کافی جلد ۱ کتاب فضل‌العلم حدیث ۲ از باب صفت و فضیلت علم.

۲- ان الله یبعث لهذوالامه فی راس کل ماه سنه من یجدد لها دینها: ص ۹۵ منتخب‌التواریخ.

است ، در صد سال دوم حضرت رضا (ع) در صد سال سوم ثقه الاسلام کلینی ره صاحب کافی ، در صد سال چهارم علم الهدی سید مرتضی ره ، در صد سال پنجم مرحوم طبرسی ره صاحب تفسیر مجمع البیان در صد سال ششم مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی ره ، در صد سال هفتم مرحوم آیه الله علامه حلی ره ، در صد سال هشتم شهید اول ره ، در صد سال نهم مرحوم آیت الله شیخ علی کرکی ره ، در صد سال دهم مرحوم شیخ بهائی ره ، در صد سال یازدهم مرحوم علامه مجلسی ره ، در صد سال دوازدهم مرحوم آیه الله محمد باقر بهبهانی ره و در صد سال سیزدهم مرحوم آیه الله حاج میرزا حسن شیرازی ره بوده است .

پایان خلاصه ای از سخنان صاحب منتخب درباره مجددین دین

و مروجین مذهب ا .

۱- فعلا در مقام بررسی سند خبری که صاحب منتخب نقل کرده و صحت و سقم تطبیقی که آن مرحوم طبق نظر خودش انجام داده است نیستم لکن آنچه مسلم است - خصوصا با توجه به روایاتی که از بحار و کافی نقل کردم - در طول تاریخ اسلام ، هر چند وقتی ، فرد یا افرادی قیام نموده اند و با حرکت الهی خود گرد و غبار از چهره اسلام و آئین مقدس محمدی (ص) و مذهب حقه جعفری (ع) زدوده اند و تهمتها و برجسبهاییکه بدین و دین داران زده شده از قبیل اینکه دین افیونست و فقط تسبیح و استخاره دارد و مساله اش در حیض و نفاس خلاصه میشود و امثال این تهمتها و پاهوسرائیها را برطرف ساخته و خلاف آنرا عملا ثابت فرموده اند و روح تازه و نوینی در کالبد نیمه جان و در حال احتضار مسلمین دمیده اند که اگر کسی تاریخ اسلام را از ابتدا تا بحال در نظر بگیرد این مطلب را بالوجدان در می یابد و اگر کسی بگوید چرا امام حسین (ع) و امام صادق (ع) جزو مجددین دین و مذهب بحساب نیامده اند؟ گوئیم اولاً تطبیقی که در منتخب شده استنباط صاحب منتخب است و ربطی بروایت ندارد و ثانيا در روایت نیامده که در هر صدسال فقط یک نفر مجدد دین خواهد بود بلکه در روایت است که: بطور حتم و یقین در سر هر صدسالی یک نفر خواهد بود: و این منافاتی ندارد با اینکه در بعضی از قرنها بیش از یک نفر قیام کنند و با تفاوت رویه و به *

نویسنده جزوه گوید که بیست و دو سال قبل که امام امت (روحی له‌الفداء) را بدستور طاغوت جهنمی و اربابش بترکیه تبعید کردند، چند

*مقتضای وضع و موقعیت زمان، مجدد دین و مروج مذهب شوند مثلاً فردی مانند امام حسین (ع) با شهادت خود و یارانش و افرادی مانند امام باقر (ع) و امام صادق (ع) و حضرت رضا (ع) بمقتضای موقعیت زمان، بابیان و تعلیم و تربیت و احتجاجاتشان و دیگری مانند مرحوم کلینی قدس سره با فحص و قلمش و هکذا که در هر زمانی فرد یا افرادی، دین و مذهب را جلا داده‌اند، هرچند که در کم و کیف تفاوت بوده است، بنابراین بنظر می‌رسد که اصل مطلب واضح و نیازی بشرح و بسط نباشد، خصوصاً اگر آثار و خدمات افراد نامبرده در منتخب را باسلام و مذهب بررسی و مطالعه کنیم و مضافاً بآنچه که در روایت بحار و کافی آمده است که منحصر بیک نفر در هر قرن نشده است.

دفع وهم

روایتی در صفحه ۷۲ این جزوه تحت عنوان: امام صادق (ع) و کمی یاور: نقل کرده‌ام که حضرت فرمود اگر بعدد این بزغاله‌ها (که هفده عدد بودند) یاور داشتم نمی‌نشستم: بعضی با دیدن این روایت سوءال نمودند که پس چهار هزار شاگرد امام صادق (ع) کجا شدند؟ جواب اینکه اگر کسی در تاریخ گذشتگان تامل کند این قبیل سوءال‌ها برایش مطرح نمی‌شود، مثلاً از خود می‌پرسد که وقتی موسی بن عمران (ع) مامور جنگ با عمالقه شد قومش چه گفتند و کجا شدند؟ (قالوا نذهب انت و ربک فقاتلا اناهیسنا قاعدون) زمانی که یهود، عیسی بن مریم (ع) را یافتند و بپای چوبه دار بردند حواریون آنحضرت چه کردند و کجا شدند؟ آن هنگام که مشرکین قریش در جنگ احد و حنین به پیغمبر اکرم (ص) حمله‌ور شدند، مسلمانان همراه پیغمبر (ص) چه کردند و کجا شدند؟ (در احد فقط ۷ نفر ماندند و بقیه گریختند و در حنین از ۱۲ هزار مسلمان ۹ نفر ماندند و بقیه فرار کردند) آنگاه که پیغمبر (ص) در غدیر خم امیرالمؤمنین (ع) را بخلافت نصب فرمود و از ۷۵ هزار تا ۱۲۰ هزار مسلمان حاضر، اعتراف و بیعت گرفت، پس از رحلت آنحضرت آن جمعیت و آن اعتراف و بیعت چه شد و چه کردند؟ آن جمعیتی که ۱۲ هزار نامه (که بعضی از آنها دارای چندین امضاء بوده‌است) برای سیدالشهداء (ع) نوشتند و ۱۸ هزار تا ۸۰ هزار نفرشان با مسلم بن عقیل، نماینده*

روز درسهای حوزه مقدسه علمیه قم تعطیل و علماء و اساتید بعنوان اعتراض، برای درس تشریف نیاوردند و پس از آنکه درسها شروع شد،

آنحضرت بیعت کردند. سرانجام کجا شدند و چهها که نکردند!!؟ (طبق برخی از نقلها فقط سه نفر از مردم کوفه خود را بکربلا رساندند و یاری امام (ع) نمودند، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، سعید بن عبدالله حنفی، ولی از همان مردم کوفه ۸۰ هزار سواره برای جنگ با امام (ع) بکربلا رفتند: به جلد دوم ثمرات الحیوات ص ۸۲ مراجعه شود) خلاصه اگر وقایع گذشته را در نظر بگیریم، دیگر از روی ناباوری و تعجب سؤال نمی‌کنیم که پس شاگردان امام صادق (ع) چه شدند و نظیر همین سؤال را در باره غدیر خم مطرح کرده بودند که باور کردنی نیست، آنهمه جمعیت، در غدیر خم، با امر خدا و با بیان و خطابه رسول خدا (ص) با علی (ع) بخلافت بیعت کنند و پس از زمانی کوتاه همه آن مردم (بجز سه چهار نفر) بر خلاف امر خدا و بیان پیغمبر (ص) اتفاق نمایند و بیعت خود را نادیده گیرند!! و جواب داده شده که حرمت ریختن خون امام حسین (ع) و یارانش بمراتب از مساله خلافت حضرت امیر (ع) روشن تر و دعوتها و نامه‌ها و بیعتی که با نماینده امام حسین (ع) انجام شد از جهاتی محکمتر و واضحتر بود و همانگونه که بالاتفاق، مردم کوفه اتفاق برکشتن امام (ع) کردند و همه آنچه که گذشته بود نادیده گرفتند با اینکه فاصله نامه‌نوشتن‌ها و بیعتشان تا واقعه کربلا نیز بسیار کوتاه بود همچنین واقعه غدیر خم و بیعت خود را نادیده گرفتند. و اگر واقعه کربلا باین صورت فعلی برگزار نمی‌شد شاید عده‌ای نمی‌توانستند سرگذشت کربلا را باور کنند و منکر می‌شدند و از اینجا معلوم می‌شود که باید عاشورای حسینی همه‌ساله هرچه باشکوه‌تر برگزار شود. خلاصه تاریخ گذشتگان عبرت‌انگیز و آموزنده است و خیلی غیر قابل باورها را قابل باور می‌کند.

آری، آری دو صد گفته چون نیم کردار نیست، حرف زدن و قول و تعهد دادن و اطرافانی (خصوصاً اطرافانی آتش و لاش) شدن و شاگرد بودن و نام مسلمان بخود نهادن و خود را ولایتی جا زدن مطلبی است و وفای بعهد و پذیرفتن حق و حقیقت و تسلیم واقعیات شدن و از جاه و مقام و دنیا و پول چشم پوشیدن و عمل بوظیفه اسلامی، انسانی نمودن مطلب دیگر بیست و تا محک تجربه بمیان نیاید جوهره افراد شناسائی نمی‌شود که حضرت سید اوصیاء علیه افضل الصلوه والسلام فرمود: فی تقلب الاحوال علم جواهر الرجال: (حکمت ۲۰۸ نهج البلاغه فیض) در هر صورت

روز اول که حضرت آیةالله العظمی آقای حاج شیخ محمد علی اراکی دامت برکاته برای درس تشریف آوردند، در باره حضرت امام مدظله العالی

*آنچه که از تواریخ گذشته بدست می آید اینست که رهبران الهی غالباً از امتها و اطرافیان خود رنج می برده و ناراضی و گله مند بوده اند و بالخصوص حضرت امیر (ع) که فرمایشاتش در نهج البلاغه شاهد مدعی می باشد و از اینجا برتری این امت روشن می گردد که عمده بخاطر آگاهی های بموقع، همیشه امام خود را راضی و خوشنود نگهداشته و هرگز حضرت امام از آنان رنجیده نشده و ابراز ناراضی نفرموده است و این مطلب هم از امتیازات مخصوصه این انقلاب و باعث سرفرازی مسلمین جهان و سر بزیری دشمنان می باشد که باید داشتن چنین امتی را به چنین امامی تبریک گفت و از خداوند منان خواست که آنانرا در کنار هم و برای هم تا ظهور بقیةالله الاعظم (ع) حفظ فرماید.

تداوم بخش انقلابهای الهی چیست؟

از مجموع آنچه اشاره شد معلوم می شود که پیدایش و ثبات و دوام انقلابهای الهی منوط برآی و درگرو بیعت مردم نمی باشد و اینکه برخی گمان کرده اند انقلابها، حتی انقلابهای الهی و استمرار و ثبات آنها در گرو رای و بیعت مردم است، اشتباه کرده اند و نتوانسته اند تفاوت ماهوی انقلابها را آنگونه که هست دریابند و گویا تحت تاثیر تبلیغات بیگانگان و ظاهربینان قرار گرفته اند و همانگونه که قبلاً اشاره شد اولاً نظریات و دستورات رهبران الهی مانند قوانین الهی حجتند و باید از آنان اطاعت کرد و همانطور که قانونیت قوانین الهی منوط برای مردم نیست و باید بآنها عمل کرد همچنین دستورات رهبران الهی که فقهای عدول از آنان می باشند، نیز حجت و لازم الاطاعه می باشند و رای و بیعت در آنها دخالت ندارد و خلاصه مؤمن نمی تواند بگوید چون من بقانون الهی و رهبران الهی رای نداده ام ملزم بعمل و اطاعت نیستم و این هر دو از یک باب و از هم جدا و منفک نخواهند شد که فرمود: انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یرداعلی الحوض: و ثانیاً باتوجه باینکه از خصوصیات انقلابهای الهی اینستکه بازور و سرنیزه و قلدری و ترساندن و اذیت و آزار مخالفت دارد و هرگز برای بقای خود دست باین اعمال ضد بشری نزده و نمی زند و تنها پشتوانه اش مردم

صحبت نمودند و در ضمن سخنانشان فرمودند که حضرت آیه‌الله خمینی مجدد دین در قرن چهاردهم هستند و مطالب دیگری نیز در باره*

خالص و مخلص هستند که بایستی همراه رهبر الهی بمانند! و از سوئی هم ضد انقلاب دست بردار نیست و مردم را بحال خود نمی‌گذارد و هرروز نوعی توطئه و سم پاشی می‌کند لذا علاوه بر خصوصیات رهبر و ایمان مردم دو عامل مهم و کارساز، در بقاء و استحکام انقلاب الهی دخالت و ضرورت دارد، اول آگاهی دادن ب مردم که بطور مدام و بهر وسیله ممکن بایستی مردم را در جریان توطئه‌ها و واقعیات گذاشت و بالخصوص لازم است عده‌ای از جان‌گذشته و در اهداف عالی رهبر و رهبر ذوب شده، در بین مردم حضور داشته باشند و با بیان و خطابه و منطق، شبهات طرح‌و‌القاء شده را خنثی نمایند و در این راه از مرگ و شهادت نهراسند و عملاً نشان دهند که ترساندن آنان از مرگ و شهادت مانند ترساندن مرغابی و ماهی از جوی آب و دریا می‌باشد و سرانجام هم اگر پیش آمد، شجره طیبه انقلاب را باخون سرخ خویش آبیاری کنند، عامل دوم کارمندان و اداره‌کنندگان مؤمن و امین و دلسوز و جدی و کاردان، در تمام جنبه‌ها در داخل و خارج، شهر و روستا که امور مربوطه بکشور را با حسن وجه و در حد قدرت و امکان اداره نمایند و لاقفل، اکثر خود را برای انقلاب بخواهند، نه بالعکس و سعی کنند بهانه بدست ضد انقلاب ندهند و مردم را نرنجانند که اگر این دو عامل باهم و در کنار هم باشند، دو بازوی توانمند و دو چشم پرفروغ رهبر خواهند بود و در این صورت است که روز-بروز بر شکوه و عظمت انقلاب افزوده می‌شود و مصداق آیه شریفه «اصلها ثابت و فرعها فی السماء» قرار خواهد گرفت و مردم آزاده دنیا و خصوصا مسلمین جهان از دورترین نقاط عالم بانقلاب و رهبری آن گردن نهاده طوق ولایت رهبر را همچون مدال افتخار بسینه می‌آویزند و باکی نخواهند داشت که این رهبر از فلان کشور است و ما از فلان کشور، او دارای فلان مذهب است و ما فلان مذهب، بلکه همه این موهومات و وسوسه‌های بی‌پایه و اساس که با نقشه و طرح استعمارگران پی‌ریزی و بدست و قلم ظاهربینان ساخته و پرداخته شده، دور ریخته می‌شود و ممالک را همچون خانه‌ها و محله‌های یکشهر تلقی می‌کنند و رهنمودها و نظریات رهبر الهی را با جان و دل خریده، سرلوحه جامعه خویش قرار می‌دهند ولیکن اگر دو عامل مذکور، خصوصا در بدو امر نباشند یا بقدر کافی نباشند یا همراه وهم صدا نباشند یا وسط راه، رهبر را در برابر امواج توطئه‌ها تنها

معظم‌له بیان داشتند که از موضوع بحث ما خارج است لذا از آنها صرفاً نظر کردیم و اخیراً هم از ایشان در باره مطالب و حرفهای آنروزشان سؤال کردم فرمودند من آنروز گفتم که حضرت آیه‌الله خمینی المجدد المذهب فی القرن الرابع عشر هستند .

نویسنده گوید شما امروز نامه مفصل بخوان از آن مجمل ، وقتی در بیست و دو سال قبل که تازه نطفه انقلاب در حال تکوین بود ، حضرت امام روحی‌له‌الفداء بعنوان مجدد دین و مذهب در قرن چهاردهم شناسائی و معرفی می‌شوند ، پس امروز که نام و صدای اسلام و انقلاب و رهبر ، لرزه بر اندام کاخ‌نشینان جنایتکار انداخته و خواب چپاول‌گری و سلطه‌جوئی را از سر آنان بدر کرده و بانگ تکبیر حزب‌الله در بیخ گوشان بصدا آمده و نور پرفروغ اسلام و مذهب باعنائیات الهی و توجهات بقیه‌الله‌الاعظم و به برکت رهبری‌های مسیح زمان و پای‌داری امت ، بهممه دنیا پرتو افکنده است ، این حقیقت را که حضرت امام روحی‌له‌الفداء مجدد دین و مذهب در قرن چهاردهم است بخوبی و وضوح آشکار

*گذارند ، یا دست خیانت به بیت‌المال بزنند ، یا غرور بگیردشان و راه را طی شده پندارند ، در این صورت است که رای و بیعت باشد یا نباشد و رهبر هرکه و در هر مقام ولو مثل علی (ع) و حسین (ع) باشد ، طولی نخواهد کشید که شیاطین و معاویه‌صفتان با تبلیغات سوء و دروغین خود و باهم‌کاری شریح قاضیها و عمر و عاصها ، امر را بر مردم مشتبه‌و‌ابتدا به بی‌تفاوتی و کنارگیری و سپس به مخالفت و شورش وامی‌دارند و آنچه نباید بشود می‌شود ، پس آنچه که مؤثر و دخیل است ، علاوه بر صفات بارز رهبر و ایمان مردم ، دو عامل مذکور می‌باشد و نه رای و بیعت . بله ، اینکه گاهی در مورد رهبران الهی رای و بیعت ذکر شده و بعض اوقات از مردم اقرار و اعتراف گرفته‌اند ، بجهت الزام بعمل و اطاعت یا جهت اتمام حجت و تودهنی بمخالفین زدن و امثال این امور می‌باشد ، نه اینکه در اصل رهبریت و بقاء آن دخالت داشته باشد و ناگفته نماند که عدم دخالت رای و بیعت ، فقط نسبت به رهبران الهی و فقهای عدول می‌باشد که از طرف خدا و ائمه (ع) نصب و تعیین شده‌اند لاغیر .

می‌سازد، (با تفاتهای بسیاری که در کار است) و بر همگان روشن می‌باشد و باصطلاح آنجا که عیانست چه حاجت به بیانست. از خداوند متعال خواهیم که عیسی نَفْسِ زمان را - که با نَفْسِ مسیحائی خود، طاغوت و طاغوتیان را می‌راند و نیمه‌جانها، بلکه مرده‌های بسیاری را زنده ساخت - تا ظهور ذخیره الهی که مجدد کل فی‌الکل است (المدخرتجدید الفرائض والسنن: دعای ندبه) عمر و سلامت مرحمت فرماید آمین رب العالمین.

درخاتمه: از اینکه مقدمه طولانی شد معذرت می‌خواهم و باید تذکر دهم که مطالب این مقدمه و جزوه مقداری سنگین و فهم آن برعموم مشکل خواهد بود و نظر عمده استفاده اهل علم و رفع برخی شبهات بوده است که الحمدلله این نظریه تا حدودی با چاپ اول تامین گردید و تا تاریخ ذیل که این مقدمه آماده چاپ شده نسبت بمطالب جزوه اعتراض و اشکالی باینجانب گذارش نشد. لذا جزوه بهمان صورت اولیه تجدید چاپ گردید. والسلام علی عبادالله‌الصالحین.

مورخه اول ذیحجه الحرام ۱۴۰۵ برابر ۲۷ مرداد ۱۳۶۴

علی عطائی

بسمه تعالی

در جلسه‌ای راجع به رهبران الهی صحبت کردم و همانطور که در این کتاب است، گفتم در رهبریت رهبران الهی و مشروعیت آن رای و بیعت دخالت ندارد، یکی از طلاب سؤال کرد که پس مردم چه نقش و وظیفه‌ای دارند و انتخاب خبرگان برای چیست؟ گفتم: وظیفه اولیه مردم اینست که مرجع و رهبر الهی را با علامتها و نشانه‌هایی که ائمه معصومین علیهم‌السلام (خصوصاً حضرت امیر(ع) در نهج‌البلاغه) بیان فرموده‌اند، شناسائی کنند و او را بمرجعیت و رهبری بپذیرند و پشتیبانی نمایند تا رهبر با اتکاء بآنان بوظائف رهبری عمل کند و لکن نظر بر اینکه توده مردم اهل خبره نیستند و اکثراً نمی‌توانند با معیارهای اسلامی و صفات مذکوره در اخبار، مرجع و رهبر را شناسایی کنند لذا بمقتضای فطرت اولیه خود که جاهل بعالم رجوع می‌کند، عده‌ای از علمای مورد اعتماد را که اهل خبره‌اند انتخاب می‌کنند تا آنان با بررسی و مشورت فقیهی را که واجد شرائط و صفات است شناسائی و بمردم معرفی کنند و از قانون اساسی هم بیش‌از این استفاده نمی‌شود! مضافاً بر اینکه شناسائی و پذیرفتن مرجع و رهبر یکی از نیازمندی‌های طبیعی جامعه اسلامی می‌باشد و همگان می‌دانند که در نیازمندی‌ها باید باهش رجوع کرد، کسی که می‌خواهد عمارتی بنا کند سراغ مهندس و بنا می‌رود و مریض بدکتر مراجعه می‌کند و هكذا و خلاصه از ضروریات است که در هرکاری باید باهمل آن کار رجوع کرد، لذا مردم در مقام شناسائی اهل هرکاری از یکدیگر سؤال می‌کنند که آیا فلانکس مرد این کار هست یا نه و یا می‌گویند این کار از فلانی ساخته نیست و امثال ذالک و عوام‌الناس با فطرت اولیه

۱- در اصل پنجم قانون اساسی است که: در زمان غیبت حضرت ولی عصر، عجل‌الله تعالی فرجه، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت بر عهده فقیه عادل و باتقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر، و مدبر است، که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند و در صورتیکه هیچ فقیهی دارای چنین اکثریتی نباشد رهبر یا شورای رهبری مرکب از فقهای واجد شرایط بالا طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد.

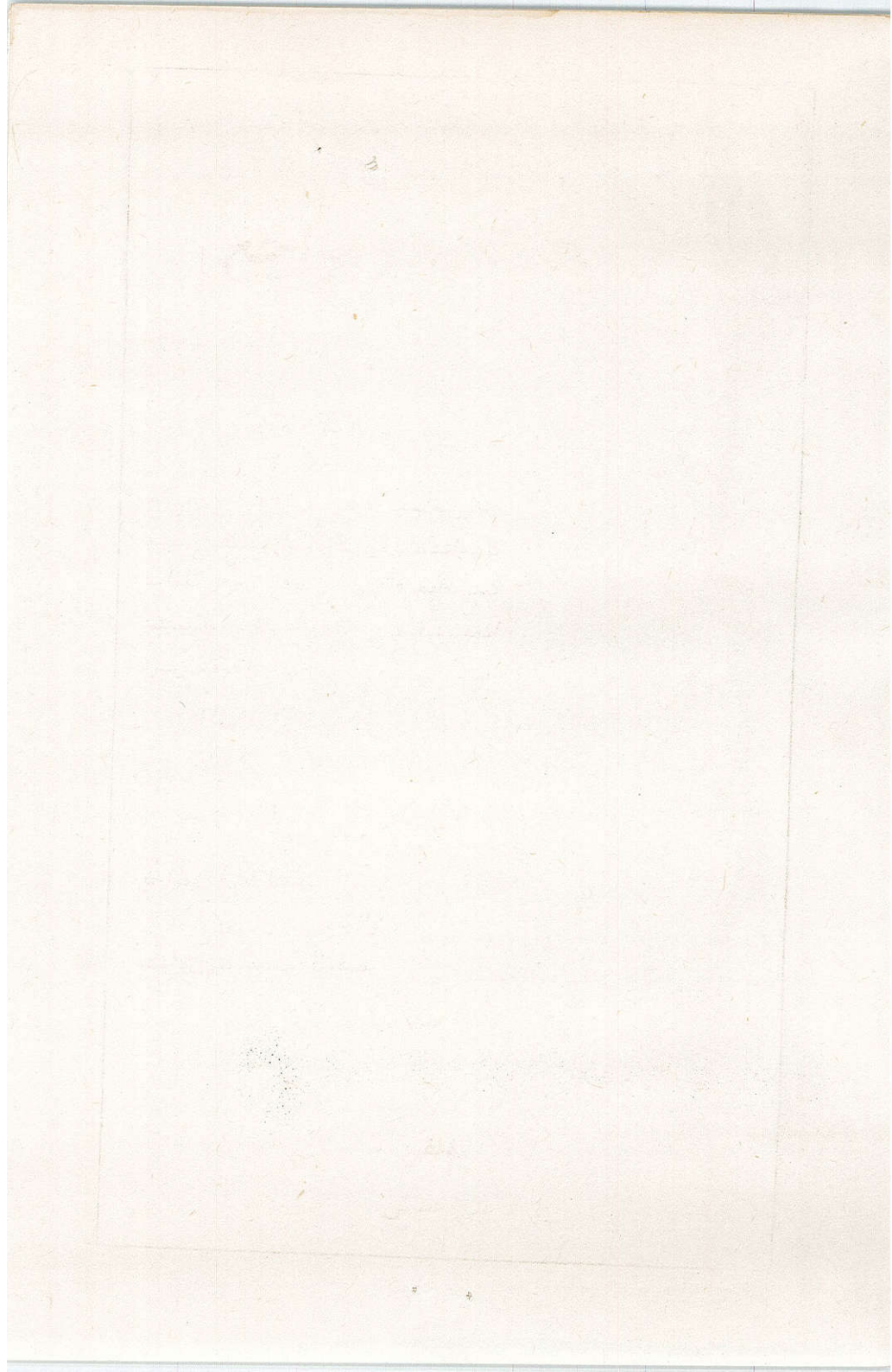
و در اصل یکصد و هفتم است که: هرگاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد، همانگونه که در مورد مرجع عالی‌قدر تقلید و رهبر انقلاب آیت‌الله العظمی امام خمینی چنین شده است، این رهبر، ولایت امر و همه مسوئولیت‌های ناشی از آن را بر عهده دارد. در غیر اینصورت خبرگان منتخب مردم در باره همه کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند بررسی و مشورت می‌کنند. هرگاه یک مرجع را دارای برجستگی خاص برای رهبری بیابند او را به عنوان رهبر به مردم معرفی می‌نمایند، وگرنه سه یا پنج مرجع واجد شرایط رهبری را بعنوان اعضای شورای رهبری تعیین و به مردم معرفی می‌کنند.

بسمه تعالی

در جلسه‌ای راجع به رهبران الهی صحبت کردم و همانطور که در این کتاب است، گفتم در رهبریت رهبران الهی و مشروعیت آن رای و بیعت دخالت ندارد، یکی از طلاب سؤال کرد که پس مردم چه نقش و وظیفه‌ای دارند و انتخاب خبرگان برای چیست؟ گفتم: وظیفه اولیه مردم اینست که مرجع و رهبر الهی را با علامتها و نشانه‌هایی که ائمه معصومین علیهم السلام (خصوصاً حضرت امیر(ع) در نهج‌البلاغه) بیان فرموده‌اند، شناسائی کنند و او را بمرجعیت و رهبری بپذیرند و پشتیبانی نمایند تا رهبر با اتکاء بآنان بوظائف رهبری عمل کند و لکن نظر براینکه توده مردم اهل خبره نیستند و اکثراً نمی‌توانند با معیارهای اسلامی و صفات مذکوره در اخبار، مرجع و رهبر را شناسایی کنند لذا بمقتضای فطرت اولیه خود که جاهل بعالم رجوع می‌کند، عده‌ای از علمای مورد اعتماد را که اهل خبره‌اند انتخاب می‌کنند تا آنان با بررسی و مشورت فقیه‌ی را که واجد شرائط و صفات است شناسائی و بمردم معرفی کنند و از قانون اساسی هم پیش‌از این استفاده نمی‌شود! مضاف بر اینکه شناسائی و پذیرفتن مرجع و رهبر یکی از نیازمندی‌های طبیعی جامعه اسلامی می‌باشد و همگان می‌دانند که در نیازمندی‌ها باید باهلهش رجوع کرد، کسی که می‌خواهد عمارتی بنا کند سراغ مهندس و بنا می‌رود و مریض بدکتر مراجعه می‌کند و هكذا و خلاصه از ضروریات است که در هرکاری باید باهله آن کار رجوع کرد، لذا مردم در مقام شناسائی اهل هرکاری از یکدیگر سؤال می‌کنند که آیا فلانکس مرد این کار هست یا نه و یا می‌گویند این کار از فلانی ساخته نیست و امثال ذالک و عوام الناس با فطرت اولیه

۱- در اصل پنجم قانون اساسی است که: در زمان غیبت حضرت ولی عصر، عجل‌الله تعالی فرجه، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدبر، و مدبر است، که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند و در صورتیکه هیچ فقیه‌ی دارای چنین اکثریتی نباشد رهبر یا شورای رهبری مرکب از فقهای واجد شرایط بالا طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد.

و در اصل یکصد و هفتم است که: هرگاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد، همانگونه که در مورد مرجع عالیقدر تقلید و رهبر انقلاب آیت‌الله العظمی امام خمینی چنین شده است، این رهبر، ولایت امر و همه مسوئولیت‌های ناشی از آن را بر عهده دارد. در غیر اینصورت خبرگان منتخب مردم در باره همه کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند بررسی و مشورت می‌کنند. هرگاه یک مرجع را دارای برجستگی خاص برای رهبری بیابند او را به عنوان رهبر به مردم معرفی می‌نمایند، وگرنه سه‌یا پنج مرجع واجد شرایط رهبری را بعنوان اعضای شورای رهبری تعیین و به مردم معرفی می‌کنند.



و سالم خود درک کرده و می‌کنند که در جامعه اسلامی که باید قوانین مقدسه اسلام پیاده شود می‌بایست کسی در راس آن جامعه قرار گیرد که بطور کامل قوانین اسلام را بداند و از عهده رهبری جامعه برآید تا احکام و قوانین اسلام زیر نظرش باجرا درآید و چنین کسی جز فقیه جامع‌الشرائط نمی‌تواند باشد و خلاصه همانگونه که در نیازمندی‌های روزمره و اجتماعی خود باهش رجوع می‌کنند و هرگز رای و بیعت بذهنشان خطور نکرده و نمی‌کند بلکه آنرا نفی هم می‌کنند، در مساله مرجع و رهبر نیز باهش رجوع می‌کنند و فقط وظیفه و نقش خود را در شناسائی او می‌دانند و بس و ظاهرا بهمین لحاظ خداوند متعال در قرآن مجید امر فرموده که زن و مرد زناکار را شلاق بزنید و دست دزد را قطع کنید ولی معین نفرموده که از بین عموم مؤمنین چه کسی این کار را انجام دهد، چرا که نیازی به تعیین نبوده و معلوم بوده است که خطاب متوجه اهلش می‌باشد و او کسی است که احکام را بداند و بتواند عادلانه باجرا در آورد، همانگونه که خطاب انفقوا و اقضوا و امثال آن متوجه اهلش که توانمندان اند می‌شود، و از این بیان روشن شد که علاوه بر ادله خاصه که دلالت بر ولایت فقیه دارند، این قبیل آیات نیز روایاتی که مربوط باجرا حدود و دیات و قضاوت و امثال آنها می‌باشند، با فرض اینکه در مقام بیان هستند و اطلاشان عصر غیبت را مانند عصر حضور می‌گیرد، تماما، دلالت بر ولایت فقیه دارند که ما فعلا در مقام توضیح نیستیم و بمحلش موکول می‌کنیم انشاء الله تعالی.

ضمنا یکایک ملت در صورت تمایل می‌توانند درس بخوانند و خود را واجد شرائط مرجعیت و رهبری کنند تا بوسیله مردم و خبرگان شناسائی و باین مسئولیت خطیر دست یابند و ماجور شوند، همانطور که می‌توانند درس بخوانند و صنعتگر و مهندس و دکتر و ... شوند. والسلام

پیام اخیر حضرت امام دامت افاضاته

بسم الله الرحمن الرحيم

با تشکر وافر از نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی چون گفتار آقایان پخش میشود و ممکن است سوءتفاهمی بین مردم حاصل شود، لازم است عرض کنم آیات و روایاتی وارد شده است که مخصوص معصومین علیهم السلام است و فقها و علماء بزرگ اسلام هم در آنها شرکت ندارند، ناچه رسد به مثل اینجانب. هر چند فقهای جامع الشرائط از طرف معصومین نیابت در تمام امور شرعی و سیاسی و اجتماعی دارند و تولی امور در غیبت کبری موکول به آنان است. لکن این امر غیر ولایت کبری است که مخصوص به معصوم است. تقاضای اینجانب آنست که در صحبت‌هایی که می‌شود و پخش میگردد. ابهامی نباشد و مرزها از هم جدا باشد. والسلام علیکم

روح‌الله الموسوی الخمینی

۶۴۸۸۱

نظریه حضرت آیت الله گلبایگانی دامت افاضاته

معظم له در سال ۱۳۸۳ هجری قمری (۲۴ سال قبل) درباره ولایت فقیه بحث کرده‌اند که فرمایشات و نظریاتشان در کتابی بنام (الهدایة الی من له الولاية) جمع آوری و بیچاپ رسیده است و پس از بررسی و توضیح ادله مربوطه فرموده‌اند. صحیح است تمسک و استدلال کردن به اخبار برای اثبات ولایت فقیه در امور عامه مربوط به حفظ رعیت و نظم امر ایشان (تا آنکه فرموده است) بنابراین حکم می‌شود به ثبوت ولایت برای فقیه در آنچه که مربوط به سیاست اجتماع و اداره جامعه است مگر

آنچه را که دلیل خارج کرده مثل جهاد ابتدائی برای دعوت به اسلام که اختصاص به پیغمبر و امام و نائب خاص امام علیه السلام دارد. (۱)

(۱) قال مد ظله العالی. و بالجملة لا یبعد استفادة الولاية للفقیه الجامع للشرائط فیما یرتبط بالامور العامة و حفظ المجتمع والامة وسیاسة الرعیة والملة (الی ان قال) فعلى هذا تارة یقال یؤخذ باطلاق الادلة العامة مثل، العلماء ورثة الانبیاء او امناء الله و خلفاء الرسول، و یحکم بان كل ما كان للنبی والائمة (ع) من المناصب فهو ثابت للفقهاء الا ما اخرجه الدلیل كوجوب الاطاعة فی الامور المتعلقة بشخصهم والجهاد للدعوة الى الاسلام، و صلوة الجمعة على ما یظهر من روايات المسئلة، فكل مورد قام الدلیل على اعتبار الاذن الخاص من الامام فیہ او انه مما لا یجوز الاقدام علیه لغير الامام، نقصر علیه و نأخذ به، فعليه خروج فرد من الولاية یحتاج الى دلیل خاص، و لولاه یكفی الدلیل العام فی ثبوتها لهم. و اخرى یقال، ان استفادة الولاية المطلقة للفقهاء و ان لهم ما كانت للائمة الا ما اخرجه الدلیل و ان كان لا یصح من الادلة العامة الا انه یصح التمسك بها و الاستدلال علیها لاثبات الولاية لهم فی الامور العامة المتعلقة لحفظ الرعیة و نظم امرهم و صونهم عن التجاوز و ایقا فهم على حد محدود و منعهم عن طلب ما لا یستحقون و عونهم على اخذ ما یستحقون كما نفینا البعد عنه فیما تقدم، فعليه یحکم بثبوت الولاية للفقیه فیما یرتبط بسیاسة الاجتماع و ادارة المجتمع الا ما اخرجه الدلیل مثل الجهاد للدعوة الى الاسلام، لاختصاصه بالنبی والامام والمأذون الخاص منه علیه السلام.

فرازهائی از سخنان علمای بزرگ درباره ولایت فقیه

- ۱- اسطوانه‌های مذهب بولایت فقیه حکم کرده‌اند .
(مرحوم صاحب جواهر ره)
- ۲- کسیکه در ولایت فقیه وسوسه کند، طعم فقه را نجشیده و رمز کلمات ائمه معصومین علیهم السلام را نفهمیده‌است (مرحوم صاحب جواهر ره)
- ۳- اگر ولایت عامه فقیه نباشد بیشتر امور مربوطه بشیعه معطل می‌ماند .
(مرحوم صاحب جواهر ره)
- ۴- در اینکه فقیه عادل از طرف ائمه علیهم السلام نصب شده برای امور مهمه‌ها جلالاً در آن اشکالی نیست (مرحوم آیه الله بروجردی ره)
- ۵- از تصریح بسیاری از اصحاب معلوم می‌شود که ولایت فقیه از مسلمات است .
(مرحوم نراقی ره)
- ۶- همه آنچه که تحت ولایت پیغمبر اکرم (ص) و امام معصوم علیه السلام بوده و آنان بعنوان زعامت و رهبری بر آنها ولایت داشته‌اند فقیه جامع الشرائط نیز ولایت دارد .
(مرحوم نراقی ره)
- ۷- آنچه ادله بر آن دلالت دارد ثبوت ولایت فقیه است در اموری که مشروعیت انجام آنها یقینی و مفروغ عنهما می باشد . (مرحوم شیخ انصاری ره)
- ۸- ولایتی که برای پیغمبر اکرم (ص) و ائمه (ع) می باشد برای فقیه هم ثابت است و در این مطلب هیچ شکی نیست . (حضرت امام خمینی مدظله العالی)
- ۹- بعضی مردم چون دنیاچشمشانرا پرکرده خیال می‌کنند که ریاست و حکومت برای ائمه (ع) شأن و مقامی است که اگر برای دیگری ثابت شود دنیا بهم می‌خورد .
(امام خمینی مدظله العالی)

ولاية فقيه از دیدگاه فقهاء
بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل الامامة والولاية رياسة عامة في امور الدين
والدنيا ليكون الناس الى الصلاح اقرب ومن الفساد ابعد و لينتصف للمظلوم
من الظالم و يردع الظالم والباغي عن ظلمه و بغيه و صلى الله على محمد
صاحب الولاية الكبرى من الله تعالى بالاصاله وعلى آله صاحبين لها
بالخلافة الحقّة ولعنة الله على اعدائهم و مخالفينهم الى يوم -
القيامة .

قال الله تعالى في قرآن المجيد وَ لَوْرَدُوْهُ اِلَى الرَّسُوْلِ وَاِلَى اَوْلِي
الْاَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلَّهُمُ الَّذِيْنَ يَسْتَنْبِطُوْنَ نَهْمِنَهُمْ . (سوره نساء آيه ٨٣)
و قال رسول الله (ص) اللّهُمَّ اَرْحَمْ خَلْقائِي قِيلَ يَا رَسُوْلَ اللّهِ
وَمَنْ خَلْقَاؤُكَ؟ قَالَ الَّذِيْنَ يَأْتُوْنَ مِنْ بَعْدِي يَرْوُوْنَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي .
(وسائل جزء ١٨ ابواب صفات قاضي باب ٨ حديث ٥٥)

و بعد

هدف از نوشتن این جزوه

نظر بر اینکه بعضی توهم کرده‌اند که ولایت فقیه مورد قبول همه^۶ فقهاء نیست و حتی عده‌ای اغفال شده و گمان برده‌اند که بعضی مراجع فعلی در باره ولایت فقیه و جواز تصرفات او نسبت باموری که منوط بادن فقیه جامع الشرائط است فتوی و نظر ندارد و نیز بعضی خیال کرده‌اند که مسأله ولایت فقیه اخیرا مطرح شده و قبلا بحثی و حرفی از آن نبوده است، لذا برآن شدم که قسمتی از کلمات علمای گذشته و حال را ترجمه کنم تا این توهمات مرتفع گردد و چون این جزوه فقط باین منظور نوشته شده لذا از شرح و بسط ادله این مسأله خودداری کردم و آنرا بجزوهای که در سنه ۵۱ در خصوص آن ضبط کرده‌ام موکول نمودم که اگر توفیق حاصل شد بعدا منتشر می‌کنم و در عین حال ادله مربوطه باین مسأله از کلمات فقهاء که نقل می‌کنیم تا حدودی روشن می‌شود.

سخنان مرحوم صاحب جواهر ره

مرحوم صاحب جواهر فرموده است: اساطین مذهب بولایت فقیه حکم کرده‌اند^۱ و نیز فرموده است ولایت فقیه از مسائل واضح‌ای می‌باشد که نیاز بدلیل ندارد^۲ و باز فرموده است: کسیکه در ولایت فقیه وسوسه کند چیزی از طعم فقه را نجشیده و معنی و رمز کلمات ائمه معصومین علیهم‌السلام را نفهمیده است^۳ و در باره اهمیت و سعه و ثمرات آن فرموده است: اگر ولایت عامه فقیه نباشد اکثر امور متعلقه بشیعه معطل

۱- این تعبیر آن هم از مثل صاحب جواهر (ره)، شایان توجه است چون معنی کلام ایشان این می‌شود که اسطوانه‌ها و ارکان مذهب، یعنی علمای بزرگ شیعه که هر یک بمنزله پایه و اساس مذهب تشیع می‌باشند بولایت فقیه حکم کرده‌اند. قال - و اغرب من ذالک کله، استدلال من حلت - الوسوسة فی قلبه بعد حکم اساطین المذهب. الخ (جواهر جلد ۲۱) ص ۳۹۷ -
۲- والجمله فالمساله من الواضحات التي لا تحتاج الى ادلة الخ المصدر

۳- فمن الغریب وسوسة بعض الناس فی ذالک بل كأنه مذاق من طعم الفقه شیئا ولا فهم من لحن قولهم و رموزهم امرا الخ المصدر

می ماند ا و در مورد قضاوت و اجراء حدود توسط فقهاء فرموده است : بر مردم واجب است فقهاء را برای این منظور کمک و یاری دهند همانگونه که واجب است امام معصوم علیه السلام را یاری و کمک کنند . ۲

- ۱- بل لولا عموم الولاية لبقى كثير من الامور المتعلقة بشيعتهم معطلة . (جواهر جلد ۲۱ ص ۳۹۷)
- ۲- و يجب على الناس مساعدتهم على ذلك كما يجب مساعدة الأمام عليه السلام عليه . (المصدر ص ۳۹۴)

سخنان مرحوم نراقی ره

مرحوم نراقی در عوائد فرموده است: من دیدم علما و مصنفین امور فراوانی را در عصر غیبت به فقیه محول می‌کنند و ولایت آنها را با فقیه و بعهدده او می‌گذارند (تا آنکه فرموده است) در دو مقام بحث می‌کنیم: مقام اول در ذکر اخبار مربوطه بولایت فقیه که جداً فراوانست و من قسمتی از آنرا نقل می‌کنم (و نوزده روایت در این باره نقل کرده و سپس از آن فرموده است): مقام دوم در بیان وظیفه فقهاء عدول و حدود ولایتشان می‌باشد و بطور کلی آنچه که فقیه عادل بر آن ولایت دارد دو نوع و دو امر است: اول همه آنچه که تحت ولایت پیغمبر (ص) و امام معصوم (ع) بوده و آنان بعنوان زعیم و رهبر مردم بر آنها ولایت داشته‌اند. فقیه نیز ولایت دارد (یعنی تمام اختیارات حکومتی پیغمبر (ص) و ائمه (ع) در عصر غیبت با فقیه عادل می‌باشد) دوم هرکاری که مربوط بامور معنوی و مادی مردم است و باید بناچار انجام شود بطوریکه آخرت و دنیای مردم و زندگی و سعادت امت با آنها بستگی دارد، چه فردی و چه اجتماعی و انجام آنها بعهدده فرد یا افراد خاصی گذاشته نشده است. تصدی و انجام چنین اموری از وظائف فقیه می‌باشد و او

می‌تواند در آنها دخالت کند (در مقام ارائه دلیل فرموده است) دلیل ما براینکه فقیه مانند پیغمبر (ص) و امام (ع) در امور مربوطه بزعامت و رهبری، ولایت دارد، علاوه بر اجماع - که بسیاری از اصحاب تصریح به ولایت فقیه نموده‌اند. بطوریکه معلوم می‌شود ولایت فقیه از مسلمات است - صراحت اخباری است که قبلاً نقل کردم (پس از آن وارد کیفیت استدلال باخبار می‌شود و مواردی را که مرحوم شهید قدس سره در کتاب قواعد بفقیه ارجاع داده نقل می‌کند که ما از نقل آنها صرف نظر کردیم) پایان قسمتهائی از فرمایشات مرحوم نراقی که از ص ۱۸۵ تا ص ۱۸۸ ترجمه نمودم و اکنون بر شما است که در صورت قدرت، بکتاب عوائد مرحوم نراقی که عربی می‌باشد مراجعه کنید تا عمق مسأله ولایت فقیه و ریشه‌داری آنرا دریابید و اگر نمی‌توانید یا فرصت ندارید در همین چند جمله که نقل شد دقت فرمائید و تا حدودی پی به حدود و اهمیت این مسأله از نظر فقهاء ببرید .

سخن مرحوم شیخ انصاری ره

مرحوم شیخ انصاری قدس سره در کتاب مکاسب بعد از نقد و بررسی اخبار فرموده است: آنچه این ادله بر آن دلالت دارد ثبوت ولایت فقیه است، در اموری که مشروعیت ایجاد و انجامش در خارج مفروع عنها و حتمی می باشد بحیثی که اگر فرضاً فقیه هم نباشد بر مردم بنحو کفائی است که برای انجام آنها قیام کنند. ۱

و همانطور که ملاحظه می فرمائید مرحوم شیخ ولایت فقیه را در اموری که مشروعیت آنها یقینی است و باید انجام شود از ادله استفاده کرده و آنها ثابت فرموده است و معلوم است که زعامت و رهبری امت، علاوه بر مشروعیت، ضرورت نیز دارد، بطوری که اگر فقهاء بعهدده نگیرند یقیناً بر مردم است که بنحو واجب کفائی مسئولیت آنها بعهدده گیرند

۱- قال - وعلی ای تقدیر فقد ظهر مما ذکرنا ان ما دل علیه هذه الأدلة هو ثبوت الولاية للفقیه فی الامور التي یكون مشروعیة ایجادها فی- الخارج مفروعاً عنها بحیث لو فرض عدم الفقیه كان علی الناس القیام بها کفایة انتهى . مکاسب جلد اول ص ۲۷۰

و از اینجا معلوم می شود که شیخ مرحوم اگرچه اثبات ولایت فقیه را از اخبار بعنوان نصب و تعیین از طرف ائمه (ع) مشکل دانسته و لکن آنرا بعنوان دیگر از اخبار اثبات فرموده است ، پس شیخ اعظم قدس سره نه تنها منکر و مخالف ولایت فقیه نیست ، بلکه مثبت آن هم می باشد .

حضرت امام مدظله العالی ومسأله ولایت فقیهه

حضرت امام مدظله العالی در جلد دوم کتاب البیع که بدست و قلم مبارک خود مرقوم فرموده اند ادله عقلیه و نقلیه بسیاری بر لزوم تشکیل حکومت عدل اسلامی و ولایت فقیه بیان داشته اند که شاید کاملترین و پرمحتویترین مطالبی باشد که تا بحال در این زمینه نوشته و گفته شده است ولیکن چون هدف از نوشتن این جزوه عمده جهت رفع بعض شبهات بود و فرمایشات معظم له این هدف را بطور عمومی تامین نمی کرد لذا از نقل آنها صرف نظر شد خصوصا که قسمتی از مطالب آن در کتاب حکومت اسلامی (ولایت فقیه) منتشر شده و در دسترس همگان می باشد (و لازم است همه امت یک نسخه آنرا تهیه و بطور مکرر مطالعه کنند) و ما در این جزوه از باب تیمن و تبرک فرازهایی از سخنان پربها و سازنده ایشانرا که مناسب وضع جزوه و در عین حال توجه و نصب العین قراردادن آنها ضرورت دارد، می آوریم.

فرازهایی از سخنان حضرت امام مدظله العالی

که در نجف اشرف در جلسه درس خود ایراد فرموده اند

۱- موضوع ولایت فقیه چیز تازه ای نیست که ما آورده باشیم بلکه

- این مسأله از اول مورد بحث بوده است . (کتاب حکومت اسلامی ص ۱۴۹)
- ۲- ولایت - یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس یک وظیفه سنگین و مهم است ، نه اینکه برای کسی شأن و مقام غیر عادی بوجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد . (ص ۵۶)
- ۳- جای تردید نیست که امام معصوم علیه السلام فقها را برای حکومت و قضاوت تعیین فرموده است . بر عموم مسلمانان لازم است که از این فرمان امام علیه السلام اطاعت نمایند . (ص ۱۰۶)
- ۴- مقام ریاست و قضاوتی که ائمه علیهم السلام برای فقهای اسلام تعیین کرده اند همیشه محفوظ است . (ص ۱۰۹)
- ۵- در هر حال از روایت می فهمیم که فقهاء ، اوصیاء دست دوم رسول اکرم (ص) هستند و اموری که از طرف رسول (ص) به ائمه (ع) واگذار شده برای آنان نیز ثابت است و باید تمام کارهای رسول خدارا انجام دهند چنانکه حضرت امیر (ع) انجام داد . (ص ۸۶)
- ۶- لازم است که فقهاء اجتماعا یا انفرادا برای اجرای حدود و حفظ ثغور و نظام ، حکومت شرعی تشکیل دهند ، این امر اگر برای کسی امکان داشته باشد واجب عینی است وگرنه واجب کفائی است در صورتی هم که ممکن نباشد ولایت ساقط نمی شود زیرا از جانب خدا منصوبند . (ص ۵۷)
- ۷- اگر فرد لایقی که دارای ایندو خصلت (علم به قانون و عدالت) باشد بیاخاست و تشکیل حکومت داد همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم (ص) در امر اداره جامعه داشت دارا می باشد و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند . (ص ۵۵)
- ۸- این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (ص) بیشتر از حضرت امیر (ع) بود یا اختیارات حکومتی حضرت امیر (ع) بیش از فقیه

است باطل و غلط است . (ص ۵۵)

۹- ما مکلف هستیم که اسلام را حفظ کنیم ، این تکلیف از واجبات مهم است حتی از نماز و روزه واجبتر است ، همین تکلیف است که ایجاب می کند خونها در انجام آن ریخته شود . از خون امام حسین (ع) که بالاتر نبود برای اسلام ریخته شد و این روی همان ارزشی است که اسلام دارد .

(ص ۷۵)

۱۰- ولایتی که برای پیغمبر (ص) و ائمه (ع) می باشد برای فقیه

هم ثابت است . در این مطلب هیچ شکی نیست . (ص ۱۴۹)

۱۱- عهده دار شدن حکومت فی حد ذاته شأن و مقامی نیست ،

بلکه وسیله انجام وظیفه اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام است . حضرت امیرالمؤمنین (ع) در باره نفس حکومت و فرماندهی به ابن عباس فرمود این کفش چقدر می ارزد ؟ گفت : هیچ . فرمود : فرماندهی بر شما نزد من از این هم کم ارزشتر است . مگر اینکه بوسیله فرماندهی و حکومت بر شما بتوانم حق (یعنی قانون و نظام اسلام) را برقرار سازم و باطل (یعنی قانون و نظامات ناروا و ظالمانه) را از میان بردارم .

(ص ۵۹)

۱۲- بعضی از مردم چون دنیاچشمشان را پر کرده خیال می کنند

که ریاست و حکومت فی نفسه برای ائمه (ع) شأن و مقامی است که اگر برای دیگری ثابت شد دنیا بهم می خورد و حال آنکه نخست وزیر شوروی یا انگلیس و رئیس جمهور آمریکا حکومت دارند و این حکومت و نفوذ و اقتدار سیاسی را وسیله کامروائی خود از طریق اجرای قوانین و سیاستهای ضد انسانی می کنند .

(ص ۶۰)

خلاصه سخن مرحوم آیت‌الله بروجردی قدس سره

مهمه در پایان بحث مربوط بولایت فقیه (که بعدا تمام آنرا نقل می‌کنم) فرموده است در اینکه فقیه عادل از طرف ائمه معصومین علیهم‌السلام نصب شده برای امور مهمی که مربوط بعموم مردم و محل ابتلای همگان است از چیزهایی می‌باشد که اجمالا در آن اشکالی نیست. (البدرالزاهر ص ۵۷)

(نتیجه)

هرچند که باید نتیجه کلی در پایان جزوه گرفته شود ولیکن بنظر می‌رسد که از همین مقدار که نقل شد بتوان نتیجه گرفت و لذا می‌گویم ، از عبارات گذشته معلوم شد که توهم اینکه این مساله اخیرا مطرح شده یا مقبول همه فقهاء نیست ، صددرصد بی‌مورد است و باید گفت عموم فقهاء و مراجع ، ولایت فقیه ، یعنی رهبری امت و مسوئلیت اداره کشور اسلامی و اجرای قوانین مقدسه اسلام را بطور قطع و یقین قبول داشته و دارند زیرا که اجازه دخالت و رهبری ، یا بواسطه نصب ائمه معصومین‌علیهم‌السلام از جانب خدا برای فقیه جامع‌الشرائط ثابت است ، چنانچه جمعی

از فقهاء براین عقیده هستند، یا این مسئولیت و اجازه دخالت، بلحاظ اینکه از مصادیق بارز حسبه و متعلق آن مثل اعلای امور حسبه امیباشد. ولایت فقیه از طرف خداوند، بدون واسطه برای او ثابت است، چون همه فتها و مراجع تقلید فرموده‌اند که امور حسبه منوط باذن فقیه جامع‌الشرایط می‌باشد و لذا هررساله‌ای را، چه فارسی، چه عربی، چه از مراجع گذشته و چه حال، مطالعه کنید خواهید دید که در موارد زیادی فرموده‌اند بحاکم شرع مراجعه کنید و این موارد همان امور حسبه می‌باشند که ولایت و مسوولیت آنها با فقیه عادل است و بعدمی‌گوئیم که فقیه عادل و حاکم شرع بیک معنی هستند و خلاصه‌شمانعی توانیدرساله‌ای پیدا کنید که در آن فتوای باینکه بحاکم شرع رجوع کنید، نباشد و درعین حال ما در پایان این جزوه فتواهائی در این رابطه نقل خواهیم نمود. انشاءالله.

معنی امور حسبه

۱- حسبه در این قبیل موارد بمعنی قربت و ثواب است چون کسیکه مسوولیت را بعهده می‌گیرد برای خدا و قربت‌الی‌الله اقدام می‌کند و امور حسبه کارهائی هستند که بدانیم شارع مقدس اسلام انجام آنها را خواسته است و راضی به روی زمین ماندن و معطل شدن آنها نمی‌باشد، مثل حفظ مال طفل بدون ولی و حفظ موقوفات بدون متولی و مثل صرف کردن مجهول‌المالک و امثال این امور (بعضی از آنها را در فتوهای ترجمه شده آخر این جزوه خواهید دید) که تماما از امور حسبه و ولایت و مسئولیت آنها با فقیه جامع‌الشرائط است یعنی، تعیین قیم برای حفظ مال طفل و متولی برای موقوفات و صرف مجهول‌المالک، با فقیه و باذن و اجازه او می‌باشد، بنابراین وقتی گفته می‌شود امور حسبه منوط باذن فقیه جامع‌الشرائط است، مقصود همین نوع کارها می‌باشد.

ضمناً دفاع از حوزه اسلام و مسلمین، اجرای حدود، قضاوت، حفظ نظام، حفظ جوانها از انحرافات اخلاقی اسلامی و نظائر اینها که مصالح عامه امت بآنها بستگی دارد، تماما از امور حسبه می‌باشند که فقهاء یا از باب اینکه از طرف ائمه علیهم‌السلام منصوبند، بر آنها ولایت دارند و در صورت قدرت و امکان دخالت می‌کنند، یا از باب اینکه این کارها باید انجام شوند و فقهاء یقیناً اجازه دخالت دارند و می‌توانند انجام دهند، ولایت دارند، پس درهرحال ولایت فقهاء براین امورتاثبت است که یاخود مستقیماً دخالت می‌کنند یا اجازه دخالت می‌دهند.

(به جلد دوم کتاب البیع حضرت امام ص ۴۹۷ مراجعه شود)

اجازه‌های مراجع

شاهد دیگر براین مطلب اجازه‌هایی است که فقهاء و مراجع تقلید برای اهل علم مورد اعتماد و وکلای خود می‌نویسند که در اینجا از باب نمونه قسمت محل شاهد یکی از آنها را که از نجف اشرف واصل شده می‌آوریم. در آن اجازه بعد از حمد و ثنای الهی نوشته است که: جناب آقای... دامت توفیقاته از طرف اینجانب مجاز و ماذون می‌باشند در تصدی امور حسبیه که منوط باذن فقیه جامع الشرائط است. الی آخر.

امضاء الخوئی

محل مهر مبارک

و همانگونه که ملاحظه می‌کنید مرقوم فرموده‌اند که امور حسبیه منوط باذن فقیه جامع الشرائط است، یعنی ولایت و جواز تصرف در آنها با فقیه می‌باشد و نظیر همین عبارت را بقیه فقهاء نوشته و می‌نویسند و عموم مراجع تقلید در شهرها و ممالک وکیل و نماینده دارند و شما نمی‌توانید مرجع و صاحب رسالهای پیدا کنید که برای عده‌ای از اهل علم، اجازه دخالت در اموری که منوط باذن فقیه جامع الشرائط است نوشته

نباشد و باید توجه داشت که تعیین وکیل و نماینده و اجازه اخذ وجوه و صرف آنها و اجازه دخالت در امور حسبیه و مجهول‌المالک و غیره و غیره تماماً بستگی بولایت فقیه دارد که اگر مرجع تقلیدی ولایت فقیه را قبول نداشته باشد هیچیک از این امور، معنی ندارد و همه لغو و بی‌مورد است. خلاصه از مجموع آنچه ذکر شد باین نتیجه می‌رسیم که عموم فقهای شیعه براین مطلب اتفاق دارند که قسمتی از کارها و مسئولیتها منوط باذن و اجازه فقیه جامع‌الشرائط است و از وظائف او می‌باشد و او است که از جانب خداوند متعال اجازه دخالت در آنها را دارد، جزاینکه جمعی می‌فرمایند این اجازه بانصب و تعیین ائمه معصومین علیهم‌السلام و با وساطت آنان برای او ثابت است و عده‌ای می‌فرمایند این اجازه - از باب اینکه از بین مردم، فقیه جامع‌الشرائط یقیناً مجاز است و می‌تواند دخالت کند - بلاواسطه برای او ثابت است، پس در هر حال فقیه، مع‌الواسطه یا بلاواسطه، ولایت دارد و در حقیقت بازگشت حرف تمام فقهاء باین معنی می‌شود که ولایت و جواز تصرف در امور مهمه مورد ابتلای عموم مردم و کارهایی که حفظ نظام مادی و معنوی جامعه و مصالح کلی امت بآنها بستگی و توقف دارد از وظائف و مسئولیت‌های فقیه جامع‌الشرائط می‌باشد که در زمان طولانی و پرماجرایی غیبت در صورت قدرت و امکان رهبری و اداره می‌نمایند، جز اینکه بعض فقهاء، موارد بیشتری را بفقیه جامع‌الشرائط ارجاع داده‌اند و بعضی کمتر و نیز بعض موارد بنحو وجوب، ارجاع داده‌اند و بعضی دیگر را بنحو احتیاط.

سعه و ضیق دائره ولایت فقیه و علت آن

علت این امر اینستکه عده‌ای از آنان علاوه بر ادله عقلیه و اطلاق

۱- بعدا بعضی از این عبارات و الفاظ را از تکلمة المنهاج خواهید دید. انشاء الله تعالی.

آیات شریفه، روایات مربوطه را از حیث سند و دلالت تمام دانسته و از آنها استفاده کرده‌اند که فقهاء جامع‌الشرائط از طرف ائمه (ع) منصوبند و تمام اختیارات حکومتی و ولایتی آنانرا دارند (همانگونه که در کلمات حضرت امام و مرحوم نراقی ملاحظه کردید) و باین لحاظ بنظر این عده دائره ولایت فقیه توسعه بیشتری دارد (به جلد دوم کتاب البیع حضرت امام مدظله‌العالی مراجعه شود) و دست‌های دیگر در سند و یا دلالت روایات خدشه کرده و فرموده‌اند: فقیه در امور حسبیه ولایت دارد و تصرفاتش را از باب اخذ بقدر متیقن نافذ و معتبر دانسته و روایات را مؤید گرفته‌اند و بنظر ایشان اثبات اینکه فقیه از طرف ائمه معصومین علیهم‌السلام نصب شده و مانند آنان ولایت داشته باشد، از روایات مشکل است و فقط از باب حسبه در امور حسبیه ولایت دارد (همانگونه که در این جزوه خواهید دید) در نتیجه بنظر دسته دوم دائره ولایت فقیه به آن حد از سعه نمی‌باشد ولی - در اینکه فقیه فی‌الجمله ولو بعنوان حسبه ولایت دارد، و در اینکه قسمتی از کارها و مسوولیت‌های اجتماعی که حفظ نظام مادی و معنوی و مصالح کلی امت بآنها توقف دارد، از امور حسبیه می‌باشد و در اینکه حکمش نافذ و معتبر و غیرقابل نقض است، هیچگونه خلافی بین فقهاء و مراجع وجود ندارد و در این جهت فرقی نگذاشته‌اند بین آن فقیه‌ی که ولایت را از باب نصب بداند یا از باب حسبه و لذا فتوی داده‌اند که اگر فقیه عادل حکمی صادر کرد حکمش معتبر و احدی حتی مجتهدین و مراجع تقلید هم نمی‌توانند حکمش را نادیده بگیرند^۱ و بعضی مراجع تصریح کرده‌اند بر اینکه حکم مجتهد نافذ و معتبر است هر چند مجتهد اعلم از وی هم وجود داشته باشد^۲ و باز فتوی

۱- عروۃ‌الوثقی باب تقلید مساله ۵۷^{هـ} و تحریر کتاب القضا، صفات قاضی مساله ۷.

۲- منهاج‌الصالحین حضرت آیه‌الله خوئی دامت برکاته باب تقلید مساله ۲۲.

داده‌اند که اگر حاکم شرع زکاة را بنحو حکم مطالبه کرد بر مقلدین خودش و بر مقلدین بقیه مراجع واجب است زکاة را باو بدهند^۱ و چنانچه ملاحظه می‌کنید فرقی نگذاشته‌اند بین آن مجتهدی که ولایت فقیه را از باب نصب و تعیین ائمه علیهم‌السلام بدانند و بین مجتهدی که این استفاده را نکرده باشد، بنابراین جای هیچگونه شبهه و تردیدی نیست و درعین حال پس از نقل سخنان مرحوم بروجردی (ره) مطالبی در همین رابطه از کتاب فقها الشیعه و کتاب التنقیح می‌آوریم تا مطلب واضحتر شود.

منشأ تفرقه پلیدی باطنها است

ضمنا باید از حرفهائی که موجب تفرقه و اختلاف می‌شود پرهیز کرد. حضرت امیرالمؤمنین علیهما السلام می‌فرماید: شما مسلمانان برادران دینی هم هستید و آنچه که شما را بتفرقه و اختلاف می‌کشد و بین شما جدائی می‌اندازد، همانا پلیدی باطنها و خباثت نیتها می‌باشد^۲ و همینطور که می‌بینیم حضرت امیر(ع) دلهای ناپاک و نیتهای پلید و آلوده را منشأ اختلاف و تفرقه می‌داند. **غَفَرَ اللَّهُ لَنَا وَإِلَّا خَوَانَنَا الْمُؤْمِنِينَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَالْأَمَلِطَّاهِرِينَ.**

ضمنا جهت روشن شدن مطالب مربوطه^۳ باین جزوه، معنی فقه و فقیه و ولایت و اعمال و اهمیت آنرا بطور خلاصه توضیح می‌دهیم و ما **تَوْفِيقِي الْإِلَّاهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَالْيَهَانِيبِ.**

۱- منهاج الصالحین باب زکاة مسأله ۴
 ۲- قال علی علیه السلام إِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا-
 خُبْتُ السَّرَائِرِ وَ سَوْءُ الصَّمَائِرِ.

(نهج البلاغه ذیل خطبه ۱۱۲)

معنی فقه ، فقیه و ولایت

فقه بمعنی فهم است و فقیه بکسی گفته می‌شود که احکام و قوانین و عقاید و اخلاقیات اسلام را از قرآن و سنت و اجماع و عقل بفهمد ، یعنی بتمام معنی دین‌شناس باشد^۱ و به چنین کسی (باشرایطی که بعداً نقل می‌کنیم) حاکم شرع نیز می‌گویند .

(معنی ولایت)

ولایت بمعنی اختیار و مسؤلیت داشتن و برای مدیریت و رهبری در راس امر یا اموری قرار گرفتن ، می‌باشد ، مثلاً گفته می‌شود انسان برجان و مال خویش ولایت دارد ، یعنی اختیار خود و مالش را دارد و هرطور که صلاح دانست می‌تواند درخود و مال خویش دخالت کند ، مثل اینکه خود را اجیر کسی قرار دهد یا با مال خود تجارت کند و مانند آن و نیز گفته می‌شود پدر بر طفل ولایت دارد یعنی مدیریت و سرپرستی

۱- به حکومت اسلامی حضرت امام مدظله‌العالی ص ۸۷ مراجعه شود .

طفل با پدر است و می‌تواند او را به مدرسه بفرستد یا بکاری وادارد و با مالش کسب و تجارت کند، ولی مادر و برادر ولایت ندارند، یعنی این اجازه و اختیار را نسبت به طفل و مال او ندارند.

می‌گوئیم پیغمبر اکرم (ص) و ائمه معصومین سلام‌الله علیهم ولایت دارند یعنی مدیریت و رهبری امت و اختیارات حکومتی از طرف خداوند بآنان محول شده است.

می‌گوئیم فقیه جامع‌الشرائط ولایت دارد یعنی مدیریت و مسئولیت اموری که تحت ولایت فقیه است، با او می‌باشد که از جانب خدا برای این وظیفه نصب شده است^۱ مع‌الواسطه یا بلاواسطه.

۱- زیرا (فقهاء) از جانب خدا منصوبند ص ۵۷ حکومت اسلامی.

ولایت الهی ، مردمی و قلدری

۱- ولایت الهی ۲- ولایت مردمی ۳- ولایت قلدری
ولایت و در رأس دولت و ملت قرارگرفتن ، بیکی از سه طریق
حاصل و هریک بنامی خوانده می شود :

(ولایت الهی)

و آن باین صورت استکه خداوند افراد لایقی را برای رهبری
و مدیریت امت و باجرا درآوردن قوانین آسمانی انتخاب و برای آنان
مقام ولایت و رهبری قرار می دهد و بمردم امر می کند که از دستورات
سعادت بخش آنان که همه دستورات خداوند است پی روی کنند و رهبری
و مدیریت آنانرا باجان و دل پذیرا شوند و این قسم ولایت را ولایت
مطلقه الهیه نامند و ولایت پیغمبر (ص) و ائمه (ع) و فقهاء جامع الشرائط
از این قسم می باشد چونکه خداوند متعال پیغمبر (ص) را انتخاب و برای
هدایت و رهبری مردم معرفی فرمود ، پیغمبر (ص) بامر خدا ائمه معصومین
علیهم السلام را بنیابت از خود برای رهبری امت و ادامه راه خویش
تعیین فرمود و باز پیغمبر (ص) و ائمه (ع) فقهاء جامع الشرائط را بنیابت

از خودشان بهمین منظور تعیین فرمودند تا در عصر طولانی و پرمخاطره غیبت راه آنانرا پی گیری کنند و این وظیفه شرعی را در صورت قدرت و امکان انجام دهند و در پیاده شدن احکام اسلام و رهبری امت و اداره امور جامعه بکوشند .

(ولایت مردمی)

و آن باین صورت است که مردم به شخص مورد نظر خویش رأی می دهند و او را بریاست جمهوری انتخاب می کنند که در نتیجه برای او ولایت مردمی حاصل و در رأس دولت و کشور قرار می گیرد و اختیارات ریاست جمهوری را پیدا می کند .

(ولایت قلدری)

و آن باین نحو است که شخص ظالمی از روی ظلم و زور و قلدری ولایت و ریاست پیدا می کند و یا ظالم و سلطه گری برای حفظ منافع خود و مقاصد پلید و شیطانی ، شخص نوکر صفت خود فروخته ای را بولایت و رهبری نصب و او را بر مردم تحمیل می کند و در اینگونه موارد مردم از ترس و ناچاری یا از جهل و نادانی ولایت و ریاست او را تحمل می کنند و این قسم ولایت را ولایت طاغوتی و قلدری می نامند چونکه با طغیان و سرکشی و زور بدست آمده است و ریاستهایی که با انتخابات تقلبی و ساخته گی حاصل می شود و نیز ریاستهایی که با کودتا و هم دستی بیگانگان بدست می آید و همینطور ریاستهایی که از طرف پادشاهان به

۱- البته اگر چنین انتخابی تحقق یافت و شخص ولایت مردمی پیدا کرد ، ولایتش در صورتی مشروعیت پیدا می کند که بتصویب و امضای فقیه جامع الشرائط برسد و بولایت الهی که مالک حقیقی و ولی مطلق است مرتبط گردد .

فرزندانشان بعنوان ولایت‌عهدی واگذار می‌شود و همچنین ولایت‌هایی که از طرف ابرقدرتها بمنظور حفظ سلطه‌گری و غارت سرمایه‌های مردم مستضعف برای نوکران سرسپرده خویش قرار داده می‌شود همه و همه از این قسم است (و خداوند فرموده است به اینگونه حکومتها کافر شوید) .
مثلا معاویه پسرش یزید را ولی‌عهد خود قرار داد و او را بر امت اسلام تحمیل کرد، دیگر پادشاهان و زمام‌داران فرزندان خود را بولایت‌عهدی معرفی و برای حکومت و زمام‌داری بعد از خودشان تعیین می‌کردند .
در جنگ جهانی دوم متفقین (روس وانگلیس و فرانسه) ولایت و زمام‌داری ایرانرا برای محمدرضا پهلوی قرار دادند و او را بر ملت مسلمان ایران حاکم نمودند ، اوهم پسرش را بولایت‌عهدی معرفی کرد که پس از مرگش اختیارات حکومتی ایران با او باشد که الحمدلله این آرزورا بجهنم برد . فقط دابرالقوم الذین ظلموا والحمدلله رب العالمین ۱ .

نتیجه اینکه

یا ولایت حقّه الهیه یعنی ولایت و رهبری فقیه عادل رشید یا بصیرت و نایب برحق امام زمان علیه‌السلام مانند حضرت امام مدظلم‌العالی .

یا ولایت فاسق فاجر متکبر جنایتکار مانند ریگان و میتران ؟

یا ولایت طاغی ظالم گرگ‌صفت مانند صدام ؟

چرا که درحال حاضر تنها ملت مسلمان و غیور ایران هستند که با ولایت حقّه الهیه اداره می‌شوند و رئیس جمهورشان با امضاء و تصویب ولی فقیه اختیارات ریاست جمهوری را پیدا می‌کند و بعض کشورها بحسب ظاهر با ولایت‌مردمی (که در واقع ساختگی و طاغوتی است) اداره میشوند

و اکثر کشورها با ولایت قلدری و طاغوتی اداره می‌شوند .
 ضمناً ما در مقام بیان همهٔ اقسام و انواع ولایت نیستیم و فقط
 اشارهای نمودیم .

اعمال ولایت، واجب کفائی است

اعمال ولایت فقیه از سنخ واجبات کفائیه می‌باشد و آن عبارت
 است از بعهده‌گرفتن مسئولیت اموری که تحت ولایت فقیه می‌باشد که
 هرگاه یکی از فقهاء واجد شرائط متصدی آن امور گردید و جوب تصدی از
 دیگران ساقط می‌شود، بلکه موضوع آن منتفی می‌گردد. لذا سایرین در
 آن دخالت نخواهند نمود و او در اداره و رهبری، بطور مستقل عمل
 خواهد نمود، اعم از اینکه موضوعی را که تحت تصدی قرار داده است
 مربوط به مصالح عامه مسلمین و دفاع از حوزه اسلام و نظام جامعه و امثال
 آن باشد یا مربوط به امور جزئی باشد، که وقتی فقیه، به برخی از جهات،
 بسط ید داشت، در همان مقدار، اعمال ولایت می‌کند و دخل و تصرفاتش
 در حدود بسط ید و نفوذ خود معتبر می‌باشد^۱ مانند مداخله در امور غیب

۱- فعلاً در مقام ارائه دلیل این مطلب نیستیم و اگر موفق شدیم
 ادله آنرا در جزوه مربوط بولایت فقیه بازگو می‌کنیم هرچند که با تأمل در
 مطالب همین جزوه این مدعی روشن خواهد شد و با اینحال از قرار معلوم
 حضرت آیه‌الله منتظری دامت برکاته مسأله ولایت فقیه را مطرح و درحال
 تدریس آن هستند که امید است تمام جوانب مسأله را بررسی و در اختیار
 عموم قرار دهند. انشاءالله تعالی.

۲- همین ولایتی که برای رسول اکرم (ص) و امام در تشکیل حکومت
 و اجرا و تصدی اداره هست برای فقیه هم هست لکن فقهاء ولی مطلق به
 این معنی نیستند که بر همهٔ فقهای زمان خود ولایت داشته باشند و بتوانند
 فقیه دیگری را عزل یا نصب نمایند. در این معنی مراتب و درجات نیست
 که یکی در مرتبه بالاتر و دیگری در مرتبه پائین‌تر باشد، یکی والی، دیگری
 والی‌تر باشد.
 (ص ۵۷ حکومت اسلامی).

و قصر و تعیین متولی برای وقف بدون متولی و نحو اینها از امور حسبیه، بطوریکه اگر یکی از فقهاء، شخصی را بر وقف مجهول التولیه یا بدون متولی منصوص قیم قرار داد، موردی برای اینکه فقهای دیگر، قیم تعیین کنند نمی ماند و حتی نصب همانکه معین شده است، از جانب فقیه دیگر، بیمورد و لغو خواهد بود، مگر اینکه بعنوان تأیید باشد، بدیهی است که هر فقیه جامع الشرائط به وظائف خود و مواردی که زمینه اعمال ولایت در آنها موجود است، یا موضوع ندارد، آگاه هست و با اینکه همگان ولایت دارند اما بطور قطع اعمال آن بوجهی که موجب هرج و مرج و بی نظمی شود یا منجر بتعارض گردد، هرگز پیش نمی آید و در همین جزوه نقل کردیم که اگر فقیه عادل حکمی صادر کرد، بقیه فقهاء، حکمش را نافذ و معتبر دانسته و نقض و تخلف از آنرا جایز نمی دانند تاچه رسد باینکه مزاحمت یا مخالفت کنند و این یکی از موارد فرق بین ولایت عالم عادل نایب امام زمان علیه السلام و بین ولایت فاسق ظالم دست نشانده بیگانگان می باشد و اگر خدای ناکرده فاقد شرطی داعیهای داشت و بنای مخالفت و مزاحمت گذاشت بزودی شناسائی و منزوی می گردد^۲ همانگونه

۱- همانگونه که حضرت امیر علیه السلام در زمان رسول الله (ص) با اینکه در عرض آنحضرت امامت و ولایت داشت و واجب الاطاعه بود لکن تا وقتی که پیغمبر اکرم (ص) زنده بود و رهبری امت را بعهدده داشت او ساکت بود و از رسول الله (ص) اطاعت می کرد. به کتاب الحجة اصول کافی جلد ۱ ص ۳۸۲ باب حالات ائمه (ع) در سن، مراجعه شود.

نیز پدر و جد پدری با اینکه در عرض هم مستقلاً بر طفل ولایت دارند ولی همینکه یکی از آنان اعمال ولایت کرد و مثلاً دختر را شوهر داد آن دیگری نمی تواند اعمال ولایت کند چون محلی نمانده است نه اینکه ولایت ندارد بعره الوثقی فصل فی اولیاء العقد مساله ۹ مراجعه شود.

۲- نه هرکه چهره برافروخت دلبری داند
نه هرکه طرف کله کج نهاد و تند نشست
نه هرکه آینه سازد سکندری داند
نه هرکه داری و آئین سروری داند
نه هرکه باریک تر ز مو اینجاست
نه هرکه سر نترشد قلندری داند

که مدعیان نبوت و امامت در طول تاریخ چنین شدند .

ضمنا باید توجه داشت که تکالیف کفائیه از قبیل قضاوت ، دفاع از حوزه اسلام و مسلمین ، اجراء حدود ، امر بمعروف و نهی از منکر ، نجات غرق شده ، غسل و دفن اموات و نظائر اینها ، ابتداء متوجه عموم مکلفینی که از عهده آنها بر می آیند ، می گردد و از همه آنان خواسته می شود که اقدام کنند که مبادا آن تکالیف معطل و بدون عامل همچنان باقی بمانند و اگر انجام نشدند همه مکلفینی که تقصیر کرده باشند گناهم کار و معذب خواهند بود ولیکن وقتی یکنفر واجد شرط دست بکار شد و مسوئلیت انجام آنرا بعهده گرفت ، بقیه دخالت نکرده و قهرا کنار می مانند ، مثلا هرگاه فقیه عادل قضاوت بین دونفر یا بیشتر را بعهده گرفت تکلیف از بقیه ساقط می گردد و نیز همینکه شخص واجد شرطی مشغول غسل میت و یا واجب کفائی دیگر شد سایرین دخالت نمی کنند و اگر اخلاک و نادانی خواست مداخله و مزاحمت کند او را منع می کنند زیرا که دخالت های بی جا مستلزم هرج و مرج و بی نظمی می شود و همه می دانند که این امور خلاف شرع اقدس است و اگر کسی فضولت مداخله کرد و حادثه ای پیش آورد او را مقصر می دانند نه شارع مقدس را .

هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست

ورنه تشریف تو بر بالای کس ناساز نیست

ضمنا بعض تکالیف کفائیه متوجه خصوص فقهای عدول شده و فقط از وظائف آنان می باشد ، چون شرائط تصدی آنها را تنها مجتهدین جامع الشرائط دارند ، نظیر قضاوت در باب مرافعات و اجراء حدود و اعمال ولایت نسبت بامور تحت ولایت فقیه که در عصر غیبت این تکالیف بدوش فقهاء عدول و از وظائف و مسوئلیتهای آنان می باشد که در صورت

قدرت و امکان^۱ متصدی آنها می‌شوند و خصوصا برای پیاده‌شدن احکام و قوانین مقدسه اسلام و ادامه راه انبیاء و ائمه (ع) تا ظهور صاحب اصلی ولایت یعنی حضرت حجت (عج) رهبری و امامت امت را سرلوحه کار خود قرار داده و می‌دهند بامید تشکیل حکومتی واحد بر رهبری امامی واحد با قانون و امتی واحده در سراسر عالم **وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ آمِينَ رَبِّ الْعَالَمِينَ**.

۱- لازم است که فقهاء اجتماعا یا انفرادا برای اجرای حدود و حفظ شعور و نظام، حکومت شرعی تشکیل دهند این امر اگر برای کسی امکان داشته باشد واجب عینی است وگرنه واجب کفائی است. ص ۵۷ حکومت اسلامی.

اهمیت ولایت فقیه

ارزش هرچیز با آثار و پیآمدهای آن می‌باشد و همه ما می‌دانیم که عملی شدن و با اجرا درآمدن عمده احکام که مربوط بامور مادی و معنوی و سیادت و سعادت دنیا و آخرت مسلمین است منوط به ولایت فقیه است . نظیر اجراء حدود ، پیاده‌شدن مسائل قصاص ، دیات ، قضاوت ، امر بمعروف و نهی از منکر و امور مهمه عبادی سیاسی اسلام مانند نماز جمعه و حج و امثال اینها که بدون ولایت فقیه امکان پذیر نخواهد بود ، خصوصا امر- بمعروف و نهی از منکر که از برترین و شریفترین^۱ و عظیمترین واجبات دینی می‌باشد^۲ و حتی بعض موارد ، امام یا نایب امام ، می‌توانند گناهکار را برای جلوگیری از گناه و فساد تا سرحد زخمی شدن بزنند و اگر زدن

۱- و همان اسمی الفرائض و اشرفها . (تحریر کتاب امر بمعروف)

۲- من اعظم الواجبات الدینیة الامر بالمعروف والنهی عن المنکر .
(منهاج باب امر بمعروف)

مؤثر نشد می‌توانند او را بکشند^۱ و معلوم است که این امر در صورتی امکان‌پذیر است که ولایت امر با فقیه باشد نه با مروج فحشا و منکرات. و خلاصه پرواضح است که قوانین سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حتی عبادی اسلام تنها با ولایت و رهبری نائب برحق امام زمان علیه‌السلام امکان پیاده‌شدن دارد نه با ولایت طاغوت و یارانش، چرا که آنان منشا فساد و مظهر فحشاء و منکرات بودند و بجا است که مسوئ‌لین محترم دستور دهند آمار مراکز فساد سالهای اخیر حکومت طاغوت را که در سراسر ایران دائر بود اعم از فاحشه‌خانه‌ها، کاباره‌ها، قمارخانه‌ها، شراب‌فروشی‌ها و جمع‌آوری و ارائه کنند تا لااقل گوشه‌ای از فوائد و ثمرات جمهوری اسلامی و رهبری فقیه را نشان دهند و گذشته را با حال مقایسه کنند و نیز آمار نماز جمعه‌ها و سایر امور را که در راه اصلاح جامعه انجام شده و می‌شود جمع‌آوری و ارائه کنند تا آن‌انکه از جان خود و عزیزانشان در این راه گذشتند، گوشه‌ای از ثمرات آنرا بشناسند.

۱- تحریر باب امر بمعروف - در مراتب امر بمعروف مساله ۱۱ و منهج الصالحین، همین باب مساله ۴.

ضمناً توجه می‌کنید که مراجع تقلید امر بمعروف و نهی از منکر را از اعظم واجبات دینی دانسته و فتوا داده‌اند که برای جلوگیری از فساد گاهی می‌توان گناهکار را بقتل رساند ولیکن در برابر مراجع و فتوای آنان بعضی می‌گویند باید گذاشت فساد و فحشاء و منکرات زیاد شود تا امام زمان (ع) زودتر ظهور فرماید، ملاحظه کنید تفاوت ره از کجا است تا بکجا؟ علماء و مراجع چه فرموده‌اند و اینان چه عرض می‌کنند، باید باینان گفت اگر آیه شریفه *وَلَنُكَنِّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ يَا مَرْوَنَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ** و امثال آنرا نمی‌بینید و نمی‌فهمید و اگر حال مطالعه معراج السعاده را که آنهمه در این باب تأکید فرموده ندارید بیایید و فتوهای مراجع تقلید را بخوانید یا بی‌رسید، هرچند که من -

يُضِلُّ اللَّهُ فَمَا لَهُ * * *

* سوره آل عمران آیه ۱۰۴

* * اعراف آیه ۱۸۶

و از اینجا معلوم می‌شود که ولایت فقیه ادامه راه انبیاء و ائمه علیهم‌السلام است و هدف آنانرا دنبال می‌کند بلکه با اندک تأملی روشن می‌گردد که ولایت فقیه ضامن بقا و تداوم اصل تشیع و راه و سیره ائمه (ع) بوده و می‌باشد و خاطر نشان می‌شود که امت مسلمان و خصوصا علماء اعلام و محصلین و طلاب چه مسئولیت سنگینی نسبت بآن دارند، و معلوم می‌شود که کوتاهی و بی‌تفاوتی نسبت بآن در حقیقت کوتاهی و بی‌تفاوتی نسبت به هدف انبیاء و ائمه (ع) می‌باشد مضافا بر اینکه می‌بینیم از همان گروه‌ها و افرادی که در طول تاریخ با انبیاء و ائمه (ع) دشمنی و ستیز و جنگ کرده‌اند با ولایت فقیه و سیره و روش او نیز مخالفت و ستیز و جنگ نموده و می‌نمایند. بنابراین وظیفه امت اسلام اینست که از ولایت فقیه جانب‌داری و پشتیبانی کنند و حضور دائم خود را حفظ نمایند و بدانند که اگر همراه نباشند و کمک نکنند فقهاء که هیچ، پیغمبر و امیرالمؤمنین (ع) هم بتنهایی و بدون پشتیبانی مردم کاری از پیش نبرده و نتوانستند حکومتی تشکیل دهند، پس در حقیقت اصل، در کار آئی و پیشرفت ولایت فقیه مردمند و خواست و اراده آنان می‌باشد که اگر اسلام و قرآن را می‌خواهند، باید همراه و همصدا با رهبر علی‌گونه خود باشند و ظاهرا بعضی از مصادیق آیه شریفه *اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغۡیۡرُ مَا بِقَومٍ حَتّٰی یَغۡیۡرُوۡا مَا بِاَنۡفُسِهِمۡ* همین مطلب باشد، پس بر امت حزب‌الله است که در راه اعمال ولایت فقیه و زمام‌داری و رهبری او تلاش کنند و سپس در تقویت و حمایتش بهر قیمتی شده بکوشند و بشکرانه این نعمت عظمی، در راه تداومش از بذل جان و مال دریغ ندارند و از حرفها و کارهایی که موجب وهی و تضعیف آن می‌شود پرهیز کنند و حربه تبلیغاتی بدست دشمنان اسلام و مسلمین ندهند و نیز بر امت هشیار و بزرگوار است که حضور دائم خود را در

صحنه حفظ نمایند و بدانند که با جان نثاری و حضور پی‌گیر آنان طاغوت سرنگون و شجره خبیثه ریشه‌گن گردید و اسلام و قرآن و شجره طیبه جمهوری اسلامی، حاکمیت پیدا کرد و با پشتیبانی همه‌جانبه‌آنان فقیه عادل و نائب برحق امام زمان علیه و علی‌آباءالسلام اعمال ولایت نمود.

والحقّ والایّناصاف امت حزب‌الله بارها و بارها عملاً نشان دادند که رهبری نائب برحق امام زمان (ع) را با جان و دل پذیرفته و ولایت فقیه از فطریات آنان و با پوست و گوشت و استخوانشان آمیخته شده و اعتقاد بآن طبیعت ثانویه و گوئی با ذاتشان سرشته شده است و مرجع تقلید را همچون امام زمان (ع) واجب‌الاطاعه دانسته و ولایت حقّه الهیه را از آن فقهاء جامع‌الشرائط می‌دانند و شکستن قلبانها و تودهنی خوردن استعمارگر قرن یعنی انگلیس با فتوای مرحوم آیه‌الله شیرازی در گذشته و فریادهای از عمق جان برخاسته، وای اگر خمینی حکم جهادم دهد، و نمونه‌های فراوان دیگر از این قبیل، همه و همه شاهد این مدعی می‌باشد و خلاصه این همه آوازه‌ها از رهبر است، و همه‌می‌دانیم که فرو-ریختن کاخ ستم‌شاهی و سپس خنثی شدن این همه توطئه‌ها بدست و همت امت حزب‌الله از همین اعتقاد راسخ و خلل‌ناپذیر سرچشمه گرفته و می‌گیرد و نیز بیرون راندن بعثیها و گرمی جبهه‌ها و پشت جبهه‌ها از همین فطرت نشأت گرفته و می‌گیرد، آرامش روحها در برابر این همه ناملازمات کمر-شکن و تحمل داغهای جان‌گداز از همین عقیده و ایمان و آگاهی حاصل شده و می‌شود. پس بر ما است که هرچه بیشتر و بهتر در مقام تقویت و استحکام چنین عقیده راسخ و سازنده الهی باشیم و از طرح مسائلی که فقط حربه دست دشمنان اسلام می‌شود بپرهیزیم و امید آنکه مخالفین و معاندین را بتوان قانع و آرام کرد نداشته باشیم، چرا که (مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ)

فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا) ۱ آنان گفتند و هنوز هم می‌گویند که ما پیش از آنکه مسلمان باشیم ایرانی هستیم و در حقیقت اگر اسمی از اسلام و قرآن می‌برند نه برای اسلام و قرآن است که برای خودشان می‌باشد و عبارت دیگر اسلام و قرآن را برای خود می‌خواهند نه بالعکس و در عمل هم نشان دادند و مردم نیز فهمیدند . (يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى - اللَّهُ أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) ۲ و نباید از اعتراضات و شبهات وحشت کرد و حقایق و واقعیات را فدای جو ساخت خصوصا که اشکالات و سم پاشیها تازگی نداشته و حتی نسبت به انبیاء و اوصیاء علیهم صلوات الله خصوصا به رسالت پیغمبر اکرم (ص) و امامت امیرالمؤمنین (ع) و ائمه (ع) فراوان بوده و می‌باشد و جواب آنها اینست که (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) ۳ و اِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ) ۴ و اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) ۵ و خلاصه (مَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ) ۶ بامید امامی واحد با قانونی واحد و حکومتی و امتی واحد در سراسر دنیا که مژده حتمی و وعده یقینی خداوند متعال است (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ) ۷

۲- توبه آیه ۳۱
 ۴- بقره آیه ۲۳
 ۶- اعراف آیه ۱۸۹

۱- سوره نساء آیه ۸۸
 ۲- سوره انعام آیه ۱۲۴
 ۵- مائده آیه ۶۷
 ۷- توبه آیه ۳۳

سخنان مرحوم آية الله بروجردی قدس سره

در باره ولایت فقیه

مرحوم آية الله بروجردی قدس سره در ضمن بحث نماز جمعه بحث کوتاهی در رابطه با ولایت فقیه مطرح فرموده که عیناً ملاحظه می‌کنید: معظم له فرموده است که: برای بحث از ولایت فقیه و حدود آن محل دیگری می‌باشد و عمده چیزی که بآن برای ولایت فقیه استدلال شده مقبوله عمر بن حنظله و روایه ابی‌خدیجه سالم بن مکرم جمال می‌باشد و ما این دو روایت را تیمناً نقل می‌کنیم سپس قدر یقینی ولایت و حکومت فقیه را باندازه‌ای که ادله بر آن دلالت دارد اشاره کرده و بحث مفصل آنرا به محل مناسب موکول می‌کنیم.

مرحوم کلینی از محمد بن یحیی از محمد بن حسین از محمد بن عیسی از صفوان از داود بن حصین از عمر بن حنظله نقل کرده که گفت از امام صادق (ع) سؤالی کردم که دونفر از اصحاب ما در بدهی و میراث اختلاف دارند آیا جایز است به سلطان و قضات رجوع کنند؟ حضرت فرمود: کسیکه در اختلافات خود چه حق باشد و چه ناحق، بطاغوت رجوع کند و بحکم او حقی را بگیرد حرام است اگرچه حق خودش باشد

چونکه آنرا بحکم طاغوت گرفته و حال اینکه خداوند امر فرموده که باید باو کافر شد. گفتم پس چه کنند؟ فرمود: نگاه کنند بکسی که از خودتان باشد و حدیث ما را نقل کند و حلال و حرام ما را بشناسد و احکام ما را بداند پس بحکمیت او راضی شوند چون من چنین کسی را بر شما حاکم قرار دادم و آنگاه که بحکم ما حکم کرد اگر از او نپذیرند یقینا حکم خدا را سبک شمرده و ما را رد کرده اند و رد ما رد خدا و رد خدا در حد شرک بخداوند می باشد ۱.

روایت دوم از حسین بن محمد از معلی بن محمد از حسن بن علی از ابی خدیجه نقل کرده که گفت امام صادق (ع) بمن فرمود بپرهیزید از اینکه بعضی از شما بعضی دیگر را برای محاکمه نزد اهل جور (قاضی دولت) ببرند بلکه نگاه کنید به مردی از خودتان که چیزی از قضایای ما را بداند و حکمش قرار دهید، چون من او را قاضی قرار دادم پس اختلافات خود را نزد او ببرید ۲.

(مرحوم آیة الله بروجردی پس از نقل این دو روایت می فرماید):
 اکنون که این دو خبر را دانستی می گوئیم که اثبات ولایت فقیه و بیان میزان کلی برای آنچه که از شوءن فقیه و از حدود ولایت فقیه می باشد بستگی دارد به بیان چند مقدمه:

اول اینکه در هر جامعه ای کارهایی وجود دارد که از وظائف فرد - فرد جامعه نیست و مردم با آن کارها ارتباطی و سروکاری ندارند بلکه از کارهای عمومی اجتماع و مملکت می باشد مانند حفظ نظام جامعه، قضاوت،

۱- وسائل جلد ۱۸ ابواب صفات قاضی باب ۱ حدیث ۱ و ذیل آن در کافی جلد ۱ ص ۶۷ حدیث ۱.

۲- وسائل جلد ۱۸ ابواب صفات قاضی باب ۱ حدیث ۵
 ضمنا برای اینکه بی به معنی این دو روایت ببرید بکتاب ولایت - فقیه حضرت امام مدظله العالی مراجعه کنید.

ولایت و سرپرستی ناپدیدشدگان و سفهاء و مصرف مال پیداشده و مجهول المالک و حفظ انتظامات داخلی و حفظ مرزهای کشور و دستور جهاد و دفاع در صورت حمله دشمن و نظیر اینها از اموری که مربوط به سیاست کشور است و این کارها از کارهایی نیست که هرکس بتواند از پیش خود انجام دهد بلکه از وظائف زمام‌دار و رهبر سیاسی جامعه‌می باشد .

دوم برای کسیکه قواعد و قوانین اسلام را بررسی کند شکی باقی نمی‌ماند که دین اسلام دینی سیاسی و اجتماعی است و احکامش منحصر به عبادات فقط نیست بلکه اکثر احکامش مربوط به سیاست و اداره کشور و تنظیم امور اجتماع و تامین سعادت دنیا و آخرت مردم است مانند احکام معاملات و اجراء حدود و قصاص و دیات و قضاوت و نیز احکام فراوانی وارد شده مربوط بامور مالی و وصول آنها از قبیل خمس و زکاة و غیر اینها و صرف آنها برای حفظ دولت اسلامی و بدین علت اهل تشیع و تسنن اتفاق دارند بر اینکه امت اسلامی نیاز به زمام‌دار و رهبر سیاسی دارد تا امور سیاسی مسلمین را اداره کند بلکه لزوم رهبر و زعیم از ضروریات اسلام است هرچند که در شرائط و خصوصیات رهبری اختلاف نموده‌اند و بحث شده که تعیین رهبر از طرف رسول خدا (ص) می‌باشد و یا با انتخاب مردم .

سوم پوشیده نیست که در دین اسلام کارها و وظائف سیاسی جامعه‌از کارها و وظائف عبادی جدا نیست و رجال سیاسی از رجال مذهبی که مبلغ احکام و متصدی ارشاد و هدایت مردمند جدا نیستند بلکه از صدر اسلام سیاست با دیانت بهم آمیخته بود و پیغمبر اکرم (ص) شخصا رهبری مسلمین را بعهدده داشت و کارهای سیاسی مردم و کشور را اداره می‌فرمود و مرجع فصل خصومات و مراعات بود و برای شهرها حکام قرار می‌داد و بوسیله آنان مالیاتهای مربوطه جمع‌آوری می‌شد و نیز روش

خلفاء راشدین و غیر راشدین و حتی امیرالمؤمنین (ع) چنین بود چونکه آنحضرت پس از تصدی خلافت ظاهری بامور سیاسی مسلمین رسیدگی می کرد و برای شهرها حکام و قضات تعیین می فرمود و رهبران صدر اسلام امور سیاسی را در مراکز ارشاد و هدایت مردم مانند مساجد بررسی و اعمال می کردند و در عین حال که اقامه نماز جمعه و جماعت می نمودند امیر و رهبر سیاسی مردم نیز بودند.

پس از صدر اسلام باز مسأله بهمانصورت بوده و رهبران اسلام مسجد جامع را (که محل رسمی نماز عبادی سیاسی جمعه بوده) نزدیک دارالاماره بنا می کردند و خود شخصا نماز جمعه و نمازهای عید فطر و قربان را اقامه می نمودند بلکه امر حج را نیز رهبران اسلام اداره می کردند چون این سه عبادت (نماز جمعه و عید، حج) علاوه بر جنبه های عبادی فوائد سیاسی نیز در بر دارند که مانند آن در غیر این سه عبادت یافت نمی شود و این مطلب بر شخص اندیشمند و متفکر پوشیده نیست و اینگونه خلط و آمیخته گی بین جهات عبادی و فوائد سیاسی از مختصات و امتیازات دین اسلام می باشد.

چهارم خلاصه آنچه که گفته شد: ۱- اینکه برای ملت یک سری نیازمندیهای اجتماعی وجود دارد که از وظائف زمام دار و رهبر مملکت است. ۲- و اینکه دیانت مقدسه اسلام نیازمندیهای مهم جامعه را مهمل و بی جواب نگذاشته است، بلکه مورد اهتمام شدید اسلام بوده و بآنها اهمیت می داده است و بهمین لحاظ احکام زیادی در رابطه با آنها جعل کرده و اجراء آنها را بعهدده رهبر سیاسی مسلمین گذارده است ۳- و اینکه رهبر سیاسی مسلمین در صدر اسلام شخص رسول الله (ص) و پس از آنحضرت، خلفاء بوده اند.

اکنون که این مقدمات روشن شد و نتیجه گیری بعمل آمد می گوئیم

که عقیده ما شیعیان دوازده‌مامی اینستکه خلافت و جانشینی رسول خدا (ص) و زعامت و رهبری مسلمین پس از آنحضرت از حقوق ائمه‌دوازده‌گانه صلوات‌الله علیهم می‌باشد و رسول خدا (ص) امر خلافت و جانشینی را مهمل و نامعلوم نگذاشت، بلکه امیرالمؤمنین (ع) را بعد از خود برای خلافت تعیین فرمود و بعد از امیرالمؤمنین (ع) خلافت به فرزنداناش که عترت رسول‌الله هستند منتقل شد ولیکن دیگران لباس خلافت را بخود پوشاندند و حق آنرا غصب و بناحق متصدی امر خلافت شدند. پس خواهناخواه مرجع حق برای اینگونه امور اجتماعی که عموم مسلمین درگیر آن و مورد ابتلایشان می‌باشد ائمه (ع) بوده‌اند که در صورت تمکن انجام آن امور از وظائف خاصه ایشان می‌بود و این مطلب عقیده شیعه امامی از صدر اسلام تا زمان حاضر بوده و می‌باشد و در اثر این اعتقاد خواه ناخواه در ذهن اصحاب ائمه (ع) مانند زراره و محمد بن مسلم که از فقهاء و علمای همراه ائمه (ع) بوده‌اند متمرکز و حتمی بوده که برای اینگونه امور مهمه مرجع و رهبر حقی جز ائمه و افراد منصوب و تعیین شده از طرف آنان شخص دیگری نمی‌تواند باشد و لذا در پیش آمدها در حد امکان بائمه (ع) مراجعه می‌کردند چنانچه این مطلب با مراجعه بحالاتشان معلوم می‌شود.

حال که این مقدمات روشن شد می‌گوئیم که این امور مهمه از نیازمندی‌های جامعه می‌باشد و عموم مردم غالباً در طول عمر با آنها روبرو و سروکار دارند و شیعیان در عصر ائمه (ع) برای حل و فصل آنها قدرت و توان رجوع بائمه را نداشتند و شاهد این مطلب پراکندگی آنان در شهرها و بسته بودن دستشان می‌باشد و همه ما می‌دانیم که شیعه نمی‌توانست بدلخواه و میل خودش هر وقت و برای هرکاری که اتفاق می‌افتاد بحضور ائمه (ع) برسد. پس خود بخود و بناچار قطع پیدا می‌کنیم که

امثال زراره و محمد بن مسلم و بقیه اصحاب خاص ائمه (ع) سوءال کرده‌اند که با این وضع، در کارهای مهم و حوادث بچه کسی مراجعه کنیم؟ و نیز قطع پیدا می‌کنیم که ائمه (ع) پاسخ آنانرا داده و یقین حاصل می‌کنیم که امور مهمه عمومی را بلا تکلیف نگذاشته‌اند چون شارع راضی با همان و روی زمین ماندن آنها نمی‌باشد. پس بطور قطع برای انجام آنها شخصی را تعیین فرموده‌اند تا شیعیان باو مراجعه کنند خصوصا با علم ائمه (ع) باینکه اکثر شیعه در عصر غیبت، که غالبا از آن خبر می‌دادند، از دست یابی بامام زمان (ع) معذورند، با این وصف آیا کسی می‌تواند احتمال دهد که ائمه (ع) شیعیان خود را از مراجعه به طاغوتها و قضاات آنان نهی کرده باشند و در عین حال کسی را معین نکرده باشند و شیعه را بلا تکلیف و سرگردان رها کرده باشند؟

بهر حال ما قطع داریم که اصحاب ائمه (ع) سوءال کرده‌اند که در کارهای اساسی با عدم قدرت از دست‌رسی بشما بچه کسی مراجعه کنیم؟ و نیز قطع داریم که ائمه (ع) پاسخ آنانرا داده و اشخاصی را برای رسیدگی باین امور نصب کرده‌اند جز اینکه این قبیل سوءالها و جوابها از کتابهای روایتی موجود افتاده است و غیر از دو روایت سابق روایت دیگری بدست ما نرسیده است.

اکنون که با این بیان ثابت و مسلم شد که ائمه (ع) شخصی را برای کارهای مهم مربوط بخودشان نصب فرموده‌اند و ثابت شد که شارع راضی نیست کارهای مهم مهمل و بلا تکلیف بماند و نیز معلوم شد که شارع مردم را نسبت بامور مهمه بخود وانگذاشته و بالخصوص با علمشان بوضع شیعه در عصر غیبت و نیاز شدید شیعه بمسائل حیاتی و امور مهمه، پس ناچار و خود بخود فقیه عادل برای اداره کارها نصب و معین شده است چون هیچکس نصب غیر فقیه را نگفته است. پس امر دائرمدار اینستکه یا اصلا

کسی را نصب نکرده باشند یا فقیه عادل را نصب کرده باشند و وقتی با بیان گذشته بطلان اول (که نصب نکردن باشد) ثابت شد قهرا نصب فقیه عادل قطعی و مسلم می‌شود و آن دوروایت سابق از شواهد این مطلب می‌باشد (یعنی شاهدند که اصحاب سوءال می‌کرده‌اند و ائمه (ع) جواب داده و شخصی را معین فرموده‌اند) و اگر بخواهی مطلب را برهانی و با ترتیب دادن صغری و کبری مستدل بگردانی بگو یا اینستکه ائمه (ع) هیچکس را برای رسیدگی بامور مهمه عمومی تعیین نکرده‌اند و یا فقیه عادل را تعیین کرده‌اند و چون اول (که تعیین نکردن باشد) باطل است پس قهرا دوم که تعیین فقیه باشد ثابت می‌گردد و این قیاس استثنائی می‌باشد که از قضیه منفصله حقیقیه و حملیه‌ای که دلالت بر رفع مقدم و وضع تالی می‌کند، تشکیل شده و مطلوب ما هم همین است و با این بیان روشن شد که مراد امام صادق علیه‌السلام از لفظ حاکم در روایت ابن حنظله رهبر سیاسی و زمام‌دار می‌باشد نه خصوص قاضی، و رسیدگی به امر قضاء یکی از کارهای حاکم و زمام‌دار است، پس حضرت رهبر سیاسی تعیین فرموده است و اگر فرضاً گفته شود مراد از لفظ حاکم خصوص قاضی می‌باشد، ما می‌گوئیم مستفاد از بعض اخبار اینستکه شعل قضاوت عرفا ملازم و همراه تصدی سایر امور مورد ابتلای عموم بوده و کسی که برای قضاوت تعیین می‌شده اجازه دخالت در کارهای عمومی رانیز داشته‌است و شاهد آن خیر اسمعیل بن سعد از حضرت رضا (ع) می‌باشد که از آنحضرت سوءال شد از مردی که بدون وصیت فوت نموده و ورثه صغیر و کبیر دارد آیا خرید خدمه و اجناس او، بدون دخالت قاضی حلال است؟^۱

و خلاصه، در اینکه فقیه عادل از طرف ائمه (ع) نصب شده برای امور مهمی که مربوط بعموم و محل ابتلای همگان است از چیزهایی می‌باشد

که اجمالا اشکالی در آن نیست .

و بالجمله کون الفقیه العادل منصوبا من قبل الائمة (ع) لمثل تلک الامور المهمه التي یبتلی بها العامه مما لا اشکال فیہ اجمالا - البدر الزاهر ص ۵۷ .

پایان سخنان مرحوم
آیة الله بروجردی قدس سره

نتیجه اینکه

همه اختیارات حکومتی با فقیه است

آنچه از مجموع این فرمایشات بدست می آید اینست که تمام اموری که تحت ولایت و حکومت پیغمبر (ص) و ائمه علیهم السلام بوده و آنان بعنوان زعامت و رهبری بر آنها ولایت داشته اند ، در عصر غیبت ، تحت ولایت و رهبری فقیه عادل است و فقهای جامع الشرائط از طرف ائمه علیهم السلام منصوبند تا در صورت قدرت و امکان مسوئلیت آنها را بعهده بگیرند و خلاصه مطالب معظم له که این معنی را ثابت می کند بقرار زیر می باشد :

- ۱- در هر کشوری امور مهمه سیاسی ، اجتماعی وجود دارد که از وظائف رهبر و زمام دار می باشد .
- ۲- در دین مقدس اسلام قوانینی از قبیل دفاع ، اجراء حدود ، قضاوت ، وصول مالیاتها ، ایجاد نظم اجتماع ، حفظ سرحدات و مرزهای کشور و غیره از امور سیاسی وجود دارد .
- ۳- اهل تشیع و تسنن اتفاق دارند که امت اسلام نیاز به رهبر سیاسی دارد و رهبر سیاسی ضروری و لازم می باشد .
- ۴- در اسلام دین با سیاست بهم آمیخته و مردان خدا از مردان سیاست جدا نیستند و رسول الله (ص) و امیرالمؤمنین (ع) در عین اینکه

مردم را ارشاد و هدایت می‌کردند و نماز جمعه و جماعت اقامه می‌نمودند، رهبری و کارهای سیاسی جامعه را نیز اداره می‌فرمودند .

۵- بعقیده شیعه رهبری سیاسی ، اجتماعی مسلمین بعد از رسول اکرم (ص) از حقوق حقه و وظائف مسلمه حضرت امیر (ع) و یازده فرزندش می‌باشد که از طرف خداوند بوسیله پیغمبر (ص) تمام اختیارات سیاسی و حکومتی بآنان واگذار شده که هرگاه مردم همراه آنان می‌شدند و ایشان قدرت و تمکن می‌یافتند امور سیاسی ، اجتماعی مردم را رهبری و اداره می‌نمودند مانند پنج سال خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علیه‌السلام .

۶- ائمه (ع) غالباً از مقام رهبری امت برکنار بودند .

۷- شارع مقدس اسلام هرگز راضی بتعطیل شدن قوانین سیاسی واجتماعی اسلام نمی‌شود .

۸- ائمه (ع) شیعه را از مراجعه بطاغوتها و قضات دولتی آنان منع فرموده‌اند .

۹- اصحاب فقیه و عالم ائمه (ع) با اعتقاد بر رهبری برحق ائمه (ع) و نیاز شیعه بمسائل مهمه سیاسی بطور قطع از جانشین و نماینده آنان سوءال کرده‌اند و بطور قطع ائمه (ع) پاسخ اصحاب را داده و افرادی را باین منظور تعیین کرده‌اند .

۱۰- احدی نگفته که از طرف ائمه (ع) و بنیابت آنان برای امور سیاسی و رهبری امت ، غیر از فقیه ، کسی تعیین شده است و در نتیجه تعیین و نصب فقیه از طرف ائمه (ع) بولایت عامه قطعی و مسلم می‌گردد .

۱۱- شاهد مطالب گذشته دو روایتی است که در صدر بحث ترجمه شد که اگر این دو روایت هم نبود ولایت فقیه فی‌الجمله ثابت و غیر قابل انکار می‌بود .

و اینجانب عرض می‌کنم ، تمام ادله‌ای که می‌گوید بر خداوند است

که پیغمبر تعیین کند و ارسال رسل و انزال کتب نماید و بر پیغمبر (ص) است که برای بعد از خود جانشین و خلیفه تعیین کند و حتی در زمان حیات خویش در هنگام سفرهای کوتاه، امت را بخود نمی‌گذاشت و خلیفه معین می‌کرد. همه این اخبار و ادله (که بطور مفصل در جلد اول و دوم کتاب پرارزش کفایةالموحدین آمده‌است) دلالت می‌کنند بر اینکه ائمه معصومین علیهم‌السلام امت را در عصر طولانی و پرماجرای غیبت بلا-تکلیف و سردرگم و بدون سرپرست رها نکرده و بطور قطع امت را به طاغوتها و ستمگران ارجاع نداده‌اند پس لابد افراد لایقی را برای امور سیاسی، اجتماعی امت مسلمان و دفاع از حوزه اسلام و مسلمین تعیین فرموده‌اند و در چنین محیطی که همه، مسلمان و پیرو اسلام و قرآن هستند و باید خواه ناخواه احکام اسلام پیاده شود جز فقیه جامع‌الشرائط که نائب برحق ائمه (ع) و عالم باحکام و قوانین اسلام است، شخص دیگری نمی‌تواند باشد و این معنی یک واقعیت غیرقابل تغییر است چه بخواهیم و چه نخواهیم، چه رای بدهیم و چه ندهیم، زیرا که حق و حقیقت از آنچه که هست تغییر نمی‌کند، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام خلیفه برحق پیغمبر اکرم (ص) و رهبر مسلمین بود، زیرا که عالم باحکام و قادر به پیاده‌کردن قوانین اسلام و قاطع بود و بطور کامل اهداف رسول‌الله (ص) را دنبال می‌کرد و خلاصه مسوئلیت رهبری امت از جانب رسول خدا (ص) باو واگذار شده بود چه مردم می‌خواستند و همراه می‌شدند و چه نمی‌خواستند، بنابراین خواست و نخواست، حق را تغییر نمی‌دهد و این معنی یک واقعیت محسوس و همه‌فهم است و لذا صاحب جواهر (ره) فرموده که ولایت فقیه از وضاحتست و نیاز بدلیل ندارد و حضرت امام فرمودند کسیکه اندک تأملی در احکام اسلام نماید بولایت فقیه یقین پیدا می‌کند و بنظر می‌رسد که از مطالب گذشته نتیجه مطلوب حاصل

گردید و لکن از قرار معلوم بعضی اغفال شده و خیال کرده‌اند که حضرت آیة‌الله‌العظمی آقای خوئی دامت برکاته در باره ولایت فقیه فتوی و نظر ندارند لذا برآن شدم که قسمتی از سخنان و فتوای ایشانرا از کتب موجوده معظم‌له ترجمه کنم و مواردی را که فتوی داده‌اند بلزوم رجوع بفقیه و اینکه دخالت و تصرف در آنها با فقیه جامع‌الشرائط است بیاورم تا اولاً مطالب گذشته روشن‌تر گردد و ثانیاً معلوم شود که عموم فقهاء و مراجع ولایت فقیه را از باب نصب یا از باب حسبه قبول دارند و توهّمات واقع شده بی‌مورد بوده است .

رفع شبه و جلوگیری از اغفال کردن مؤمنین

علت اینکه سخنان و فتوای ایشانرا ترجمه کردم فقط بخاطر رفع شبهه و جلوگیری از اغفال برخی مؤمنین و جوانهای پاک‌دل بود و الا بقیه فقهای عظیم‌الشان خصوصاً حضرت امام کثرالله امثالهم در این رابطه مطالب ارزنده و عمیق و مفصلی دارند که اکثر آنها در کتاب هایشان موجود است و اخیراً هم حضرت آیة‌الله‌العظمی آقای منتظری دامت برکاته این‌مسأله را طرح و مشغول تدریس آن شده‌اند و نیز همان‌گونه که سابق گفتم در تمام رساله‌ها، همین نمونه فتوایی که در این جزوه نقل می‌کنم دیده می‌شود، بنابراین نقل کلمات و فتوای ایشان فقط برای رفع شبهه و حفظ وحدت امت اسلام بود که اگر مؤمنین متوجه شوند که همه فقهاء و مراجع بزرگوار، در پیاده‌شدن قوانین مقدسه اسلام و جلوگیری از مفساد اجتماع و حفظ نظام امت و مصالح عامه مسلمین متفق و یک‌قول و یک‌صدا و همراه و هم‌گام هستند هرگز تکه‌تکه و گروه‌گروه نشده و بخطا نمی‌افتند و اغفال نمی‌شوند و امید است که با این جزوه اگر کسی اغفال شده بی‌بخطای خود و خطای اغفال‌کننده خویش ببردواز

این به بعد حواسش را جمع کند و همراه و هم‌صدا با امت‌حزب‌الله هر صبح و شام فریاد برآورد که:

خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی حتی کنار مهدی خمینی را نگهدار، و اکنون:

سخنان حضرت آیه‌الله خوئی دامت برکاته

معظم‌له در جلد اول فقه‌الشیعه فرموده است: در اینکه فقیه‌ولایت بر قضا دارد و از طرف ائمه (ع) برای قضاوت نصب شده هیچ‌گونه اشکالی نیست و اجماع و روایات بر آن دلالت دارند و نیز ولایت فقیه در امور حسبیه ثابت است مانند ولایت او بر صغیر و وقف و حفظ مال یتیم و موقوفه و صرف آن در مصالح مسلمین و موقوف علیهم و قدر یقینی از ولایت بر امور حسبیه، فقیه جامع‌الشرائط است.^۱

و نیز در جلد اجتهاد و تقلید تنقیح فرموده است، اموری می‌باشند که باید انجام شوند، و لزوم انجام آنها کشف قطعی می‌کند از رضای مالک حقیقی یعنی خداوند متعال و کسی که یقیناً از طرف خداوند مجاز و مأذون است در تصرف و انجام آنها فقیه جامع‌الشرائط است و او است که تصرفش جایز و معتبر می‌باشد.^۲

۱- لاشکال فی ثبوت ولایة الفقیه علی‌النصب فی الجملة اجماعاً و نصاب‌القدر المتیقن منهما علی‌القضاء (الی‌ان‌قال) نعم یشیت له بعض‌الولایات من باب‌الحسبة الخ ص ۲۱۹ الی ص ۲۲۰.

۲- انه لماکان من الامور الحسبیه ولم یکن بد من وقوعها فی الخارج کشف‌ذالک کشفاً قطعیاً عن رضی‌المالک‌الحقیقی وهو الله جلّت‌عظمته وانه جعل‌ذالک‌التصرف نافذاً حقیقاً و‌القدر‌المتیقن ممن رضی‌بتصرفاته‌المالک‌الحقیقی هو‌الفقیه‌الجامع للشرائط‌فالتاب للفقیه‌جواز‌التصرف‌الخ ص ۴۲۴.

و در جلد اول تکمله‌النمهاج فرموده است قضاوت واجب کفائی است چون حفظ نظام مادی و معنوی بآن بستگی و توقف دارد^۱ و باز در همین کتاب فرموده است حاکم شرع می‌تواند اجراء حدود کند بدلیل اینکه جعل حدود برای مصلحت عموم و برای جلوگیری از فساد و فسق و فجور می‌باشد و این مصلحت در همه زمانها وجود دارد چه امام معصوم علیه‌السلام حاضر باشد و چه غایب^۲ و نیز بدلیل اطلاق آیات و روایات نظیر آیه شریفه *الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ*^۳ (زن و مرد زناکار را بهریک صدشلاق بزنید) و آیه مبارکه *السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا*^۴ (دست مرد و زن دزد را قطع کنید) که این آیات دلالت دارند بر اینکه باید حدود الهی جاری شوند ولی معین نکرده‌اند که چه کسی اجراء حدود کند و بدیهی است که اگر هرکس از پیش خود بخواهد اجراء حدود کند نظم جامعه بهم می‌خورد و سنگی روی سنگی قرار نمی‌گیرد و حتی از بعض روایات استفاده می‌شود که جایز نیست هرکس از پیش خود اجراء حد کند، بنابراین وقتی معلوم شد که نباید حدود الهی تعطیل شود و از سوئی هم هرکس نباید دست‌با اجراء آنها بزند پس بناچار باید گفت آنکس که یقیناً می‌تواند اجراء حدود کند آنکسی است که زمام امر باو سپرده شده و او حاکم شرع می‌باشد و پس‌از آن فرموده است که عدماى از روایات این مطلب را تأیید می‌کند و چند روایت نقل کرده

۱- و ذالک لتوقف حفظ النظام المادی والمعنوی علیه الخ .

(مسأله ۱ صفحه ۴) .

ضمناً در این دلیل دقت کنید که نمی‌تواند مخصوص بمورد باشد .

۲- در رابطه با این فرمایش لطفاً خانمه نتیجه‌گیری این قسمت را مترجم مطالعه کنید .

۳- سوره نور آیه ۲۴ ۴- مائده آیه ۳۸

۵- فاذن لابدمن الاخذ بالمقدار المتیقن والمتیقن هومن الیه الامر

وهو الحاکم الشرعی ص ۲۲۵ .

است^۱ و در پایان فرموده است (اینها دلالت می‌کنند بر اینکه اجراء حدود بعهدہ فقہاء و از وظائف آنان می‌باشد . فانہا بضمیمۃ ما دل علی ان من الیہ الحکم فی زمان الغیبة ہم الفقہاء تدل علی ان اقامۃ الحدود الیہم و وظیفتم . (جلد اول تکملہ ص ۲۲۶)

پایان آنچه که بنا داشتیم بمناسبت جزوه و برای روشن شدن بعض مطالب ، بطور خلاصه از سخنان ایشان بازگو کنیم .

۱- عین عبارات ایشان که ترجمه کردم ، بقرار زیر است :
 و عده‌ای از روایات این مطلب را تایید می‌کند که یکی از آنها روایت اسحاق بن یعقوب است که می‌گوید از محمد بن عثمان عمری درخواست نمودم نامه را که در آن از مسائل مشکله سوءال کرده بودم به خدمت مولایم علیه السلام برساند و جواب آن بخط مولایمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام رسید که نوشته بود ، اما سوءالهایت " خداوند بخیر و صلاح راهنمایی و ثابتت بدارد " تا آنکه نوشته بود و اما حوادثی که پیش می‌آید پس در آنها براویان احادیث ما رجوع کنید چونکه آنان حجت‌های من هستند بر شما و من حجت خدایم * و نیز حفص بن غیاث گوید که از امام صادق علیه السلام سوءال کردم چه کسی اجراء حدود کند؟ سلطان یا قاضی؟ فرمود اقامه حدود بعهدہ کسی می‌باشد که حکم صادر می‌کند * * که اینها بضمیمه آنچه که سابق بیان کردیم ، از اینکه در زمان غیبت قضاوت کردن بعهدہ فقہاء است ، دلالت می‌کنند بر اینکه اجراء حدود به فقہاء محول و از وظائف آنان می‌باشد .
 * اما الحوادث الواقعه فارجعوا فیہا الی رواة احادیثنا فانہم حجتی علیکم و انا حجت اللہ . وسائل جلد ۱۸ باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی حدیث ۹ .

* * اقامۃ الحدود الی من الیہ الحکم . وسائل جزء ۱۸ باب ۲۸ از

ابواب مقدمات حدود حدیث ۱ .

نتیجه‌گیری از سخنان ایشان

نتیجه‌ای که از مطالب گذشته بدست می‌آید و آنچه که می‌توان بطور خلاصه بدنبال آن مطرح کرد باین قرار است :

۱- ولایت فقیه در امور حسبه ثابت است و خداوند که مالک حقیقی است یقیناً راضی بتصرفات فقیه می‌باشد (واموری را که در فتوای آخر این جزوه بفقیه ارجاع داده و ولایت آنها را با فقیه جامع الشرائط دانسته است در همین راستا و بهمین حساب می‌باشد) .

۲- حفظ مال یتیم و موقوفات و صرف آنها در مصالح عامه نمونه‌هایی از امور حسبه می‌باشند .

۳- برای حفظ نظام مادی و معنوی جامعه ، قضاوت کردن و مسوئولیت آنرا بعهده گرفتن برفقاء واجب است .

۴- حدود الهی نباید تعطیل شود و برای جلوگیری از فساد و فسق و فجور اجرای حدود لازم و در عصر غیبت از وظائف فقاء است (یعنی باید دست دزد را قطع کنند و زناکار را شلاق بزنند و لواط‌کار را بکشند و گناهکارانرا تعزیر نمایند) بضمیمه فتوای باینکه در بعض موارد نایبامام می‌تواند گناهکار را تا سرحد زخمی شدن بزند و اگر مؤثر نشد می‌تواند او را بکشد^۱ .

اکنون که این نتیجه‌گیری حاصل شد و کنار هم قرار گرفت (خصوصاً

۱- مساله ۳۳ فتوای آخر همین جزوه و منهاج باب امر به معروف
مساله ۴

اگر آنچه که از فتاوهای آخر این جزوه بدست می‌آید، ضمیمه شود (خواه ناخواه این سؤال پیش می‌آید که آیا می‌توان گفت ولایت فقیه در این امور که گاهی هم بسیار جزئی است ثابت می‌باشد ولی در امور مهمه و اساسی ثابت نیست؟ آیا می‌توان گفت حفظ مال یتیم و موقوفه هر چند اندک هم باشد از امور حسبیه است و سوءلیت آن با فقیه می‌باشد ولی رهبری امت و حفظ نظام و حفظ جوانها (که سرمایه‌های مملکت و کشورند) از انحرافات و حفظ بیت‌المال مسلمین و بستن مراکز فساد و جلوگیری از نشر و پخش کتب ضاله و ممانعت از تولید مسکرات و امثال اینها، از امور حسبیه نمی‌باشند و فقیه نسبت بآنها ولایت و سوءلیت ندارد؟

آیا می‌توان گفت قضاوت کردن و اجراء حدود و زدن و کشتن گناه کار و قطع دست دزد و تعزیر معصیتکار، بدون ولایت فقیه و رهبری او امکان پذیر است؟ آیا می‌توان گفت چون حفظ نظام مادی و معنوی جامعه بقضاوت بستگی دارد پس بر فقهاء واجبست ولی بدست گرفتن زمام اصل نظام که تمام مصالح و مفاسد بآن بستگی دارد بر فقهاء واجب نیست؟ آیا می‌توان گفت حفظ موقوفه و صرف آن در مصالح عامه بعهده فقیه است و مالک حقیقی یقیناً راضی بتصرفات او است ولی حفظ عرض و ناموس یکامت و حفظ هستی یک مملکت و نگهداری سرمایه‌های کلان یک ملت (که در بین آنان یتیم و سفیه وجود دارد) و صرف آنها در مصالح عامه آنان، از وظائف فقیه و تحت ولایت او نیست؟

آیا می‌توان گفت شارع اقدس چون راضی نمی‌شود مال طفل یتیمی بدست ظالمی ضایع شود لذا ولی و سرپرست برای حفظ آن معین کرده ولی برای نگهداری و حفظ بیت‌المال مسلمین و قطع دست دزدی‌ها و غارتگری‌های بی‌حد و حصر آمریکا و دیگر جنایتکاران و عمالشان، ولی

و سرپرست معین نکرده است؟

آیا می‌توان گفت خداوند برای جلوگیری از فسق و فجور و فساد و گناه، جعل حدود کرده و مسوئلیت اجرای آنها را در عصر غیبت متوجه فقهاء فرموده و از وظائف فقهاء است که دست دزد را قطع و زناکار را شلاق و لواط‌کار را بکشند ولی قطع دست دزدهای بزرگ بین‌المللی و دامن‌زنندگان انواع فسق و فجور و واردکنندگان وسائل گناه و فساد و حتی انواع و اقسام مسکرات و و از وظائف فقهاء نیست و آنان مسوولیتی ندارند؟ در هر صورت نمی‌توان نسبت داد و گفت فلان عالم، ولایت و مسوئلیت فقیه را در امور جزئی و فرعی ثابت می‌داند ولی در رهبری امت و اداره کشور و حفظ نظام و دفاع از حوزه اسلام و مسلمین و حفظ مرزهای کشور از هجمه اعداء دین و نظارت بر بیت‌المال المسلمین و سایر امور سیاسی اقتصادی امت، ثابت نمی‌داند.

پس بکسانیکه گوشه و کنار بگوش بعضی ساده‌دلان می‌خوانند که فلان عالم و فلان مرجع در رابطه با ولایت فقیه فتوی و نظر ندارد و چه بسا جوانها را به شبه‌انداخته و متزلزل می‌سازند باید گفت مطمئن باشید که همه فقهاء و مراجع و علماء و مؤمنین متفق و متحد هستند و همگان برای این عقیده می‌باشند که حفظ اساس اسلام و قرآن و قوانین مقدسه آن و باجرا در آوردن احکام حدود و قصاص و قضاوت و سایر دستورات الهی اهمیتش بمراتب بیش از حفظ مال یتیم و سایر امور جزئی است. همگان بر این عقیده‌اند که بستن فاحشه‌خانه‌ها، قمارخانه‌ها، کاباره‌ها، شراب‌فروشیها ممانعت از بی‌حجابیها که فقط با ولایت و رهبری فقیه امکان‌پذیر است اهمیتشان بیش از زدن گناهکار و قطع دست دزد است.

همگان قبول دارند که بیرون‌راندن صدها هزار دزد فاسق فاجر

آمریکائی و دیگر بیگانه‌ها و ریشه‌کن کردن طاغوت و طاغوت‌زده‌ها که سرچشمه هر فسق و فجور بودند و بجای آنان مردان خدا و امت حزب‌الله را قرار دادن یقیناً مرضی خدا و قبل از همه وظیفه فقهاء است .

همگان قبول دارند که قطع نفوذ فرقه ضاله مضله و فاسد و مفسد بهائیت که در پستهای حساس مملکت دست پیدا کرده بودند و حتی یکنفر از آنان (که از قرار مسموع بهائی بوده) حدود سیزده سال در رأس دولت ایران قرار گرفته بود، یقیناً مرضی خدا و قبل از بقیه مسوءلیت آن بر عهده فقهاء بود که انجام وظیفه کردند و الحمدلله بنتیجه مطلوب هم دست یافتند .

پس بآنانه نسبتهای خلاف واقع به علما و مراجع می‌دهند و در دل مؤمنین وسوسه و شبهه ایجاد می‌کنند نباید گفت ان لم تکن لکم دین ولاتخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم؟ عصمنا الله من الزلل و آمننا من الفتن و غفرلنا ماتقدم و ماتاخر .

اگر بگویند صحیح است که همه فقهاء ولایت فقیه را قبول دارند و درست است که باید چنین امور مهمهای تحت نظر فقیه و با ولایت و رهبری او انجام شود و بدون آن امکان‌پذیر نیست ولیکن نظر بر اینکه احياناً تخلفاتی از بعضی مامورین جمهوری اسلامی اتفاق افتاده که عده‌ای را وادار بمخالفت کرده و می‌کند و بعضی هم می‌گویند چون تخلفات با اسم اسلام تمام می‌شود پس اصلاً حکومت اسلامی و رهبری فقیه نباشد تا تخلفات با اسم اسلام تمام نشود .

می‌گوئیم، کسی منکر بعضی تخلفات و اشتباه‌کاری‌ها نشده و نمی‌شود ولیکن این موضوع دلیل جواز مخالفت با اصل جمهوری اسلامی و رهبری برحق آن نخواهد شد، چراکه ما در کتب اخبار می‌بینیم در حکومت شخص

رسول‌الله (ص) از برخی مامورین آنحضرت تخلفات بزرگی سر زده^۱ و واحدی از موءمنین و مسلمین، باسلام و رهبری آن پشت نکردند و نگفتند چون تخلفات در حکومت پیغمبر اکرم (ص) باسلام و رهبری آن تمام می‌شود پس اصلا اسلام نباشد و نیز در چند سال حکومت ظاهری امیرالموءمنین (ع) تخلفات بزرگی از بعض قضاات و فرمانداران و استانداران منصوب و رسمی حکومت آنحضرت سرزد و حتی یکی از قضاات رسمی متخلف را با اینکه شخص شقی و پلیدی نیز بود ولی تا آخر هم حضرت امیر (ع) نتوانست عزلش کند^۲ و ناگوارتر از اینها اینکه عبدالله بن عباس که از خواص و خویشان حضرت امیر (ع) و یکی از شاگردان بزرگ و برجسته وی بشمار می‌آمد و علوم فراوانی از آن حضرت فرا گرفته بود و امیرالموءمنین (ع) او را اوثق فامیل خود می‌دانست و اعتمادش باو بیش از سایرین بود با این حال وقتی مسئولیت یکی از شهرها را بعهده او گذارد و او را مامور و عامل خویش قرارش داد

۱- مرحوم محدث قمی در سفینه البحار ماده خلد نقل می‌کند که پیغمبر اکرم (ص) خالد بن ولید را مامور اخذ صدقات نمود و او را بسوی یکی از قبائل فرستاد، چون بین خالد و آن قبیله از پیش نزاع و تیرگی وجود داشت، لذا خالد عده‌ای از آنانرا کشت و اموالشانرا گرفت و بدن زن و بچه آنان لرزید و مضطرب شدند. وقتی این خبر به پیغمبر اکرم (ص) رسید ناراحت شد و دست با آسمان بلند کرد و گفت: خدایا من از عمل خالد بیزارم و گریه کرد (فلما انتهى الخبر الى النبي ص رفع يده الى السماء وقال اللهم اني ابرأ اليك مما فعل خالد وبكى) پس از آن امیرالموءمنین (ع) را فرستاد تا آن قبیله را راضی و دلجوئی کند و علی (ع) بدستور پیغمبر (ص) عمل نمود. ضمنا نباید فراموش کرد که نظیر همین رسیدگی توسط حضرت امام مدظله العالی انجام گرفت و در یکی از سخنانشان فرمودند من از کسانی که حتی یک وجب از زمینهای مردم را غصب کند بیزارم و هیئتی بعنوان بازرس مامور رسیدگی بتخلفات نمود. اللهم احفظه بحفظك وانصره بنصرك بحق محمد ص وآله خیرتك من خلقتك.

۲- او شریح قاضی بود. حکومت اسلامی ص ۸۴.

عبدالله خیانت کرد و بیت‌المال را ربود و بحجاز گریخت ، همینکه این خبر بسیار نگران‌کننده به امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسید و از آنجا که حضرت انتظار چنین خیانتی - آن‌هم از مثل شاگرد خود که سالها از علوم بی‌پایان مولی (ع) بهره‌ها برده بود و از نزدیکان و محل اعتماد وی بحساب می‌آمد - نداشت ، لذا نامه مفصل و گله‌آمیز و درعین حال تند و تهدیدآمیز ، برای او نوشت^۱ که این نامه گویای شدت گرفتاری و حزن

۱- در یغم آمد که قسمتی از این نامه را در اینجا نیاورم ، حضرت در این نامه نوشته است من ترا در امانت و درستی شریک خویش ساختم و همواره ترا از خواص و نزدیکترین شخص بخود می‌دانستم و هیچیک از فامیل و خویشانم در نزد من از تو درستکارتر نبودند (فانی کنت‌اشرکتک فی امانتی و جعلتک شعاری و بطانתי ولم یکن فی اهلی رجل اوثق منک فی نفسی) مرحوم مامقانی قدس سره در کتاب رجال می‌فرماید این شخص که حضرت نامه را برایش نوشته است عبدالله بن عباس بود ، او با علم و دانش خویش مغرور شد و در بردن بیت‌المال بمقتضای اجتهاد و علم خود عمل کرد و خویشتن را محق آن مال می‌دانست گرچه در فهم و اجتهادش خطا کرد و با تصریح امیرالمؤمنین (ع) نمی‌بایستی چنین می‌کرد و با اینکه حضرت این نامه را با این تندی و تهدید و تحذیر برایش نوشت او اعتنا نکرد و توبه نمود و پولهای بیت‌المال را بمصارف شخصی خود رساند . (جلد دوم تنقیح‌المقال ص ۱۹۵)

نامه چیست و غرض از طرح آن در اینجا چه می‌باشد ؟

غرض از طرح کردن قسمتی از این نامه توجه دادن عموم و خصوصا بعضی از مسوولین می‌باشد که نکند خود را سزاوارتر از دیگران بدانند و به بیت‌المال مسلمین خیانت ورزند و بدانند که فرمایشات امیرالمؤمنین (ع) مخصوص این عباس نیست بلکه هرکس در هر پست و مقامی که هست اگر خیانت نمود و خود را بر سایرین مقدم داشت به همین نامه و سخن مخاطب خواهد بود و اکنون قسمتهائی از آن نامه :

حضرت پس از آنکه این شخص مأمور و مسوئل را خائن معرفی کرده چنین فرموده است ، اموالی را که از مردم در اختیارت بود ربودی مانند ربودن گرگ، ران بز از پا افتاده‌ای را (تشبیه بسیار جالب است ، یعنی تو

بقیه پاورقی در ص بعد —

و اندوه امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌باشد و همینکه این قبیل قضا یا راز بعضی شاگردان معروف و برجسته امیرالمؤمنین (ع) می‌بینیم، با تکرار نمونه‌های آن چندان وحشت و تعجبی نمی‌کنیم واز خداوند متعال هدایت منحرف‌شدگان و عاقبت‌بخیری خودمانرا می‌خواهیم.

در هر صورت، گفته شد که در دوران حکومت حضرت امیر (ع) تخلفاتی از مامورین آن امام معصوم (ع) واقع شد و شاهد آنها خطبه‌ها

————— بقیه پاورقی صفحه قبل:

گرگی کردی و زورت به بیچاره‌ها و از پافتاده‌ها رسید) و آن مال را با خوشحالی بحجاز بردی و از گناه ربودن آن نترسیدی، اف بر تو باد که گویا ارث پدر و مادرت را نزد خانواده‌ات برده‌ای، عجبا آیا به معاد و قیامت ایمان نداری؟ یا از حساب و بازپرسی دقیق آخرت نمی‌ترسی؟ ای آنکه نزد ما از خردمندان بحساب می‌آمدی چگونه خوردن و مصرف آن مال راجبیز و حلال و گوارا دانستی؟ با اینکه علم داری حرام می‌خوری و حرام می‌آشامی، چگونه با آن مال زن می‌گیری؟ مالیکه از آن یتیمان و فقراء و مؤمنین مجاهد فی سبیل‌الله می‌باشد و خداوند آنرا برای آنان قرار داده است. از خدا بترس و مال یتیمان و فقراء و مجاهدین را بازگردان که اگر برنگردانی و خداوند مرا بر تو مسلط گرداند هرآینه در بکیفر رساندن تو نزد خداوند معذورم و ترا با همان شمشیری می‌کشم که هرکس را با آن کشته‌ام بجهنم رفته است. و بخدا قسم اگر حسن و حسین (ع) کاری را که تو انجام دادی، انجام داده بودند با ایشان صلح و آشتی

نمی‌کردم و بخواهششان اعتنا نمی‌نمودم تا حق را باز پس گیرم و ظلمی که از ناحیه آنان شده برطرف سازم (والله لوان الحسن والحسین (ع) فعلا مثل الذی فعلت ما کانت لها عندی هوادة) و در پایان نامه خطاب بآن شخص خائن فرموده است: گویا عمرت بآخر نزدیک است و مرگت رسیده و در زیر خاک پنهان گشته‌ای و کارها و اعمالت برابر چشمانت نمایانده شد. در جایی که ستمکاران از غم و غصه فریاد می‌کشند و ضایع کننده حق دیگران آرزوی برگشت بدنیا می‌کند و حال اینکه دیگر راه برگشت و گریز از عذاب نخواهد بود. (نامه ۴۱ نهج البلاغه فیض)

و نامه‌های گلایه‌آمیز و اندوه‌بار آنحضرت می‌باشد که در باره متخلفین و فراریان دستگاه حکومتی خویش ایراد فرموده که بعضی از آنها در نهج‌البلاغه ذکر شده است ولی با همه این اوضاع و احوال کسی نمی‌توانست از حکومت و رهبری برحق آنحضرت با این بهانه‌ها چشم‌پوشد و بجای همراهی، مخالفت ورزد. بنابراین وظیفه هر مسلمانست که حق را یاری و حمایت کند و در پایداری و تحکیمش بکوشد و بجای اشکال‌تراشی سعی در برطرف نمودن مشکلات و تخلفات کند و مؤمنین متعهد را به همکاری تشویق نماید و در حد قدرت و توان خدمت کند و اگر اهل علم و دانش است برود در ارگانها و جوانان دل‌سوز و جان‌نثار و تشنه اسلام را راهنمایی و هدایت کند که مبادا در اثر جهل باحکام یا به مقتضای شور جوانی بخطا و لغزش افتند. اللهم ارزقنا توفیق الطاعة و بعد المعصية.

اشکال و پاسخ

باز ممکن است گفته شود اگر انقلاب و حکومت جمهوری اسلامی نبود این همه شهید و گلزار شهداء نبود، این همه جنگ و مصیبت نبود. می‌گوئیم اگر اسلام و پیغمبر اکرم (ص) نبود شهدای صدر اسلام نبود، اگر دعوت باسلام و قرآن نبود آنهمه جنگ و جهاد نبود، اگر مبارزه با کفار نبود شهدای احد نبود اگر دفاع از حق و حقیقت نبود جنگ جمل و صفین ونهروان نبود، اگر احساس وظیفه و حمایت از حق نبود قبر بی‌بی عالم فاطمه زهرا (ع) مخفی نبود، اگر مقابله با ظلم وحق‌کشی نبود محسن زهرا (ع) مفقودالآثر نبود، اگر مخالفت با ولایت عهدی یزید نبود، کربلا و هفتاد و دوتن نبود، اگر جنگ با یزیدیان نبود علی اصغر حسین (ع) مفقودالآثر نبود، دو دست قمر بنی‌هاشم (ع) مفقود

۱- در جنگ احد پس از آنکه پیغمبر اکرم (ص) آمد کنار جسد مثله شده حضرت حمزه و بدن او را با آن وضع رقت‌بار دید گریه کرد و فرمود جائی مثل اینجا نایستاده بودم که این اندازه بمن سخت‌بگذرد، تا آنکه فرمود: اگر زنان عبدالمطلب محزون و غصه‌دار نمی‌شدند بدن حمزه را می‌گذاشتم برای پیرندگان و درندگان بیابان که آنرا بخورند تا در قیامت از شکم حیوانات محشور شود. لولان احزن نساء بنی‌عبدالمطلب لترکته للعقبان والسباع حتی یحشروم القیامة من بطون السباع والطیر. بحار ج ۲۰ ص ۶۳.

الأثر نبود ، بدن اکثر شهدای کربلا مفقودالأثر نبود ، اگر دفاع از اسلام و قرآن نبود سرهای شهداء خصوصا سر اباعبدالله الحسین (ع) مفقود— الأثر نبود ، اگر سازش و تسلیم در برابر ظالمین بود حضرت موسی بن جعفر (ع) سالها در گوشه زندان نبود ، آری وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا لِلَّهِ يَحِبُّ الصَّابِرِينَ ۱ .

و تمام آنچه که واقع شده و می شود ، شاید بهترین وسیله امتحانات الهی باشد که . لِيُمَيِّزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ۲ .
 وَ لِنَبْلُوَنَكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَا أَخْبَارَكُمْ ۳ .

مضافا بر اینکه ملت ایران قبل از انقلاب در حقیقت مرده متحرک بودند و جمعی هم که مبارز و مجاهد بودند ، زیر شلاقهای ساواک و در زندانها بسر می بردند و جوانها را در مراکز فساد می میراندند و بعلاوه از قرائن ، معلوم می شود که حزب کافر بعث از همان زمان که امام امت در نجف اشرف تشریف داشتند ، مقدمات حمله به ایران را فراهم می کرد و ایرانیان مقیم عراق را اخراج می نمود و سلاح و ابزار جنگی فراوان تهیه کرده بود که اگر رهبری حضرت امام نبود و این حمله در زمان طاغوت انجام می شد بدون شک دیگر خوزستان جزء ایران نبود و این مطلب بر همه روشن است و خدامی داند از کفار بعث عراق و هم دستانشان بر سر ملت مظلوم ایران چه می آمد .

اجرای حدود برای جلوگیری از فساد

در خاتمه این قسمت می گویم ، چنانچه ملاحظه کردید ، فرمودند

۱- سوره آل عمران آیه ۱۴۶
 ۲- انفال آیه ۳۷
 ۳- سوره محمد آیه ۳۱

جعل حدود از طرف شارع مقدس اسلام برای مصلحت عموم و برای جلوگیری از فساد و فسق و فجور است و این مصلحت ایجاب می‌کند که حدود در همه زمانها اجراء شود و فرقی نیست که امام معصوم علیه السلام حاضر باشد یا غایب و نیز فرمودند آیات شریفه دلالت دارند بر اینکه باید زناکار را شلاق زد و دست دزد را قطع نمود و این کار را از وظائف فقهاء دانستند و لکن در برابر آیات قرآن مجید و این فرمایشات، بعضی می‌گویند بگذارید فحشاء و منکرات زیاد شود تا مقدمه ظهور حضرت حجت (ع) فراهم گردد، بگذارید فسق و فجور شایع گردد و ظلم و طغیان عالم را فرا گیرد تا امام زمان (ع) تشریف بیاورد (منطق را ببینید آنهم چه بسا از کسانی که خود را ولایتی چند آتش می‌دانند) ولی باید به اینان گفت اولاً چرا این مقدمه با ناموس دیگران فراهم شود، نه با ناموس...؟ و ثانیاً چطور فقهاء و مراجع تقلید این مطلب را نفهمیده‌اند و شما فهمیده‌اید؟ و ثالثاً چرا خداوند متعال و پیغمبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) برخلاف شما، آنهمه در جلوگیری از مفاسد و منکرات تأکید فرموده‌اند؟ چرا احکام حدود و تعزیرات و کفارات جعل کرده‌اند؟ چرا دستور شلاق زدن آنهم در ملاء عام داده‌اند؟ چرا اجراء حدود را از وظائف فقهاء دانسته‌اند؟ چرا علمای اخلاق آنهمه کتاب نوشته و از معاصی و گناه مذمت کرده‌اند؟ چرا معراج السعاده روی مسأله امر بمعروف و نهی از منکر آن اندازه تأکید کرده است؟ و صدها چرا چراهای دیگر، خلاصه آیا این افراد که این قبیل شایعه پراکنی‌ها را می‌کنند مانند آنان نیستند که امام حسین (ع) فرمود قرآن را پشت سر انداختند و سنت رسول خدا را خاموش کردند؟ آری بنظر می‌رسد که این یاوه‌سرائیها از اینجا سرچشمه گرفته و می‌گیرد که **فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَالْأَسْلَمَانِ أَيْنَ مَقْدَارِ نَفْهِمِ وَ نَادَانِ**

نمی‌شود و امر بمعروف و نهی از منکر را که از فروع دین واز ضروریات اسلام است اینگونه نادیده نمی‌گیرد، چراکه بچه‌ها نیز می‌دانند که امر بمعروف و نهی از منکر در ردیف نماز و روزه و حج قرار گرفته و پراهمیتند و بطور مکرر در زیارت اباعبدالله‌الحسین (ع) خوانده و می‌خوانیم که وامرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و همه می‌دانیم که این همه شهید، مجروح، معلول، مفقود، اسیر، یتیم و داغ‌دار برای احیای سنتهای الهی و میراندن روشهای جاهلیت شده است، برای جلوگیری از مفسد و آزادی‌های حیوانی در زیر پوشش بهائیت و دیگر آرمهای غربی و شرقی شده است، در هر صورت انتظار چنین یاوه‌سرائیها علیه ضروری دین، یعنی امر بمعروف و نهی از منکر، از مسلمان پی‌رو قرآن و قبول دارنده مراجع تقلید نمی‌رود (با اینکه فتوا دادند نایب امام در بعض موارد می‌تواند گناهکار را بزند و بکشد^۱) خصوصا از کسانی که خود را طرف‌دار علماء و از منتظرین حضرت حجت ارواحنا له‌الفداء دانسته و از مدعیان مبارزه با فرقه ضاله و گمراه بهائیت که دامن‌زنندگان فحشاء و منکرات واز منکرین حضرت حجت (ع) بودند، می‌دانند و ملاحظه کردند که با پیروزی انقلاب، این فرقه گمراه متلاشی شدند و این مدعیان مبارزه، راه چند-صدساله خویش را بشبی طی شده دیدند ولی در عین حال با کمال بی‌انصافی بجای همراه شدن با امت حزب‌الله و تشکر و قدردانی از انقلاب و رهبری آن، هرروز تحت عنوان و پوششی و با پیدا کردن روایت مجهول یا غیر مربوطی، علیه انقلاب، سم‌پاشی کرده و می‌کنند که از قرار مسموع و طبق سوء‌الهای مکرر بعض جوانان پاک‌دل، مطرح کرده‌اند که باید گذاشت گناه و فساد زیاد شود تا حضرت حجت (ع) زودتر ظهور فرماید و گفته‌اند طبق روایت، تا ظلم و فساد عالم را فرا نگیرد حضرت ظهور نمی‌کند، پس

شیوع ظلم و فساد مقدمه ظهور است و تا حاصل نشود ظهور حاصل نشود .
و اگر خدای ناکرده این حرف از اینان باشد و برخلاف آیات قرآن مجید
و برخلاف گفته پیغمبر (ص) و ائمه (ع) و برخلاف فتوای مراجع تقلید
چنین نظری داده باشند باید بایشان گفت پس چرا با این فرقه گمراه و فاسد
که سعی در دامن زدن فحشاء و منکرات داشتند مبارزه می کردید ؟ بلکه
بایستی بجای آن تشویقشان می کردید .

زید بن علی (ع) و یارانش در همان راهی شهید شدند

که سیدالشهداء (ع) و اصحابش شهید شدند

مرحوم فیض قدس سره در وافی یک باب تحت عنوان اینکه زید
فرزند امام زین العابدین (ع) مرضی و پسندیده بود، ترتیب داده است
و در این باب روایاتی در مقام و منزلت زید نقل کرده و در روایت اول
از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آنحضرت فرمود زید برای
شکاندن سلطان مقتدری خروج کرد (انما خرج الی سلطان مجتمع لینقضه)
پس از آن روایاتی نقل کرده است تا می‌رسد به خبری از شیخ صدوق (ره)
باین مضمون که حضرت رضا (ع) به مأمون فرمود زید بن علی (ع) از علمای
آل محمد (ص) بود و برای خدا غضب کرد و با دشمنان خدا جهاد نمود
تا در راه خدا بدرجه رفیعہ شهادت رسید بعد، از پدرش موسی بن جعفر (ع)
نقل می‌کند که از پدرش امام صادق (ع) شنید که می‌فرمود خدا رحمت
کند عموم زید را بدرستی که او برضای آل محمد (ص) دعوت کرد و اگر
پیروز می‌شد بوعده اش وفا می‌کرد (رحم الله عمی زیداً انه دعا الی الرضا
من آل محمد ولو ظفر لوفی بما دعا الیه) سپس فرمود وای بر کسیکه دعوت
زید را شنید و اجابتش نکرد (ویل لمن سمع داعیته فلم یجبه) بعد مأمون
بحضرت رضا (ع) عرض کرد که آیا زید ادعای امامت که حقش نبود نکرد؟

حضرت فرمود: زید چیزی را که حقش نبود ادعا نکرد، او با تقوی‌تر از این حرفها بود، او دعوت برضای آل محمد (ص) و خوشنودی اهل بیت پیغمبر (ص) نمود و حرفهائی که هست (مذمتهائی که از خروج بعضا افراد شده و بگوش تو هم رسیده است) مربوط بکسانی می‌باشد که بدروغ ادعا کرده و می‌کنند که از طرف خدا بامامت نصب شده و مردم را گمراه میکنند و زید چنین نبود بلکه او بخدا قسم از کسانی بود که به آیه وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ (سوره حج آیه ۷۸) مخاطب بود^۱.

۱- از این روایت و سایر روایاتی که در این باب نقل شده معنای بعض روایات دیگر که در مذمت خروج و برافراشتن پرچم وارد شده است روشن می‌گردد و از مجموع معلوم می‌شود که خروج‌کنندگان و مبارزین دو دسته و دارای دو انگیزه متفاوت بوده‌اند یک دسته هدف و نیتشان خدا و اسلام و امر بمعروف و نهی از منکر و خونخواهی امام حسین (ع) و رضا و خوشنودی اهل بیت پیغمبر (ص) بوده است که اصولاً شعار و پرچمی مقابل اسلام و ائمه معصومین (ع) سرپا نکرده و هرگز ادعائی نداشته‌اند و هدفشان شکاندن طاغوتها و سلاطین و بازگرداندن رهبری و امامت به امام معصوم (ع) بوده است، مانند زیدبن علی (ع) و شهدای فخ و مختار تا برسیم به علمای بزرگ شیعه که این عده چه بسا شهید یا زندانی و یا تبعید می‌شدند (به کتاب شهداء الفضیله مرحوم علامه امینی و مقاتل- الطالبین رجوع شود) و این دسته همانطور که امام صادق (ع) در باره زید فرمود اگر پیروز می‌شدند به وعده خود وفا می‌کردند و مقام رهبری و امامت امت را به صاحب حق که امام معصوم (ع) بود واگذار می‌کردند و در صدد امر بمعروف و نهی از منکر و پیاده‌شدن سایر احکام و قوانین اسلام بر می‌آمدند و معلوم است که یاران این دسته مثل یاران سیدالشهداء (ع) می‌باشند. دسته دیگر (دسته دوم) برخلاف دسته اول، هدف و انگیزه‌شان دنیا و ریاست بوده و در باطن و حقیقت طاغوتی و ستمگر بوده‌اند ولی در ظاهر با اسم اسلام و دین و احقاق حق ائمه (ع) و گاهی بعنوان امامت و منصوب‌بودن از جانب خدا لشکرکشی می‌کردند و مردم را گمراه می‌نمودند و اگر بقدرت و حکومت می‌رسیدند گاهی بیش از ظالمین بقیه پاورقی در صفحه بعد-

مرحوم فیض پس از آنکه چند روایت دیگر نقل کرده است روایتی از فضیل بن یسار نقل نموده که گوید: روزی که زید در کوفه خروج کرد همراهش بودم (تا آنکه گوید) بعد از شهادتش خدمت امام صادق (ع) رسیدم (و پس از صحبت‌هایی که ردوبدل شد) حضرت گریه زیادی کرد بطوریکه اشک چشمان مبارکش روی صورت و محاسنش جاری شد و فرمود بخدا قسم شهادت زید و یارانش مانند شهادت امیرالمؤمنین (ع) و یارانش بود، سپس فرمود: ای فضیل با دشمنان زید جنگیدی؟ گفتم آری و شش نفر آنان را کشتم، حضرت فرمود شاید در کشتن آنان شک داری؟ گفتم: نه اگر شک داشتم آنان را نمی‌کشتم. حضرت فرمود: خداوند مرا در ثواب این خونها که از دشمنان زید ریخته شد شریک بگرداند. بعد فرمود: بخدا قسم عمویم زید و اصحابش در همان راهی شهید شدند که حسین بن علی و یارانش به شهادت رسیدند (مضی‌والله زید عمی واصحابه شهداء مثلما مضی علیه حسین بن علی بن ابیطالب و اصحابه). پایان قسمت‌هایی از روایات مربوطه به زید شهید از کتاب وافی جلد ۱ ص ۵۴ ابواب وجوب الحجه باب ۲۲.

مرحوم مامقانی قدس سره در حالات زید شهید فرموده‌است که او زید مجاهد و برادر امام باقر (ع) است، سپس کلمات علماء را در مدح

بقیه پاورقی صفحه قبل:

قبل ظلم و ستم می‌کردند مانند بنی‌العباس که در تاریخ آمده است ظلمی که از ناحیه اینان به آل علی (ع) شد از ناحیه بنی‌الامیه نشد و این دسته برای خود پرچم و شعار ترتیب می‌دادند و همان راه و روش طاغیان قبل را دنبال می‌کردند و روایاتی که در مذمت خروج و پرچم برافراشتن وارد شده است نظر به این دسته دارد و خلاصه هر حرکت و نهضتی که برای خدا نباشد مذموم و مصداق همین دسته روایات می‌باشد و تأمل در روایات ذکر شده در متن، این مطالب را بخوبی روشن می‌سازد.

و ثنای زید نقل کرده تا اینکه می‌گوید شیخ مفید (ره) در ارشاد فرموده است زیدبن علی بن الحسین (ع) بعد از امام محمد باقر (ع) از دیگر برادران خود بهتر و از همگی افضل بود و عابد و زاهد و فقیه و سخی و شجاع بود و با شمشیر خروج کرد، امر بمعروف و نهی از منکر و طلب خون امام حسین (ع) نمود الخ و نیز روایت کرده که زید می‌گفت، هیچ قومی از گرمی شمشیر نهراسیدند مگر اینکه ذلیل و خوار شدند (لایکوه قوم قط حر السیوف الاذلوا) پس از آن روایاتی در مدح زید نقل کرده‌ام تا می‌رسد بخبری از امام صادق علیه‌السلام که فرمود: زید نیکو عمویی بود برای دنیا و آخرت ما، بخدا قسم عموم شهید از دنیا رفت مانند شهدائی که در خدمت حضرت رسول (ص) و علی و حسن و حسین (ع) شهید گشتند (مضی واللہ عمی شهیدا کشهداء استشهد و امع النبی (ص) و علی و الحسن و الحسین علیهم‌السلام) پس از اینها که بطور مفصل نقل کرده است می‌گوید زید در کوفه مشغول جنگ بود که ناگهان تیری به پیشانی‌ش اصابت کرد و شهید شد. فرزندش یحیی جنازه پدر را با لباس خونین در کنار نهر آبی دفن نمود و آب روی آن روان ساخت که دشمنان جنازه او را پیدا نکنند ولیکن شخصی از غلامان یوسف بن عمر حاضر بود و خبر را به یوسف که عامل هشام بود گذارش کرد و او جنازه را از قبر بیرون آورد و بدار آویخت و تا چهار سال جنازه در کنار کوفه بدار آویخته بود، پس از آن جنازه را با چوبه دار سوزاندند و خاکسترش را بباد دادند. خلاصه سخنان مرحوم مامقانی از جلد اول رجال ص ۴۶۷.

غرض از نقل این مطالب این بود که اولاً رفع بعض شبهات شود و ثانیاً پی بمقام شهدای راه حق و حقیقت ببریم و با یکی از آنان آشنا شویم و از فرمایشات ائمه علیهم‌السلام بفهمیم که زید بلحاظ هدف و مقصد و نیتش بچه راهی رفته و با چه شهدائی هم‌تراز و هم‌صف شده است و بی

ببریم بمقام شهدای گلگون کفنی که در راه اعتلای کلمه حق از همه چیز گذشتند و بدانیم شهادتی که خونشان مثل خون زید ریخته شد و راهشان راه زید و فکر و هدفشان فکر و هدف او بود با او فرقی ندارند و همان مقام و مرتبهای را که خدا بزید مرحمت کرده بآنان هم عطا می فرماید و آنان هم مانند شهادتی هستند که در خدمت رسول خدا (ص) و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم شهید شدند. *طُبَّتُمْ وَ طَابَتْ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دَفِنْتُمْ فَطُوبَى لَهُمْ ثُمَّ طُوبَى لَهُمْ وَحَسَنٌ مَا بَ ، فَرِحِينَ بِمَا تَأْتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ .*

در اینجا دریغ آمد که قسمتی از سخنان مرحوم حاج شیخ عباس قمی ره را که دنبال داستان زید و شهادت و سوزاندش بیان کرده ، نقل نکنم .

ایشان نقل کرده که وقتی سلطنت بولیدین یزید رسید دستور داد زید را با دارش سوزاندند و خاکسترش را بیاد دادند پس از آن از مسعودی نقل کرده که در زمان سفاح قبرهای بنی امیه را نبش کردند و جنازه ها و استخوانهای آنانرا سوزاندند و قبر هشام را نیز نبش و جنازه اش را سوزاندند پس از آن مسعودی می گوید این مطلب را بدنبال داستان زید نقل کردیم تا معلوم گردد که کردار ناپسند و ظالمانه هشام با زید بن علی (ع) بدون پاداش نماند و آنچه دید جزای کردارش بود . پس از آن مرحوم محدث قمی اشعار و عباراتی نقل کرده که عینا می آوریم

خود را حد گوید بظالم کیستی	ظالم را در بیت مظلوم، چیستی
ظالم را گاش جان در تن مباد	کز حریقش آتش اندر من فتاد
نیگوانرا خوفها از من بود	ای عجب، ظالم ز من ایمن بود
خانه ظالم بدنیا شد خراب	من براو پاینده تا یوم الحساب

همانا این گردون گردان هزاران عبدالملک و مزوان را از ملک و روان بی نصیب ساخته و این روزگار خون آشام هزاران ولید و هشام را دستخوش حوادث سهام و دواهی حسام گردانیده و این فلک سبزفام بسی جبابره و تبابعه را ناکام گردانیده است ، چه بسیار پادشاهان با گنج و کلاه را از فراز کاخ به نشیب خاک سیاه منزل داده و چه شهریان فیروزبخت را از فراز تخت به تخته تابوت درافکنده . ای عجب چه بسیار بدیدند و بسیار شنیدند که ستمکاران پیشین زمان چه ستمها کردند و چه خونها بناحق ریختند و چه مالها اندوختند و چه لباسهای حریرودیباج دوختند و چه تخت و تاج بیاراستند و چه بناهای محکم و مشید بساختند آخرالامر باچه و بالها باز رفتند و چه خیالها بگور بردند و از آنجمله جز اعمال نشان نگذاشتند .

پایان . منتهی الامال ج ۲ در ذکر اولاد امام سجاد علیه السلام .

امیر المؤمنین (ع) و تفاوت جنگ جمل و صفین

در وسائل الشیعه از کافی روایت می‌کند که حفص بن غیاث گوید از امام صادق (ع) سوءال کردم از دو دسته از مومنین که یک دسته متجاوز و طاعی هستند و دسته‌ای دیگر عادل و غیر متجاوز می‌باشند و متجاوزین بر دسته عادل و غیرمتجاوز، هجوم بردند و آنانرا هزیمت نمودند. حضرت فرمود: اگر برای لشکر متجاوز در صحنه، پشتیبان و رهبر و ستادی باشد که متجاوزین باو مراجعه می‌کنند، در این صورت افرادی که باسارت گرفته می‌شوند کشته می‌شوند و فراری آنان تعقیب می‌شوند و مجروحینشان مجازات می‌گردند (فاذاکانت لهم فئته یرجعون الیها فان اسیرهم یقتل ومدبرهم یتبع و جریحهم یجاز علیه^۱).

و نیز نقل می‌کند که وقتی در جنگ جمل متجاوزین فرار کردند امیرالمؤمنین (ع) دستور داد فراریانرا دنبال نکنند و متعرض مجروحین نشوند و هر کدام از متجاوزین بروند در خانه خود و در خانه‌ها بروی خویش ببندند درامانند اما در جنگ صفین حضرت فرقی بین حمله‌کننده و فراری نمی‌گذاشت و همرا می‌گشت و این تفاوت درد وجهه بخاطر این بود که در جنگ جمل طلحه و زبیر که

آتش افروزان جنگ بودند) کشته شدند ولی در جنگ صفین معاویه (که آتشافروز جنگ بود) زنده بود و متجاوزین و لشکریانرا رهبری می کرد. (ان اهل جمل قتل طلحه والزبیر وان معاویه کان قائما بعینه و کان قائدهم^۱) و باز روایت کرده که شخصی از امام علی نقی علیه السلام سوءال کرد که چه فرقی بود بین جنگ جمل و صفین و چرا امیرالمؤمنین (ع) در این دو جنگ دوسیره و دو روش مختلف پیش گرفته بود؟ چرا در جنگ صفین لشکر معاویه را چه حمله می کردند و چه فرار. فرقی نمی گذاشت و همه را می کشت و زخمیها را نیز اجازه کشتن می داد ولی در جنگ جمل چنین نبود بلکه فرمود هرکه بخانه خود پناهنده شود در امانست؟ حضرت امام علی نقی (ع) در پاسخ فرمود این تفاوت و فرق، برای این بود که رهبر لشکر متجاوز جمل کشته شد و دست از جنگ کشیدند و مخالفت را کنار گذارده بنای تفرقه نداشتند و راضی بودند که شمشیر از آنان برداشته شود و حکم آنان همین بود چون کمک برای ادامه جنگ نطلبیدند اما لشکریان صفین به یک پشتیبان و ستاد آماده و امام و رهبری نیرومند و مقتدر بر می گشتند (که معاویه بود) و او اسلحه و زره و نیزه و شمشیر برایشان فراهم می کرد و پاداش و انعام می داد و مجدد آنانرا آماده جنگ و کشتار می نمود و به جبهه بر می گرداند و تفاوت دو دسته موجب تفاوت روش امیرالمؤمنین (ع) شده بود و آنحضرت حکم مسلمانان متجاوز و محارب را می دانست^۲.

در نهج البلاغه خطبه ۱۸۱ آمده است که امیرالمؤمنین (ع) در

۱- وسائل جلد ۱۱ ابواب جهاد العدو باب ۲۴ حدیث ۳.

۲- فان اهل جمل قتل امامهم ولم تکن لهم فقه یرجعون الیها وانما رجع القوم الی منازلهم غیر محاربین ولا مخافین ولا منابذین (الی ان قال) واهل صفین کانوا یرجعون الی فئته مستعده و امام یجمع لهم- السلاح الدرود والرماح والسیوف و یسنی لهم العطاء الخ وسائل جلد ۱۱ ابواب ۲۴ حدیث ۴.

حالی که روی سنگی ایستاده بود، مقداری مردم را موعظه کرد سپس آنانرا برای برگشتن بصفین و ادامه جنگ با معاویه دعوت نمود، سپس از شهدای صفین یاد کرد و فرمود: ضرر نکردند برادران من که در صفین خونشان ریخته شد و امروز زنده نیستند که غصه بخورند^۱، بعد از آن از عمار یاسر و بعضی دیگر از شهدای صفین یاد کرد و دست مبارک را بر محاسن شریفش گرفت و گریه طولانی نمود^۲ و مجدد بر شهداء اظهار تاسف نمود و فرمود: (اوه علی اخوانی). درینجا بر برادرانم که قرآن را خواندند و استوارش داشتند و در واجبات الهی تدبیر و تفکر کردند و آنها را بپا داشتند و سنت رازنده کردند و بدعت را میراندند، به جنگ و جهاد دعوت شدند و لبیک گفتند و به رهبر خود اعتماد کرده پیروی و اطاعتش نمودند، پس از آن حضرت با صدای بلند فریاد زد جنگ جنگ ای بندگان خدا (ثم نادای با علی صوته الجهاد الجهاد عبادالله) که من همین امروز مهیا و آماده جنگ و رفتن بلشکرگاه هستم، سپس چند پرچم بست و آماده بازگشت بصفین بود که قبل از حرکت، ابن ملجم مرادی علیهاللعنه آنحضرت را بدرجه رفیعه شهادت رساند. پایان ترجمه چند جمله از این خطبه مبارکه.

اکنون لطف را ملاحظه کنید که فرمود شهداء ضرر نکردند و سه مرتبه آنانرا بعنوان برادر خود خطاب کرد و فرمود: برادران من وبعلاوه دست بمحاسن گرفت و در برابر مردم درحالی که ایستاده بود گریه طولانی کرد که همه اینها کشف از شدت حزن و اندوه آنحضرت می کند و جا دارد مؤمنین خصوصا جوانان و رزمندگان و بالاخص خانواده های

۱- ماضرا خوانناالذین سفکت دمائهم بصفین ان لایکونواالیوم احياء یسینونالغصص الخ.
 ۲- ثم ضرب بیده علی لحيته الشریفة الکریمه فاطالالبکاء الخ.

شهداء، مفقودین، اسراء و جانبازان انقلاب بنهج البلاغه مراجعه کنند و تمام این خطبه مبارکه را مطالعه کنند تا پی بمظلومیت و ناراحتیهای امیرالمؤمنین (ع) ببرند و نیز پی بمقام و منزلت شهداء و مفقودین ببرند و هرگاه خیلی دلشان گرفت و خواستند گریه کنند بیاد گریه‌های مولای متقیان امیر مؤمنان بگیرند که یاد همه شهدا گرامی باد .

ضمناً نتیجه‌گیری کامل از این چند روایت بعهدہ مطالعه‌کنندگان محترم، واگذار شد .

امام صادق (ع) و کمی یاور

مرحوم کلینی در کافی نقل می‌کند که سدید صیرفی گفت وارد شدم بر امام صادق (ع) و عرض کردم بخدا قسم جاندارد که شما جنگ و جهاد را ترک کنید (والله ما یسک القعود) حضرت فرمود: چطور؟ گفتم: برای اینکه موالی و شیعیان و انصار شما فراوان هستند، بخدا قسم اگر امیر-المؤمنین (ع) باندازه شما یاور و شیعه می‌داشت تیم‌وعدی در او طمع نمی‌کردند، فرمود: ای سدید، امید چند نفر یاور هست؟ گفتم: یکصد هزار، (حضرت از روی تعجب و انکار) فرمود: یکصد هزار؟! گفتم: بلی. بلکه دویست هزار، باز فرمود: دویست هزار؟! گفتم: بلی و بلکه نصف مردم دنیا. حضرت دیگر حرفی نزد و فرمود: مایل هستی باهم برویم یمنع؟ (محلّی است در خارج مدینه که چند چشمه آب داشته است) گفتم: آری، حضرت دستور داد الاغ و قاطری مهیا نمودند، من رفتم سوار الاغ شدم، فرمود: الاغ را برای من بگذار و سوار قاطر شو، گفتم: قاطر برای شما سزاوارتر است، فرمود: نه بلکه الاغ برای من مناسب‌تر می‌باشد (تواضع حضرت ایجاب می‌کرد که سوار الاغ شود)، سدید گوید: من سوار قاطر

شدم. و حضرت سوار الاغ و رفتیم تا وقت نماز رسید، فرمود: برای خواندن نماز پیاده شویم، بعد فرمود: اینجا نماز جایز نیست چون شورم-زار است، رفتیم تا بزمین قرمز رنگی رسیدیم، چشم حضرت به بچهای افتاد که بزغاله می چراند، فرمود: ای سدیر! بخدا قسم اگر باندازه این بزغاله‌ها شیعه داشتم، جا نداشت بنشینم و جنگ و جهاد نکنم (والله یا سدیر لوکان لی شیعة بعد هذه الجداء ما وسعنی القعود) سدیرگوید: پیاده شدیم و نماز خواندیم پس از نماز من رفتم بزغاله‌ها را شماره کردم دیدم هفده عدد بزغاله بودند. اصول کافی جلد دوم ص ۲۴۳ باب قلة عددالموءمنین حدیث ۰۴.

دورنمای الفاظ در فتواها

دورنمایی از الفاظ بکار برده شده در فتوای مربوط بولایت فقیه

از منهاج‌الصالحین که در صفحات بعد بتدریج نقل خواهیم نمود .

۱- حاکم جامع‌الشرائط در مساله ۲۶ باب تقلید

۲- ولی امر در مساله ۴۱۱ باب طهارت

۳- ولایت عامه در مساله ۷۴ باب زکاه

۴- ولی مسلمین در مساله ۷ باب خمس

۵- ولایت حاکم در مساله ۳۰ باب وقف .

۶- ولایت فقیه در مساله ۸ باب وصیت

۷- فقیه‌امین نائب امام زمان (ع) در مساله ۷۸ باب خمس ۱

است .

۱- معلوم است که بعضی از این عناوین، امروزه در جمهوری اسلامی ایران، فقط بر امام امت روحی‌له‌الفداء منطبق است و لا غیر .

شرائط فقیهی که ولایت دارد

نظر بر اینکه بناست در این قسمت ، فتوهای مربوطه بولایت فقیه ترجمه شود لذا مناسب دیدم ابتداءً شرائط فقیهی را که ولایت دارد یاد آور شوم و آنها بقرار ذیل می باشند :

۱- بلوغ ۲- عقل ۳- مرد بودن ۴- حلال زاده بودن ۵- ایمان .
۶- عدالت ۷- رشد و بصیرت (یعنی مصلحت اندیش و هشیار و تیزبین و دقت نظر داشته باشد) ۸- اجتهاد ۹- ضبط (یعنی فراموش کار نباشد) .
بنابراین اگر کسی این شرائط را دارا باشد ولایت عامه دارد و وقتی گفته می شود فقیه جامع الشرائط یا حاکم جامع الشرائط ، یا حاکم شرع یا قاضی شرع یا نایب امام زمان (ع) ، یا مجتهد جامع الشرائط ، (همانگونه که در فتواها خواهید دید) مقصود کسی است که شرائط ذکر شده را داشته باشد و چنین کسی علاوه بر اینکه نسبت بامور مربوطه ولایت دارد فتوی نیز می تواند بدهد ، حکم هم می تواند بکند ، پس در امور مربوطه بفقیه ، باید به فردی که شرائط فوق را دارد ، مراجعه کرد و تقلید از او نیز صحیح است و اگر حکم کرد حکمش معتبر و کسی نمی تواند آنرا شکست دهد .

ترجمه فتوای مربوطه بولایت فقیه

اینک ترجمه فتوای مربوطه بولایت فقیه از جلد اول و دوم منهاج الصالحین، طبق شماره گذاری شده هرباب از چاپ قدیم .

باب تقلید

۱- مساله ۲۵- کسیکه از طرف مجتهد اذن یا وکالت داشته باشد که در موقوفات یا در اموال قصر تصرف نماید، وقتی آن متعهد فوت شد، آن شخص از اذن و وکلات معزول و برکنار می شود و همینطور است کسیکه از طرف مجتهد ولی و قیم باشد که با فوت آن مجتهد از ولایت و قیم بودن عزل می گردد ۱.

۲- مساله ۲۶: جایز نیست حکم حاکم جامع الشرائط را نقض کرد و شکست داد حتی مجتهد دیگر هم نمی تواند حکم او را نقض کند مگر

۱- الماذون والوكيل عن المجتهد في التصرف في الاوقاف او في اموال القاصرين ینعزل بموت المجتهد، وكذلك المنصب من قبله وليا و قیما فانه ینعزل بموته علی الاظهر.

اینکه علم پیدا کند که حکم او بر خلاف واقع است و یا در مقدمات صدور آن کوتاهی شده است .

(باب طهارت)

۳- مساله ۲۲۸: اگر غسل دهنده میت غیر از ولی باشد باید از ولی اجازه بگیرد و ولی شوهر است نسبت به همسر خود و مالک است نسبت به مملوک و پس از آن طبقه اول از ورثه که پدر و مادر و اولاد باشند بعد طبقه دوم که اجداد و برادران هستند بعد طبقه سوم یعنی عموها و دایی‌ها بعد مولای معتق بعد ضامن جریره، بعد حاکم شرع بنا بر - احتیاط ۲.

۴- مساله ۲۵۲: باید در کفن کردن میت از ولی او اذن گرفت بهمان ترتیبی که در غسل میت گفته شد ۳.

۵- مساله ۲۷۱ است که در نماز بر میت باید از ولی او اذن گرفت . (بهمان ترتیبی که در غسل گفته شد ۴) .

۶- مساله ۴۱۱ است که اگر مسجدی غصب شود وجاده و یا مغازه و یا کاروانسرا و نظیر اینها گردد در حرمت نجس نمودن آن و وجوب پاک

۱- حکم الحاکم الجامع للشرائط لایجوز نقضه حتی لمجتهد آخر، الا اذا علم مخالفته للواقع ، او کان صادرا عن تقصیر فی مقدماته .

۲- اذا کان المغسل غیر الولی فلا بد من اذن الولی و هو الزوج با- لنسبه الی الزوجه ، ثم المالک ، ثم الطبقة الاولى فی المیراث وهم الابوان والاولاد ، ثم الثانيه ، وهم الاجداد والاخوه ، ثم الثالثه ، وهم الاعمام والاخوال ، ثم المولی المعتق ، ثم ضامن الجریره ، ثم الحاکم الشرعی علی الاحوط .

۳- لابد فی التکفین من اذن الولی علی نحو ما تقدم فی التغسیل ولا یعتبر فیہ نیه القربه .

۴- ومنها: اذن الولی الا اذا اوصی المیت بان یصلی علیه شخص معین فلم یأذن له الولی واذن لغیره فلا یحتاج الی الاذن .

کردنش اشکال است و اقوی اینستکه اگر بعد از خراب شدن نجس شده تطهیر آن واجب نیست و نجس کردن مساجد کفار حرام نمی باشد و ازاله نجاست از آنها واجب نیست . بله اگر مسجد قرار داده شدند باینکه ولی امر آنها را تملک کند و مسجدشان قرار دهد دراین صورت احکام مسجد را پیدا می کنند ۱ .

(باب صلوة)

۷- مساله ۲۴ در غصب فرقی نیست بین اینکه عین مال غصبی باشد یا منفعت آن یا مال متعلق حق غیر باشد مثل مال رهن بلکه اگر با پول خمس و زکاة نداده لباسی بخرد حکم آن لباس حکم مال غصبی می باشد و همینطور است اگر کسی بمیرد و ذمه او به حقوق مالی از قبیل خمس و زکاة و مظالم عباد و غیره مشغول باشد و بدهی او باندازه تمام مالش باشد که در اینصورت اموالش بمنزله مال غصبی می باشد و بدون اذن حاکم شرع تصرف در آن جایز نیست و همینطور است اگر کسی بمیرد و وارث قاصر داشته باشد و قیم معین نکرده باشد که در این فرض هم بدون مراجعه بحاکم شرع تصرف در مالش جایز نیست ۲ .

۱- اذا غصب المسجد وجعل طريقا او دکانا ، او خاناً او نحو ذلك ، ففي حرمه تنجيسه و وجوب تطهيره اشکال ، والاقوی عدم وجوب تطهيره من النجاسة الطارئة عليه بعد الخراب ، واما مساجد الکفار فلا يحرم تنجيسها ولا تجب ازالة النجاسة عنها . نعم اذا اتخذت مسجدا بان يملكها ولی الامر ثم يجعلها مسجدا جرى عليها جميع احکام المسجد .
 ۲- لافرق في الغصب بين ان يكون عين المال مقصوبا او منفعته ، او كان متعلقا لحق غيره كالمرهون ، بل اذا اشترى ثوبا بعين مال ، فيه الخمس او الزکاه مع عدم ادائهما من مال آخر كان حکمه حکم المقصوب ، و کذا اذا مات الميت وكان مشغول الذمه بالحقوق الماليه من الخمس
 بقیه پاورقی در صفحه بعد —

۸- مساله ۴۱: هیچیک از شرکاء بدون اذن شرکاء دیگر نمی توانند در زمین مشترک نماز بخوانند همانگونه که در زمین مجهول المالك نماز خواندن جایز نیست مگر با اذن حاکم شرع ۱.

(باب زکاة)

۹- مساله ۴۱ مشهوراً آنستکه مخارجی را که برای زراعت و ثمره نموده از حاصل کسر کند (تا آنکه فرماید) لکن احوط کسر نکردن است، بله مصارفی را که بعد از تعلق زکاة نموده می تواند با اجازه حاکم شرع آنچه نسبت به مقدار زکاه مصرف شده کسر نماید ۲.

۱۰- (توضیح المسائل مساله ۱۸۹۳: مصارفی را که بعد از تعلق زکاة شده می تواند از حاکم شرع یا وکیل او در صرف آنها اجازه بگیرد و آنچه نسبت به مقدار زکاه خرج شده بردارد).

بقیه پاورقی صفحه قبل:

والزکاه والمظالم و غیرها بمقدار بیستوعب الترتکه فان امواله بمنزلة المفقوب لایجوز التصرف فیها الا باذن الحاکم الشرعی، و کذا اذا مات وله وارث قاصر لم ینصب علیه قیما، فانه لایجوز التصرف فی ترکتہ الا بمراجعہ الحاکم الشرعی.

۱- لایجوز لاحد الشرکاء الصلاه فی الارض المشترکه الا باذن بقیه الشرکاء، كما لا تجوز الصلاه فی الارض المجهوله المالك الا باذن الحاکم الشرعی.

۲- المشهور استثناء الموءن التي یحتاج الیها الزرع والثمر من اجرة الفلاح، والحارث، والساقی، والعوامل التي یستاجرها للزرع، واجره الارض ولو غصبا، و نحو ذلك مما یحتاج الیه الزرع، او الثمر. و منها ما یأخذہ السلطان من النقد المضروب علی الزرع المسمى بالخراج، ولكن الاحوط - فی الجمیع - عدم الاستثناء. نعم الموءن التي تتعلق بالزرع او الثمر بعد تعلق الزکاه یمكن احتسابها علی الزکاه بالنسبه مع الاذن من الحاکم الشرعی.

۱۱- مساله ۴۶: اقوی اینستکه زکاة، بعین تعلق می‌گیرد (تا آنکه فرموده) جایز نیست مالک در تمام مال تصرف کند و اگر همه را فروخت معامله نسبت به مقدار زکاة صحیح نیست تا زکاة را بپردازد و پس از پرداخت، معامله صحیح و نیاز به اجازه حاکم شرع نیست و اگر حاکم قبل از ادای زکاة اجازه معامله داد معامله صحیح است و پول متعلق زکاة میشود و حاکم به مشتری رجوع می‌کند اگر بایع پرداخت والا بهرکدام کهخواست می‌تواند رجوع نماید ۱.

۱۲- مساله ۴۹: حاکم شرع و وکیلش می‌توانند خرما و انگور و زراعت را تخمین بزنند و اعتماد بر آن جایز است و در اینصورت به کیل و وزن کردن نیاز نیست و ظاهرا مالک هم می‌تواند تخمین بزند به لحاظ اینکه خودش اهل خبره هست یا رجوع به اهل خبره کرده است ۲.

۱۳- (توضیح المسائل مساله ۱۸۷۵: کسیکه از طرف حاکم شرع مامور جمع‌آوری زکاة است موقع خرمن که گندم وجورا از گاه جدا می‌کنند و بعد از خشک شدن خرما و انگور می‌تواند زکاة را مطالبه کند و اگر مالک ندهد و مال متعلق زکاة تلف شود باید عوض آنرا بدهد)

۱۴- باب اصناف مستحقین: سوم مامورین وصول زکاة و ضبط

۱- الاقوی ان الزکاه حق متعلق بالعين، لا على وجه الاشاعه، ولا على نحو الكلی فی المعین، ولا على نحو حق الرهانه، ولا على نحو حق الجنایه، بل على نحو آخر و هو الشركه فی المالیه، وعلیه، فیجوز للمالك التصرف فی المال المتعلق به الزکاه فی غیر مقدارها مشاعا.

۲- یجوز للحاکم الشرعی و وکیله خرص ثمر النخل والکرم والزرع على المالك، وفائدته جواز الاعتماد علیه، بلا حاجه الى الكیل والوزن والظاهر جواز الخرص للمالك، اما لکونه بنفسه من اهل الخبره، اولرجوعه اليهم.

وحساب و رساندن آن به امام یا نایب امام یا مستحق می باشند^۱.

۱۵- مساله ۷۲: جایز است زکاة را از شهری به شهر دیگر ببرند لکن اگر در شهر خودش مستحق باشد مخارج بردن به عهده خودش می باشد و اگر زکاة به سبب بردن تلف شود ضامن است ولی اگر در شهر خودش مستحق نباشد و بدون کوتاهی تلف شود ضامن نیست کما اینکه اگر فقیه شخصی را وکیل گرفتن زکاة نمود و بها و امر کرد که زکاة را به شهر دیگر ببرد و تلف شود ضامن ندارد و هزینه بردن آن هم از خود زکاة برداشت می شود^۲.

۱۶- مساله ۷۴: اگر حاکم شرع زکاة را به عنوان ولایت عامه^۳ گرفت مالک بری الذمه می شود اگرچه زکاة بواسطه تفریط یا بدون آن تلف شود و یا حاکم شرع آنرا بغیر مستحق بدهد^۴.

۱۷- مساله ۷۶: اگر کسی زکاة جدا شده را یا اصل مال متعلق زکاة را تلف کند، در این فرض اگر مالک در پرداخت زکاة تأخیری که موجب ضمان است نکرده باشد ضمان بر عهده^۵ تلف کننده است ولی اگر تأخیر

۱- الثالث: العاملون علیها وهم المنصوبون لاختد الزکاه و ضبطها و حسابها و ایصالها الی الامام او نائبه، او الی مستحقها.

۲- يجوز نقل الزکاه من بلد الی غیره لکن اذا کان المستحق موجودا فی البلد کانت مؤنه النقل علیه، وان تلفت بالنقل یضمن ولا ضمان مع- التلف بغیر تفریط، اذا لم یکن فی البلد مستحق، کما لا ضمان اذا وکله الفقیه، فی قبضها عنه، فقبضها ثم نقلها بامرہ، واجرة النقل حینئذ علی الزکاة.

۳- ولایت عامه همان ولایتی می باشد که حضرت امام مدظله - العالی نیز فرموده اند و اکنون این ولایت برای معظم له می باشد. (مترجم)

۴- اذا قبض الحاکم الشرعی الزکاه بعنوان الولایه العامه برئت ذمه المالك، و ان تلفت بعد ذلك او بدونه، او دفعها الی غیر المستحق.

موجب ضمان نموده است هر دو ضامن می باشند و حاکم شرع بهر کدام که خواست می تواند رجوع کند و زکاة را بگیرد. پس اگر به مالک رجوع کرد مالک به تلف کننده رجوع می کند ولی اگر حاکم به تلف کننده رجوع کرد و از او گرفت او نمی تواند به مالک رجوع کند^۱.

۱۸- مساله ۸۰هـ: اقوی عدم وجوب تحویل زکاة است بفقیه جامع- الشرائط در زمان غیبت اگرچه احوط و افضل است بله اگر آنرا بر وجه ایجاب طلب نمود به اینکه امری در پیش باشد که صرف زکاة در آن واجب باشد بر مقلدینش واجب است زکاة را باو بدهند و حتی غیر مقلدین او هم باید زکاتشانرا باو تحویل دهند در صورتیکه طلب بنحو حکم باشد نه فتوی والا واجب نیست^۲.

۱۹- مساله ۸۳: مستحب است کسیکه زکاة را می گیرد به دهنده آن دعا کند، چه گیرنده فقیه باشد و چه مامور وصول زکاة و چه فقیر بلکه اگر فقیه بعنوان ولایت گرفت احتیاط مستحب دعا کردن است^۳.

۱- اذا اتلف الزكاه المعزوله، او النهاب متلف، فان كان مع عدم التأخير الموجب للضمان فالضمان يكون على المتلف دون المالك وان كان مع التأخير الموجب للضمان فكلاهما ضامن، وللحاكم الرجوع على ايهما شاء، فان رجع على المالك رجع هو على المتلف، وان رجع على المتلف لم يرجع هو على المالك.

۲- الاقوى عدم وجوب دفع الزكاه الى الفقيه الجامع للشرائط في زمن الغيبة، وان كان احوط وافضل. نعم اذا طلبها على وجه الايجاب بان كان هناك ما يقتضى وجوب صرفها فيه وجب على مقلديه الدفع اليه، بل على غيرهم ايضا، اذا كان طلبه على وجه لحكم دون الفتوى، والا لم يجب الا على مقلديه.

۳- يستحب لمن ياخذ الزكاه الدعاء للمالك، سواء كان الاخذ الفقيه او العامل ام الفقير، بل هو الاحوط- استحبابا- في الفقيه الذي ياخذه بالولايه.

(باب خمس)

۲۰- مساله ۷: اگر در ملك كسى معدن كشف شود و از توابع ملك باشد مال مالك زمين است و اگر ديگرى بدون اذن مالك معدن را بيرون آورد مال صاحب ملك خواهد بود و خمس آن بر صاحب ملك است و اگر در زمينهائى كه از روى قهر و غلبه ، بدست مسلمين فتح شده ، كه ملك مسلمين مى باشد ، معدن كشف شود كسى كه آنرا بيرون آورد مالك مى شود اگر با اذن ولي مسلمين بيرون آورده باشد و بنا بر اين ، احتياط واجب خمس هم دارد ۲.

۲۱- درص ۳۲۴: ششم (از چيزهائى كه خمس دارد) مال مخلوط حرام است ، اگر مال حلال با حرام مخلوط شود بطوريكه عين حرام و مقدار آن معلوم نباشد و صاحبش هم شناخته نشود در صورتيكه خمس آنرا بدهد بقيه حلال مى شود و احتياط آنستكه خمس تمام مال را به قصد مافى الذمه اعم از مظالم عباد يا خمين بدهد و اگر مقدار آنرا مى دانند ولي صاحبش را نمى شناسد از طرف او صدقه دهد چه اينكه اين مقدار به اندازه خمس مال باشد يا كمتر باشد و به احتياط واجب آنرا با اذن حاكم شرع بدهد و اگر مالك ، صاحب آنرا مى شناسد ولي مقدار آنرا نمى داند همديگر را با مصالحه راضى كنند و اگر طرف به مصالحه راضى نشد جايز است مقدار كمتر كه يقينا مديون است به او بدهد اگر به آن راضى شد والا براى حل نزاع به حاكم شرع رجوع كنند و در اين فرض اگر به تعيين راضى شد

۲- المعدن فى الارض المملوكه ، اذا كان من توابعها ، ملك لملكها وان اخرجها غيره بدون اذنه فهو لملك الارض ، وعليه الخمس ، واذا كان فى الارض المفتوحه عنوه التى هى ملك المسلمین ملكه المخرج ، اذا اخرجها باذن ولي المسلمین ، على الاحوط وجوبا . وفيه الخمس ، وما كان فى الارض الموات حال الفتح يملكه المخرج وفيه الخمس .

نزاع تمام می شود و اگر راضی نشد حاکم شرع مجبور می کند که آنچه را معین شده بپذیرد. الخ ۱.

۲۲- مساله ۱۹: اگر در ذمه شخص مال حرام باشد جای خمس دادن نیست بلکه در این صورت اگر جنس و مقدار حرام را می داند و صاحبش را هم می شناسد باید به صاحبش رد کند و اگر صاحبش را نمی شناسد ولی می داند یکنفر از بین چند نفر محدود می باشد، احتیاط واجب آنستکه همه را راضی کند و اگر ممکن نشد قرعه بزند، بنام هر کدام درآمد او را راضی کند و اگر صاحب مال در بین افراد زیاد و غیر محصور باشد از طرف او صدقه دهد و احتیاط واجب اینستکه صدقه را با اذن حاکم شرع بدهد و اگر جنسش را می داند ولی مقدار آنرا نمی داند جایز است با پرداخت کمتر خود را برای الذمه کند و در این فرض اگر صاحبش را می شناسد باو رد کند و اگر در بین چند نفر محدود گم باشد به احتیاط واجب همه را راضی کند و اگر نشد قرعه بزند والا از طرف صاحب صدقه دهد و احتیاط واجب آنستکه با اذن حاکم شرع بدهد ۲.

۱- السادس: المال المخلوط بالحرام. اذا لم یتمیز، ولم یعرف مقداره، ولا صاحبه فانه یحل باخراج خمس، والا حوط صرفه بقصد الاعم من المظالم والخمس، فان علم المقدار ولم یعلم المالك تصدق به عنه سواء كان الحرام بمقدار الخمس، ام كان اقل منه، ام كان اکثر منه والا حوط - وجوبا - ان یكون باذن الحاکم الشرعی وان علم المالك وجهل المقدار تراضیا بالصلح، وان لم یرض المالك بالصلح جاز الاقتصار علی دفع الاقل الیه ان رضی بالتعیین والا تعین الرجوع الی الحاکم الشرعی فی حسم الدعوی، و حینئذ ان رضی بالتعیین فهو، والا اجبره الحاکم علیه.

۲- اذا كان فی ذمته مال حرام فلا محل للخمس، فان علم جنسه ومقداره، فان عرف صاحبه رده الیه، وان لم یعرفه، فان كان فی عدد محصور، فالا حوط - وجوبا - استرضاء الجميع، وان لم یمكن عمل بالقرعه بقیه پاورقی در صفحه بعد -

۲۳- مساله ۵۱: اگر مالک یا غیره، مال را تلف کند ضامن خمس است و حاکم شرع به تلف کننده مراجعه می‌کند و نیز اگر مالک مال را بابت بدهیش رد کرد و یا به کسی بخشید و یا فروخت، ضامن خمس است و حاکم شرع به او مراجعه می‌کند.

۲۴- مساله ۵۷: اگر از درآمد سالش چیزی بخورد که مورد نیازش نباشد و قیمتش ترقی کند لازم است خمس آنرا بدهد (تا آنکه فرموده است) و اگر بداند چیزی را با پول خمس نداده خریده ولیکن شک دارد که در وسط سال بوده تا خمس ترقی قیمت واجب باشد یا بعد از پایان سال بوده تا فقط خمس اصل پول واجب باشد در این صورت احتیاط این است که با حاکم شرع مصالحه کند.

— بقیه پاورقی صفحه قبل:

وان كان في عدد غير محصور تصدق به عنه، والا حوط - وجوبا - ان يكون باذن الحاكم الشرعي، وان علم جنسه و جهل مقداره جاز له في ابراء ذمته الاقتصار على الاقل، فان عرف المالك رده اليه، والا فان كان في عدد محصور، فالاحوط - وجوبا - استرضاء الجميع، فان لم يمكن رجوع الى القرعة، والاتصدق به عن المالك، والا حوط - وجوبا - ان يكون باذن الحاكم، وان لم يعرف جنسه وكان قيميا و كانت قيمته في الذمه فالحكم كما لو عرف جنسه، وان لم يعرف جنسه وكان مثليا، فان امكن - المصالحه مع المالك تعين ذلك، والا فلا يبعد العمل بالقرعة بين الاجناس

۱- اذا اتلف المالك او غيره المال ضمن المتلف الخمس و رجوع عليه الحاكم و كذا الحكم اذا دفعه المالك الى غيره و فاء لدين او هبه، او عوضا لمعامله، فانه ضامن للخمس، و يرجع الحاكم عليه، ولا يجوز الرجوع على من انتقل اليه المال اذا كان موءمنا، و اذا كان ربحه حبا فيذره فصار زرا و جب خمس الحب لالخمس الزرع، و اذا كان بيضا فصار دجاجا و جب عليه خمس البيض لالخمس الدجاج، و اذا كان ربحه اغصانا فغرسها فصارت شجرا و جب عليه خمس الشجر، لالخمس الغصن، فالتحول اذا كان من قبيل التولد و جب خمس الاول، و اذا كان من قبيل النمو و جب خمس الثاني.

پاورقی شماره ۲ در صفحه بعد —

۲۵- مسأله ۵۸: اگر کسی چندسال حساب خمس خود را نکرد (تا آنکه فرموده‌است) و اگر نداند که آنچه خریده و مورد نیازش هست آیا پول آنها به اندازه درآمد سال خریده بوده است یا اینکه در سال خریدسودی زائد بر مصارف روزانه برده است یا نه، احتیاطاً مصالحه با حاکم شرع است‌الخ^۱.

۲۶- مسأله ۶۳: اگر سر سال، خمس مالش را نداد و در سال دوم از درآمد روزانه داد نباید این مقدار خمس را که رد کرده از مخارج سال دوم حساب کند بلکه واجب است خمس آنرا بدهد و همینطور است اگر حاکم شرع با او به مبلغی در ذمه مصالحه کرده باشد و آن مبلغ را از

۲- اذا اشترى من ارباح سنه مالم یکن من الموءنه، فارتفعت قیمته کان اللزیم، اخراج خمسہ عینا او قیمه، فان المال - حینئذ بنفسه من الارباح، واما اذا اشترى شیئا بعد انتهاء سنه و وجوب الخمس فی ثمنه، فان كانت المعامله شخصیه وجب تخمیس ذلک المال ایضا عینا او قیمه، واما اذا کان الشراء فی الذمه، کما هو الغالب وکان الوفاه به من الربح غیر الخمس فلا یجب علیه الا دفع خمس الثمن الذی اشتره به، ولا یجب الخمس فی ارتفاع قیمته مالم یبعه، واذ اعلم انه ادى الثمن من ربح لم بخمسہ، ولكنه شک فی انه کان اثناء السنه لیجب الخمس فی ارتفاع القیمه ایضا، او کان بعد انتهائها لئلا یجب الخمس الا بمقدار الثمن فقط، فالاحوط المصالحه مع الحاکم الشرعی.

۱- اذا کان الشخص لایحاسب نفسه مدۃ من السنین و قد ربح فیها واستفاد اموالا، واشترى منها اعیانا واثاثا، و عمر ديارا ثم التفت الی ما یجب علیه من اخراج الخمس من هذه الفوائد فالواجب علیه اخراج الخمس، من کل ما اشتره او عمره او غرسه مما لم یکن معدودا من الموءنه مثل الدار التي لم یتخذها دار سکنی و الاثاث الذی لایحتاج الیه امثاله و کذا الحیو ان والغرس و غیرها علی تفصیل مرفی المساله السابقه اما ما یكون معدودا من الموءنه مثل دار السکنی و الفراش و الاوانی اللزیمه له و نحوها، فان کان قد اشتره من ربح السنه التي قد اشتره فیها لم یجب اخراج الخمس منه، و ان کان قد اشتره من ربح السنه السابقه، بان بقیه پاورقی درس بعد —

درآمد سال بعد بدهد، از مخارج سال بعد حساب نمی‌شود و واجب است خمس آنرا بدهد^۱.

۲۷- مسأله ۶۹: خمس به جمیع اقسامش اگر چه متعلق به عین است الا اینکه مالک مخیر است از عین مال خمس آنرا بدهد یا قیمت آنرا بدهد ولی جایز نیست پس از سال خمسه قبل از پرداخت خمس، در مال تصرف کند بلکه به احتیاط واجب در بعض آن هم تصرف نکند اگرچه مقدار خمس، در بقیه بماند و اگر با اذن حاکم شرع خمس را بزمه گرفت اشکالی ندارد و می‌تواند در تمام مال تصرف نماید^۲.

— بقیه پاورقی صفحه قبل :

کان لم یربح فی سنه الشراء، او کان ربحه لایزید علی مصارفه الیومیه وجب علیه اخراج خمسہ، علی التفصیل المتقدم وان کان ربحه یزید علی مصارفه الیومہ، لکن الزیادۃ اقل من الثمن الذی اشتراه به وجب علیه اخراج خمس مقدار التفاوت، مثلاً اذا عمر داراً اسکنها بالف دینار وکان ربحه فی سنه التعمیر یزید علی مصارفه الیومیه بمقدار مائنی دینار وجب اخراج خمس ثمانمائه دینار، وکذا اذا اشتری اثاثاً بمائة دینار، وکان قد ربح زائداً علی مصارفه الیومیة عشرة دنانیر فی تلك السنه، والاثاث الذی اشتراه محتاج الیه وجب تخمیس تسعین دیناراً و اذا لم یعلم ان الاعیان التي اشتراها، وکان یحتاج الیها یساوی ثمنها ربحه فی سنه الشراء او اقل منه، او انه لم یربح فی سنة الشراء زائداً علی مصارفه الیومیه فالاحوط المصالحه مع الحاکم الشرعی، واذ علم انه لم یربح فی بعض السنین بمقدار مصارفه، وانه کان یصرف من ارباح سنته السابقه وجب اخراج خمس مصارفه الی صرفها من ارباح السنه السابقه.

۱- اذا حل راس الحول فلم یدفع خمس الربح ثم دفعه تدریجاً من ربح السنه الثانيه لم یحسب ما یدفعه من الموءن، بل یجب فیہ الخمس وکذا لو صالحه الحاکم علی مبلغ فی الذمه فان وفاءه من ارباح السنه الثانيه لایکون من الموءن، بل یجب فیہ الخمس، اذا کان مال المصالحه عوضاً عن خمس عین موجوده. واذ کان عوضاً عن خمس عین او اعیان تالفه فوفاءه یحسب من الموءن، ولا خمس فیہ.

۲- الخمس بجمیع اقسامه وان کان یتعلق بالعین، الا ان المالك

بقیه پاورقی در صفحه بعد —

۲۸- مسأله ۷۷: مالک خودش می تواند سهم سادات را بین مستحقین تقسیم کند و احتیاط مستحب اینستکه با اذن حاکم شرع باشد و یا باو مراجعه کند^۱.

۲۹- مسأله ۷۸ نصف خمس که مربوط به امام علیه و علی آبائه افضل الصلوة والسلام است در زمان غیبت ارجاع به نائیب می شود و او فقیه مورد اطمینان است که به مصارف آن آگاه می باشد (تا آنکه فرموده است) و احتیاط لازم مراجعه به مرجع اعلم آگاه به جهات عامه است^۲.

۳۰- مسأله ۷۹: جایز است با نبود مستحق خمس را از شهری به

— بقیه پاورقی صفحه قبل :

یتخیر بین دفع العین و دفع قیمتها ، و لایجوز له التصرف فی العین بعد انتهاء السنة قبل ادائه بل الاحوط - وجوبا - عدم التصرف فی بعضها ایضا ، وان كان مقدار الخمس باقیا فی البقیه و اذا ضمنه فی ذمته باذن الحاكم الشرعی صح ، و یسقط الحق من العین ، فیجوز التصرف فیها .

۲۸- یجوز استقلال المالك فی توزيع النصف المذكور والاحوط استحبابا الدفع الی الحاكم الشرعی او استئذانه فی الذافع الی المستحق .

۲- النصف الراجع للامام علیه و علی آبائه افضل الصلاه والسلام یرجع فیہ فی زمان الغیبه الی نائبه وهو الفقیه المامون المعارف بمصارفه اما بالدفع الیه ، او الاستئذان منه ، و مصرفه ما یوثق برضاه علیه السلام بصرفه فیہ ، کدفع ضرورات المؤمنین من السادات زادهم الله تعالی شرفا و غیرهم ، والاحوط استحبابا نية التصدق به عنه (ع) ، واللزام مراعاة الایهم فالایهم ، ومن اهم مصارفه فی هذا الزمان الذی قل فیہ المرشدون والمسترشدون اقامة دعائم الدین و رفع اعلامه ، و تزویج الشرع المقدس ، و نشر قواعد و احکامه ، و مؤنة اهل العلم الذین یصرفون اوقاتهم فی- تحصیل العلوم الدینیة الباذلین انفسهم فی تعلیم الجاهلین ، و ارشاد- الضالین ، و نصح المؤمنین و وعظهم . و اصلاح ذات بینهم ، و نحو ذلك مما یرجع الی اصلاح دینهم و تکمیل نفوسهم ، و علو درجاتهم عند ربهم تعالی شأنه و تقدست اسماؤه . والاحوط لزوما مراجعة المرجع الاعلم المطلع علی الجهات العامه .

شهر دیگر ببرد بلکه باوجود مستحق هم می شود برد اگر موجب تأخیر و سهل انگاری در پرداخت نشود بله جایز است به وکیل فقیری که خودش در شهر دیگر است داده شود^۱.

۳۱- مسأله ۱۸: در صحت جداکردن خمس به طوری که در مال مخصوصی معین شود اشکال است بنابراین اگر آنرا به جهت نبود مستحق به شهر دیگر برد و بدون کوتاهی تلف شد فارغ الذمه شدنش مشکل است بله اگر آنرا به وکالت از جانب مستحق یا حاکم شرع قبض نموده فارغ الذمه می شود و اگر با اجازه از شهر خارج کرد و بدون کوتاهی تلف شد ضامن نخواهد بود.

۳۲- مسأله ۸۲: اگر از مستحق طلب کار است و می خواهد طلب خود را بابت خمس حساب کند اشکال است و احتیاط واجب اینست که از حاکم شرع اجازه بگیرد^۲.

(باب امر بمعروف و نهی از منکر)

۳۳- مسأله ۴: اگر مراتب ذکر شده برای جلوگیری گناه کار کفایت

۱- يجوز نقل الخمس من بلده الى غيره مع عدم وجود المستحق ، بل مع وجوده اذا لم يكن النقل تساهلا و تسامحا في اداء الخمس نعم يجوز دفعه في البلد الى وكيل الفقير وان كان هو في البلد الاخر كما يجوز دفعه الى وكيل الحاكم الشرعي ، و كذا اذا وكل الحاكم الشرعي المالك فيقبضه بالوكالة عنه ثم ينقله اليه . في صحة عزل الخمس بحيث يتعين في مال مخصوص اشكال . وعليه فاذا نقله الى بلد لعدم وجود المستحق فتلف بلا تفریط بشكل فراغ ذمة المالك . نعم اذا قبضه وكالة عن المستحق او عن الحاكم فرغت ذمته ، ولو نقله باذن موكله فتلف من غير تفریط لم يضمن .

۲- اذا كان له دين في ذمة المستحق ففي جواز احتسابه عليه من الخمس اشكال ، فالاحوط وجوبا الاستئذان من الحاكم الشرعي في الاحتساب المذكور .

نکند در جواز زخمی کردن و کشتن او دو وجه است بلکه دو قول است و اقوی عدم جواز می باشد (تا آنکه فرموده) بله برای امام و نائیش زخمی کردن و کشتن جایز است در صورتیکه بر گناه گناهکار مفسده‌ای مهمتر از زخمی کردن و کشتن مرتب شود و در این صورت ضمانی هم نمی باشد .

(کتاب مکاسب محرمه)

۳۴- مسأله ۳۹: جائزه‌های ظالم حلال است اگرچه بطور نامعلوم بدانیم که در مالش مال حرام وجود دارد و همینطور است آنچه در دست ظالم است که گرفتن و تملک و تصرف در آن جایز می باشد مگر با علم به غصبیت آن که اگر با علم بغصبیت گرفت و صاحبش را می شناسد باید بصاحبش رد کند و اگر صاحبش در بین عده معین و محدود گم باشد در صورت امکان از همه رضایت حاصل کند والا صاحبش را با قرعه معین نماید و اگر صاحبش بین افراد زیادی گم باشد از جانبش صدقه دهد و بنا بر احتیاط صدقه با اذن حاکم شرع باشد .^۲

۱- اذا لم تکف المراتب المذكورة فی ردع الفاعل فقی جواز- الانتقال الی الجرح والقتل وجهان، بل قولان اقواهما العدم، وكذا اذا توقف علی كسر عضو من ید او رجل او غیرهما، او اعباءة عضو كشلل او اعوجاج او نحوهما، فان الاقوی عدم جواز ذلك، واذا ادی الضرب الی ذلك - خطأ او عمدا- فالاقوی ضمان الامر والناهی لذلك، فتجرى علیه احكام الجنایة العمدیة، ان كان عمدا، والخطیة ان كان خطأ. نعم یجوز للامام ونائبه ذلك اذا كان یترتب علی معصیة الفاعل مفسدة اهم من جرحه او قتله، وحينئذ لاضمان علیه .

۲- جوائز الظالم حلال، وان علم اجمالا ان فی ماله حرام، وكذا كل ما كان فی یده یجوز اخذه منه و تملكه والتصرف فیہ باذنه، الا ان یعلم انه غصب، فلو اخذ منه - حينئذ - وجب رده الی مالکة، ان عرف بعینه فان جهل و تردد بین جماعة محضرة، فان امکن استرضاءهم وجب بقیه پاورقی در صفحه بعد —

۳۵- مسأله ۴۱: معامله بلیط های بخت آزمائی جایز نیست (تا آنکه فرموده) و بهر تقدیر اگر به کسی با قرعه مالی داده شد و آن مؤسسه که متصدی این برنامه هست، شرکت خصوصی نباشد مال مزبور مجهول المالك است و برای اصلاح آن باید به حاکم شرع مراجعه کرد^۱.

(باب شروط متعاقذین)

۳۶- مسأله ۲۷: حاکم شرع بر طفل ولایت دارد، در صورت فقدان پدر وجد و وصی یکی از آن دو و اگر رجوع بحاکم شرع متعذر بود عدول مؤمنین ولایت دارند لکن احتیاط آنستکه اکتفا کنند به صورتیکه باترک تصرف ضرر به طفل بخورد مثل اینکه خوف تلف مال او باشد که برای جلوگیری از تلف آنرا بفروش برسانند الخ^۲.

بقیه پاورقی صفحه قبل:

والا رجع فی تعیین مالکة الی القرعة، وان تردد بین جماعة غیر محصورة تصدق به عن مالکة، مع الاذن من الحاکم الشرعی علی الاحوط، ان کان مایوسا عن معرفته، والواجب الفحص عنه وایصاله الیه.

۱- لایجوز بیع اوراق البانصیب، فاذا کان الاعطاء بقصد البدلیة عن المائه المحتملہ فالعاملہ باطلہ، واما اذا کان الاعطاء مجانا و بقصد الاشتراک فی مشروع خیری فلا بأس به، وعلی کلا التقدیرین فالمال المعطى لمن اصابت القرعة باسمه اذا کان المتصدی لها شركة غیر اهلیه من المال المجہول مالکة، ولابد من مراجعة الحاکم الشرعی لاصلاحه.

۲- تكون الولاية علی الطفل للحاکم الشرعی، مع فقد الاب والجد والوصی لاحدهما، و مع تعذر الرجوع الی الحاکم فالولاية لعدول المؤمنین لکن الاحوط الاقتصار علی صورة لزوم الضرر فی ترک التصرف، کمالو خیف علی ماله التلف - مثلا - فیبیعه العادل لثلا یتلف، ولا یعتبر - حیثئذ - ان یتصرف فیہ غبطة وفائدة، بل لو تعذر وجود العادل - حیثئذ - لم یبعد جواز ذلك لسائر المؤمنین، ولواتفق احتیاج المکلف الی دخول دار ایتام والجلوس علی فراشهم.

(باب شرائط عوضین)

مسأله ۱۳ (در بیع وقف) در جائیکه فروش وقف جایز شد اگر موقوفه نیاز به متولی نداشته باشد مثل وقف بر افراد معین، حاجتی به اجازه غیر نیست والا اگر متولی معینی داشته باشد لازم است فروش با اذن او باشد و اگر متولی معینی ندارد احتیاطاً آنستکه فروش با مراجعه و اذن حاکم شرع باشد ۱.

۳۸- مسأله ۱۵: فروش زمینهایی که بدست مسلمین بنحو عنوة فتح شده و در هنگام فتح آباد بوده است، جایز نیست و ملک عموم مسلمین اعم از موجودین و نسلهای آینده می باشد و فرقی نیست بین اینکه در آنها برای کسیکه بنای فروش دارد آثار ملکیت از قبیل ساختمان و درخت و غیر اینها باشد یا نباشد بلکه ظاهراً تصرف در این قبیل زمینها بدون حکم حاکم شرع جایز نباشد ۲.

۱- اذا جاز بیع الوقف، فان كان من الاوقاف غیر المحتاجة الى المتولی كالوقف علی الاشخاص المعینین لم تحتج الى اجازة غیرهم، والا فان كان له متول خاص فاللازم مراجعته، ویكون البیع باذنه، والا فلاحوط مراجعة الحاکم الشرعی، والاستئذان منه فی البیع، كما ان الاحوط ان یشتری بضمنه ملكا، ویوقف علی النهج الذی كان علیه الوقف الاول، نعم لو خرب بعض الوقف جاز بیع ذلك البعض و صرف.

۲- لایجوز بیع الارض الخراجیه. وهی: الارض المفتوحة عنوه العامره حین الفتح، فانها ملك للمسلمین من وجد و من یوجد، ولا فرق بین ان تكون فیها آثار مملوکه للبائع من بناء او شجر او غیرهما، و ان لا تكون بل الظاهر عدم جواز التصرف فیها الا باذن الحاکم الشرعی الا ان تكون تحت سلطه السلطان المدعی للخلافه العامه فیکفی الاستئذان منه، بل فی کفایه الاستئذان من الحاکم الشرعی - حیثئذ - اشکال، ولو ماتت الارض بقیه پاورقی در صفحه بعد —

(باب خیار شرط)

۳۵- مسأله ۱۴: اگر مشتری غایب و یا دیوانه و نحو اینها باشد بطوریکه بایع نمی‌تواند پول را در اختیار او قرار دهد ظاهر اینستکه در صحت فسخ کفایت می‌کند پول را در اختیار ولیش بگذارد اگرچه ولی حاکم شرع یا وکیل او باشد پس وقتی پول را در اختیار ولی قرار داد فسخ جایز است. ۲.

(باب ربا)

۴۰- مسأله ۱۵: چون اسکناسهای رائج پیمانهای و کشیمنی نیستند لذا خرید و فروش آنها بهم جنس خود با زیاده ربا نمی‌شود و اشکال ندارد (تاآنکه فرموده) و اما آنچه در زمان ما متعارف شده که سفته (دوستانه) بکسی می‌دهند بدون اینکه مبلغ ذکر شده در آن در ذمه سفته

— بقیه پاورقی صفحه قبل:

العامره — حین الفتح — فلا یبعد انها تملک بالاحیاء. اما الارض المیتة فی زمان الفتح فهی ملک للامام علیه السلام، و اذا احیایا احد ملکها بالاحیاء مسلما کان المحیی او کافرا، ولیس علیه دفع العوض، و اذا ترکها حتی ماتت فهی علی ملکه، لکنه اذا ترک زرعها واهملها ولم ینتفع بها بوجه جاز لغيره زرعها، و هو احق بهامنه وان کان الاحوط استحبابا عدم زرعها بلا اذن منه اذا عرف مالکها، الا اذا کان المالك قد اعرض عنها، و اذا احیایا السلطان المدعی للخلافه علی ان تكون للمسلمین لحقها حکم — الارض الخراجیة.

۱- اذا تعذر تمکین المشتري من الثمن لغيره، او جنون، او نحوهما مما يرجع الی قصور فيه فالظاهر انه یکفی فی صحه الفسخ تمکین ولیه، ولو کان الحاکم الشرعی او وکیله، فاذا احضر کذلک — جاز له الفسخ.

دهنده باشد و گیرنده سفته مزبور را به شخص ثالث به کمتر از مبلغ ذکر شده در آن می‌فروشد ظاهراً جایز نباشد بلکه مانعی ندارد که چنین سفته‌ای را در مصارف غیر خصوصی بکار برند باینکه آنرا وسیله گرفتن مال مجهول‌المالک قرار دهند. سپس آن مال را با مراجعه به حاکم شرع اصلاح نمایند^۱.

(باب مساقات)

۴۱- مساله ۹: اگر مالک فوت کند معامله مساقات بهم می‌خورد و ورثه مالک بجای او قرار می‌گیرند و اگر کسیکه تربیت و آبادان درختها به او واگذار شده بمیرد چنانچه در عقد شرط نکرده باشند که خودشان آنها را تربیت کند ورثه او بجایش عمل می‌کنند و اگر انجام ندهند اجیرهم بگیرند حاکم شرع از مال میت اجیر می‌گیرد و حاصل را بین مالک و ورثه تقسیم می‌کند و اگر قرار داد کرده‌اند که خود او درختها را تربیت کند با فوتش معامله فسخ می‌شود^۲.

۱- الاوراق النقدية لمالم تكن من المكيل والموزون لايجری فيها الربا فيجوز التفاضل في البيع بها لكن اذا لم تكن المعاملة شخصية لايد في صحة المعاملة من امتياز الثمن من المثلثن كبيع الدينار العراقي في- الذمة بالدينار الكويتي او بالريال الايراني مثلا ولايجوز بيع الدينار العراقي بمثله في الذمة نعم ان تنزيل الاوراق لابس به، واما مايتعارف في زماننا من اعطاء سند بمبلغ من الاوراق النقدية من دون ان يكون في ذمته شيء فياخذه آخر فينزله عند شخص ثالث باقل منه فالظاهر عدم جواز ذلك نعم لابس به في المصارف غير الاهلية يجعل ذلك وسيله الى اخذ مجهول المالک والتصرف فيه بعد اصلاحه بمراجعته الحاکم الشرعي .

۲- اذا مات المالک قام وارثه مقامه ولا تتفسخ المساقاة واذا مات العامل قام وارثه مقامه ان لم توءخذ المباشرة في العمل قيذا فان لم يقم الوارث بالعمل ولا استاجر من يقوم به فللحاکم الشرعي ان يستاجر من مال الميت من يقوم بالعمل و يقسم الحاصل بين المالک والوارث واما اذا اخذت للمباشرة في العمل قيذا انفسخت المعاملة .

(باب شرکت)

۴۲- مسأله ۵: جایز نیست شریک بدون اذن شریکش در مال مشترک تصرف کند (تا آنکه فرماید) و اگر تصرف نکردن موجب نقص مال می شود مثل اینکه مال مورد شرکت غذا و طعام باشد و یکی از شرکاء اجازه تصرف ندهد دیگری رجوع به حاکم شرع می کند تا حاکم اذن تصرف دهد و جلو ضرر را بگیرد و همینطور است اگر دونفر در خانهای شریک باشند و برای هم زحمت فراهم کنند و یکی از آنان از اذن در همه تصرفات امتناع کند بطوریکه منجر به ضرر شود در این صورت نیز بحاکم شرع رجوع می شود تا به حسب نظرش اذن در تصرف اصلاح بدهد.

(باب لقطه "مالی که پیدا شده و می شود")

۴۳- مسأله ۶: اگر کسی تبرعا مخارج انسان پیدا شده ای را بدهد فیها والا اگر خودش مال دارد پس از مراجعه و اذن حاکم شرع یا قائم مقامش مال خودش را مصرف خودش کنند و اگر مال ندارد کسیکه او را پیدا کرده خرجش را بدهد و بحاکم شرع مراجعه کند مگر اینکه کسی تبرعا

۱- لایحوز لاحد الشریکین التصرف فی العین المشترکه بدون اذن شریکه و اذا اذن له فی نوع من التصرف لم یجز التعدی الی نوع آخر نعم اذا کان الاشتراک فی امر تابع مثل البئر والطریق غیر النافذ والدهلز و نحوها مما کان الانتفاع به مبنیا عرفا علی عدم الاستئذان جاز التصرف وان لم یاذن لشریک، و اذا کان ترک التصرف موجبا لنقص العین کمالو کانا مشترکین فی طعام فاذا لم یاذن الشریک رجع الی الحاکم الشرعی لیاذن فی اکلہ او بیعہ او نحوهما لیسلمہ من الضرر. وکذا اذا کان شریکین فی دار فتعاسرا و امتنع احدهما من الاذن فی جمیع التصرفات بحیث ادی ذلک الی الضرر فیرجع الی الحاکم الشرعی لیاذن فی التصرف الاصلح حسب نظره.

مخارج انجام شده را بپردازد که دیگر بحاکم رجوع نمی‌شود^۱.

۴۴- مساله ۸: اگر حیوانی در خشکیها و کوهها و نیزارها و یا بیابانها و امثال آن از جاهای خالی از سکنه پیدا شود و حیوانی باشد که بتواند خودش را از درندگان حفظ کند بخاطر بزرگی جثه و دوندگی و نیرو مثل شتر و اسب و گاو میش و گاو نر و نحوانیها، گرفتن آن جایز نیست (تا آنکه) و اگر کسی چنین حیوانی را گرفت گناه کار و ضامن است مگر اینکه حیوان را بصاحبش برگرداند و اگر از شناسائی صاحبش مأیوس شد با اذن حاکم شرع^۲ از طرف او صدقه دهد الخ.

۴۵- مساله ۲۲: اگر پیدا شده از چیزهایی باشد که نمی‌ماند مثل

۱- اللقیطان وجد متبرع بنفقته انفق علیه والا فان كان له مال انفق علیه منه بعد الاستئذان من الحاکم الشرعی او من یقوم مقامه والا انفق الملتقط من ماله علیه ورجع بها علیه ان لم یکن قد تبرع بها والالم بروجع .

۲- اذا وجد حیوان فی غیر العمران کالبراری والجبال والاجام والفلوات ونحوها من المواضع الخالیة من السكان فان كان الحيوان یحفظ نفسه و یمتنع عن السباع لکبر جثته او سرعة عدوه او قوته کالبعیر والفرس والجاموس والثور و نحوها لم یجز اخذه سواء اکان فی کلاء وماء لم لم یکن فیهما اذا کان صحیحا یقوی علی السعی الیهما ، فان اخذه الواجد حینئذ کان آثما وضامنا له وتجب علیه نفقته ولا یرجع بها علی المالك ، و اذا استوفی شیئا من نمائه کلبنه وصوفه کان علیه مثله او قیمته و اذا ركبہ او حملہ کان علیه اجرته ولا یرا من ضمانه الا بدفعه الی مالکة . نعم اذا تیس من الوصول الیه ومعرفته تصدق به عنه باذن الحاکم الشرعی وان کان الحيوان لا یقوی علی الامتناع من السباع جاز له اخذه کالشاه واطفال الابل والبقر والخیل والحمیر ونحوها فان اخذه عرفه فی موضع الالتقاط والاحوط ان یرفہ فی ماحول موضع الالتقاط ایضا فان لم یرف المالك جاز له تملکها والتصرف فیها بالاکل والبیع والمشهور انه یضمنها حینئذ بقیمتها لکن الظاهر ان الضمان مشروط بمطالبة المالك فاذا جاء صاحبها و طالبها وجب علیه دفع القیمه ، و جاز له ایضا ابقاؤها عنده الی ان یرف صاحبها ولا ضمان علیه حینئذ .

سبزیجات و میوه‌ها، گوشت و امثال آن جایز است پیدا کنند آنها را برای صاحبش بدمه بگیرد و می‌تواند بفروشد و پول آنرا برای صاحبش حفظ کند و احتیاط آنستکه با اذن حاکم شرع باشد ۱.

۴۶- مسأله ۳۲: مشهور اینستکه پیدا کننده چیزی می‌تواند آنچیزی را تحویل حاکم شرع دهد و وجوب تعریف کردن از او ساقط شود ولی در این مطلب اشکال است کما اینکه درجواز گرفتن حاکم شرع پیدا شده‌را یا وجوب قبول آن اشکال است ۲.

۴۷- مسأله ۴۰: اگر عبا یا کفش کسی با عبا یا کفش شخص دیگری عوض شود و بدانند کسی که آنها را عوض کرده عمدی نبوده است می‌تواند عبا و کفش او را بجای عبا و کفش خودش بردارد و در این فرض اگر قیمت آنها بیشتر از مال خودش باشد اضافه قیمت را در صورت عدم دست‌رسی به صاحبش از طرف او صدقه دهد و اگر نمی‌داند که عمدی بوده چنانچه بداند صاحب آنها راضی بتصرف در آنها هست می‌تواند در آنها تصرف کند و اگر علم به رضایت او ندارد عبا و کفش پیدا شده حکم مجهول‌المالک را دارد و باید صاحبش را شناسائی کند و اگر مأیوس شد درجواز برداشتن آنها بجای عبا و کفش خودش اشکال است و احتیاط اینستکه آنها را با اذن

۱- اذا كانت اللقطة مما لا تبقى كالخضر والفواكه واللحم ونحوها جاز ان يقومها الملتقط على نفسه و يتصرف فيها هاشاء من اكل ونحوه و يبقى الثمن في ذمته للمالك كما يجوز له ايضا بيعها على غيره و يحفظ ثمنها للمالك والاحوط ان يكون بيعها على غيره باذن الحاكم الشرعي ولا يسقط التعريف عنه على الاحوط بل يحفظ صفاتها و يعرف بها سنة فان وجد صاحبها دفع اليه الثمن الذي باعها به او القيمة الي في ذمته والا لم يبعد جريان التخيير المتقدم .

۲- المشهور جواز دفع الملتقط اللقطة الى الحاكم فيسقط وجوب التعريف عن الملتقط و فيه اشكال وكذا الاشكال في جواز اخذ الحاكم لها او وجوب قبولها .

حاکم شرع صدقه دهد و احتیاط بیشتر اینکه آنها را بجای مال خودش بردارد و پس از آن از طرف صاحب صدقه دهد و همه این کارها باذن حاکم شرع باشد^۱.

باب غصب

کسیکه مالش غصب شده می تواند بزور هم که شده آنها را از غاصب بگیرد (تا آنکه فرموده) و اگر مال غاصب بدست کسیکه غصب شده بیفتد می تواند آنها عوض مالش بردارد و نیاز به اذن حاکم شرع نیست (تا آنکه فرموده) و اگر قیمت مال غاصب بیشتر از مال خودش باشد به اندازه مالش از آن بردارد و بعید نیست که بتواند همه را بفروشد و به اندازه طلبش از پول آن بردارد و احتیاط اینستکه فروش با اجازه حاکم شرع باشد و بقیه پول را بدهد بغاصب^۲.

۱- اذا تبدلت عباءة الانسان بعباءة غيره او حداؤه بحذاء غيره فان علم ان الذي بدله قد تعمد ذلك جاز له اخذ البدل من باب اللقاصه، فان كانت قيمته اكثر من مال الاخر تصدق بالزائد ان لم يمكن ايصاله الى المالك، وان لم يعلم انه قد تعمد ذلك فان علم رضاه بالتصرف جاز له التصرف فيه والاجرى عليه حكم مجهول المالك فيفحص عن المالك فان يئس منه ففي جواز اخذه وفاء عما اخذه اشكال والاحوط التصديق به باذن الحاكم الشرعي واحوط منه اخذه وفاء ثم التصديق به عن صاحبه كل ذلك باذن الحاكم الشرعي.

۱- يجوز لمالك العين المغصوبة انتزاعها من الغاصب ولو قهرا واذا انحصر استنقاذ الحق بمراجعة الحاكم الجائر جاز ذلك ولا يجوز له مطالبه الغاصب بما صرفه في سبيل اخذ الحق وكذا اذا كان له دين على آخر و امتنع من ادائه و صرف مالا في سبيل تحصيله فانه لا يجوز له ان ياخذه من المدين الا اذا اشترط عليه ذلك في ضمن معاملة لازمة، واذا وقع في يده مال الغاصب جاز اخذه مقاصه ولا يتوقف على اذن الحاكم الشرعي، كما لا يتوقف ذلك على تعذر الاستيفاء بواسطة الحاكم الشرعي،
بقیه پاورقی در صفحه بعد —

باب احیاء موات

۴۸- مساله ۳: زمینهای موات بالعرض چند قسم می باشند (ناآنکه فرموده است) قسم دوم آنستکه صاحبش نامعلوم باشد که در این فرض دو وجه است اول اینکه هرکس مایل بود می تواند آنرا آباد کند دوم آنکه آباد کردن آن جایز نباشد، مشهور وجه اول است و لکن احتیاط آنستکه درصدد شناسائی صاحبش برآید و پس از ناامید شدن از شناسائی او با ملک مزبور معامله مجهول المالک کند بهاینکه یا آنرا از حاکم شرع یا وکیلش بخرند و او پول آنرا مصرف فقرا کند یا از او بمال الاجاره معینی ملک را اجاره کنند^۱.

بقیه پاورقی صفحه قبل:

بین ان یكون مال الغاصب من جنس المغصوب و غیره کما لافرق بین ان یكون ودیعه عنده و غیره و اذا كان مال الغاصب اکثر قیمه من ماله اخذ منه حصه تساوی ماله و كان بها استیفاء حقه و لا یبعد جواز بیعها اجمع و استیفاء دینه من الثمن و الاحوط ان یكون ذلك باجازه الحاکم الشرعی و الباقی من الثمن یرده الی الغاصب، ولو كان المغصوب منه قد استحلّف الغاصب فحلف علی عدم الغصب لم تجز المقاصه منه.

۱- الموات بالعارض علی اقسام:

الاول - ما لیکون له مالک و ذلك کالارضی الدارسة المتروکة و القرى و البلاد الخریة و القنوات الطامسة التي کانت للامم الماضیه الذین لم یبق منهم احد بل و لا اسم و لا رسم او انها تنسب الی طائفة لم یعرف عنهم سوی الاسم.

الثانی - ما یكون له مالک مجهول و لم یعرف شخصه.

الثالث - ما یكون له مالک معلوم.

اما القسم الاول فحاله حال الموات بالاصل و لا یجری علیه حکم مجهول المالک.

و اما القسم الثانی ففی جواز احیائه و القیام بعمارته و عدمه و جهان

بقیه پاورقی در صفحه بعد —

۵۰- مساله ۵: زمینهای موقوفه که مخروبه می شود بر چند قسمند (تا آنکه فرموده) قسم سوم زمینهایی هستند که وقف بودنشان برای جهتی از جهات معلوم است و لکن معلوم نیست که آیا برای خصوص مسجد وقف شده یا برای مدرسه یا برای مشهد، یا مقبره و یا غیر اینها، مشهور جواز آباد کردن این قبیل زمینها است و لکن جواز خالی از اشکال نیست و احتیاط اینستکه برای کشت و زرع و آباد کردن آنها بحاکم شرع و یا وکیلش مراجعه و اجرة المثل آنرا باو بپردازند و یا خودشان بمصرف کارهای خیر برسانند و می توانند چنین زمینهایی را از حاکم شرع خریداری و یا بمال الاجاره معینی اجاره کنند^۱.

۵۱- مساله ۵: قسم ششم زمینهایی هستند که وقفیت آنها از طرف مالکشان اجمالا معلوم است ولی معلوم نیست که آیا برای مدرسه معینی وقف کرده یا برای فرزندان و راه شرعی برای اثبات هیچیک از آنها نباشد، که در این فرض بر کسیکه بنای آباد کردن آنها را دارد اجرة المثل واجب است و باید با اجازه فرزندان واقف اجرة المثل را بمصرف جهت معین شده برساند کما اینکه واجب است از فرزندان و متولی اگر داشته باشد، برای آن جهت، اذن بگیرد و اگر متولی نباشد از حاکم شرع یا

بقیه پاورقی صفحه قبل:

المشهور هو الاول و لکن الاحوط فيه الفحص عن صاحبه و بعد الیاس عنه یعامل معه معامله مجهول المالك فاما ان یشتري عينه من الحاكم الشرعی او وکیله المادون و یصرف ثمنه علی الفقراء و اما ان یستاجر منه باجره معینه.

- ۱- ما علم انها وقف علی جهة من الجهات و لکن تلك الجهة غیر معلومة انها مسجد او مدرسه او مشهد او مقبره او غیر ذلك.
- ۲- ما علم انها وقف علی اشخاص و لکنهم غیر معلومین باشخاصهم و اعیانهم کما اذا علم ان مالکها وقفها علی ذریته مع العلم بوجودهم فعلا.
- ۳- ما علم انها وقف علی جهة معینه او اشخاص معلومین باعیانهم

وکیلش اذن بگیرد ۱.

۵۲- مسأله ۲۱: جایز است همسایه شاخه‌های درخت همسایه‌اش را که در ملکش آویخته شده برگرداند و اگر دشوار و متعذر بود می‌تواند آنها را با اجازه صاحبش قطع کند و اگر اجازه نداد حاکم شرع اجبارش کند ۱.

۵۳- باب مسأله ۲۷ کسیکه زمین مواتی را سنگ‌چین می‌کند لازم است دنبال آن مشغول آباد کردنش بشود و اگر اهمال کرد و آباد نکرد و مدتی طول کشید پس در جواز آبادکردن دیگری بدون اذن او اشکال

۱- ما علم اجمالا بان مالکها قد وقفها ولكن لا یدری انه وقفها علی مدرسه المعینه او علی ذریته المعلومین باعیانهم ولم یکن طریق شرعی لاثبات وقفها علی احد الامرین .
اما القسم الاول والثانی فالظاهر انه لاشکال فی جواز احیائهما لکل احد و یملکهما المحیی فحالهما من هذه الناحیه حال سائر الاراضی الموات .

و اما القسم الثالث فالمشهور جواز احیائه ولكنه لا یخاو من اشکال فالاحوط لمن یقوم باحیائه و عمارته بزرع او نحوه ان یراجع الحاکم- الشرعی او وکیله و یدفع اجرة مثله الیه او بصرفها فی وجوه البر وله ان یشتریه منه او یشتره معینه و كذلك الحال فی القسم الرابع .
و اما القسم الخامس فیحجب علی من احیاه و عمره اجره مثله و یمصرفها فی الجبهه المعینه اذا کان الوقف علیها و یدفعها الی الموقوف علیهم المعینین اذا کان الوقف علیهم و یجب ان یتصرف باجازه المتولی او الموقوف علیهم .

و اما السادس فیحجب علی من یقوم بعمارته و احیائه اجره مثله و صرفها فی الجبهه المعینه باجازه من الذریه كما انه یجب علیه ان یتاذن منهم و من المتولی لتلك الجبهه ان کان والا فمن الحاکم الشرعی او وکیله .
۲- یجوز للجار عطف اغصان شجر جاره عن ملکه اذا تدلت علیه فان تعذر عطفها قطعها باذن مالکها فان امتنع اجبره لحاکم الشرعی وراکب الدابه اولی بها من قابض لجامها و مالک الاسفل اولی بالغرفه المتوح بها الی الجار من الجار مع التنازع والیمن و عدم البینه .

است و احتیاط اینستکه اگر حاکم شرع بسطید دارد و حکمش عملی میشود موضوع را نزد او و یا وکیلش ببرند تا سنگچین کننده را وادار کند به آباد کردن و یا دست از زمین برداشتن. الخ^۱.

باب مشترکات

۵۳- مساله ۲۸ می فرماید اگر کسی مشغول احیاء معدنی شد و پس از شروع معدن را رها کرد و تعطیلش نمود حاکم شرع یا وکیلش او را وادار می کند که یا روی آن کار کند و یا دست بردارد و اگر عذرا آورد مهلتش می دهد تا عذرش برطرف شود پس از آن بیکی از دو امر فوق وادارش می کند^۲.

باب حجر

۵۴- باب حجر ص ۱۹۰: پدر و جد بر مال طفل و مجنون و سفیه ولایت دارند، اگر مجنون و سفیه با حال جنون و سفه ببلوغ رسیده باشند و با نبودن پدر و جد وصی ولایت دارد اگر برای این امر وصی شده باشد

۱- اللزام علی الحجر ان یشغل بالعمارة والاحیاء عقیب التحجیر فلو اهل و ترک الاحیاء وطالت المدة فی جواز احیائه لغيره بدون اذنه اشکال فالاحوط ان یرفع امره الی الحاکم الشرعی مع بسط یده او وکیله فیلزم المحجر باحد امرین اما الاحیاء او رفع الید عنه نعم اذا ابدی عذرا مقبولا یمهل بمقدار زوال عذره فاذا اشتغل بعده بالتعمیر و نحو فهو والا بطل حقه و جاز لغيره احیاءه واما اذا لم یکن الحاکم فللظاهر سقوط حقه ایضا اذا اهل بمقدار بعد عرفا تعطیلا له والا حوط الاولی مراعاة حقه الی ثلاث سنین.

۱- اذا شرع فی احیاء معدن ثم اهمله وعطله، احیره الحاکم او وکیله علی اتمام العمل او رفع یده عنه. ولو ابدی عذرا اهمله الی ان یرول عذره ثم یلزمه علی احد الامرین.

و با نبود آنان حاکم شرع ولایت دارد و در خصوص سفیه و مجنون که پس از بلوغ سفیه و مجنون شده باشند فقط حاکم شرع ولایت دارد ۱ .

باب ضمان

۵۵- باب ضمان مسأله ۱۰ می فرماید اگر طلبکار (مضمون له) طلبی را که بدمه ضامن دارد با اجازه حاکم شرع بابت خمس و یا زکاة حساب کند و یا بحساب صدقه بگذارد در این فرض ظاهرا ضامن می تواند طلب را از بدهکار اصلی * (مضمون عنه) مطالبه کند و همینطور است اگر طلبکار فوت شود و ضامن وارث او باشد و بدهی را که برای او بدمه گرفته بود بارت ببرد (که در این صورت هم ضامن می تواند بدهی را از کسیکه ضامنش شده مطالبه نماید ۲) .

۵۶- و در همین باب مسأله ۱۶: اگر بدهی ثابت بر ذمه بدهکار خمس و زکاة باشد صحیح است که شخص برای حاکم شرع یا وکیلش ضامن او شود ۳.

۵۷- باب وکالت ص ۲۱۶: بر حاکم شرع است که از طرف سفهاء

۲- بالاداء .: الولایه فی مال الطفل والمجنون والسفیه اذا بلغا كذلك للاب والجد له فان فقدا فللوصی اذا كان وصیا فی ذلك فان فقد فللحاكم وفي مال السفیه والمجنون الذین عرض علیهما السفه ولجنون بعد البلوغ والمفلس للحاکم خاصه .

* کسیکه بدهکار بوده و ضامن ضمانتش را کرده است .

۲- اذا احتسب المضمون له ما علی ذمه الضامن خمسا او زکاة باجازه من الحاکم الشرعی ، او صدقه ، فالظاهر ان للظامن ان یطالب المضمون عنه بذلك ، وكذا الحال اذا اخذه منه ثم رده الیه بعنوان الهبه او نحوها ، و هكذا اذا مات المضمون له و ورث الضامن ما فی ذمته .

۳- اذا كان الدین الثابت علی ذمه المدین خمسا او زکاة صح ان یضمن عنه شخص للحاکم الشرعی او وکیله .

و بلهائ وکیل تعیین کند^۱.

۵۸- و در همین باب است که اگر وکیل، زنی را بعقد موکل خود در آورد بعد موکل، منکر وکالت شد قسم بخورد و پس از قسم باید وکیل که زنا عقد کرده نصف مهرش را بدهد و اگر موکل بدروغ انکار وکالت کرده باید زنا طلاق دهد و اگر طلاق نداد و زن می‌داند که او بدروغ منکر وکالت شده بحاکم شرع مراجعه کند تا حاکم مرد را وادار کند بنفقه دادن زن و اگر نداد او را طلاق دهد (حاکم شرع او را طلاق دهد^۲).

۵۹- در باب هبه می‌فرماید: در هبته قبول و تحویل گرفتن شرط است و پدر وجد ولایت دارند که از طرف صغیر و مجنون که وقت بلوغ مجنون بوده هبه را قبول و قبض نمایند و اما کسیکه بعد از بلوغ مجنون شده ولایت قبول و قبض هبماش بر عهده حاکم شرع است^۳.

باب وصیت

۶۰- در باب وصیت پس از تقسیم آن به تملیکیه و عهدیه می‌فرماید: اگر شخص امرش را متوجه فرد معینی کند او را وصی خود قرار داده و برایش ولایت تصرف جعل نموده، ولی اگر امرش را متوجه شخص معینی نکرد و قرینه و نشانی بر یقین کسی نباشد مثل اینکه بگوید وصیت

۱- وللحاکم التوکیل عن السفهاء والپله.

۲- ولو زوجه فانکر الموکال حلف وعلی الوکیل نصف المهر لها، وعلی الموکال ان کان کاذبا فی انکاره الزوجیه طلاقها ولو لم یفعل وقد علمت بکذبه رفعت امرها الی الحاکم لیطلقها بعد امر الزوج بالانفاق علیها و امتناعه.

۳- و یشرط فیها القبض ولا بد فیہ من اذن الواهب الا ان یتهبه ما فی یدہ فلا حاجة حیثئذ الی قبض جدید، وللاب والجد ولایة القبول والقبض عن الصغیر والمجنون اذا بلغ مجنونا. اما لو جن بعد البلوغ القبول والقبض عن الصغیر والمجنون اذا بلغ مجنونا. اما لو جن بعد- البلوغ فولایة القبول والقبض للحاکم.

می‌کنم که از جانبم حجتی و یا روزه‌ای انجام شود و برای آن وصی معین نکند در این فرض عمل بوصیت او از وظائف حاکم شرع می‌باشد^۲.

۶۱- مسأله ۱۳: جایز نیست حاکم شرع وصیت کند که پس از فوتش کسی بعنوان وصی او، ولایت بر طفل داشته باشد بلکه از فوت او ولایت بر طفل بحاکم شرع دیگری محول می‌شود^۳.

۶۲- مسأله ۱۴ اگر مالی را وصیت کرد برای اطفال و یکی از خویشان اطفال یا غیرهم و اختیارش را با شخصی غیر از پدر و جد و حاکم شرع قرار داد صحیح نیست بلکه با وجود پدر و جد اختیار با آنان می‌باشد والا بحاکم شرع است^۴.

۶۳- مسأله ۱۶: اگر شخصی را وصی قرار داد و گفت تو ولی و قیم اولاد صغیر و اولاد اولاد من هستی و ولایت او را بجهت خاصی مقید نکرد وصی می‌تواند در تمام شؤن مربوطه با اولاد او تصرف کند، از قبیل حفظ و تربیت آنان، حفظ مال و انفاق بر آنان، گرفتن طلبها و ادای بدهی آنان، پرداخت نفقات و ضمانات و غیرها ولی اگر ولایت او را مقید بجهت خاصی نمود و در جهات دیگر اذن نداد، بر ولی واجب است اکتفا بهمان مورد کند و در غیر آن دخالت نکند و مرجع در جهات دیگر حاکم

۲- فان وجه امره الی شخص معین فقد جعله وصیا عنه وجعل له ولاية التصرف، وان لم یوجه امره الی شخص معین ولم تکن قرینة علی التعیین كما اذا قال اوصیت بان یحج عنی او یصام عنی او نحو ذلک فلم یجعل له وصیا معینا کان تنفیذه من وظائف الحاکم الشرعی.

۳- لایجوز للحاکم الوصیة بالولاية علی الطفل بعد موته بل بعد موته یرجع الی حاکم غیره.

۴- لو اوصی للاطفال واحد من ارحامهم او غیرهم بمال وجعل امره الی غیر الاب والجد و غیر الحاکم لم یصح بل یکون للاب والجد مع وجود احدهما وللحاکم مع فقدهما.

شرع می باشد ۱.

۶۴- مساله ۱۳: (کتاب الوصیه) اگر بعد از مرگ موصی چیزی از ترکه تلف شود واجب است واجبات مالی از بقیه مال پرداخت شود اگرچه واجبات مالی باندازه تمام مال میت باشد، (تا آنکه) و اگر بعض وراثت از پرداخت بدهی میت خودداری کردند بدهی از بقیه ساقط نمی شود و بقیه باید همه بدهی را بدهند. پس اگر بقیه تمام بدهی را دادند و صورت دارد اول اینکه تمام دین را با اذن حاکم شرع داده باشند که در این فرض بآن وارثی که دین را نداده مراجعه می کنند، دوم اینکه بدون اذن حاکم پرداخته اند که در این صورت مراجعه باو مشکل است ۲.

۶۵- باب وصیت فصل مربوط به وصی مساله ۱: موصی می تواند شخصی را برای عمل بوصایایش تعیین کند که بها و وصی گفته می شود و اموری در او شرط شده است اول بنا بر مشهور باید بالغ باشد، بنابراین وصی قراردادن بچه بتنهایی اگر قصد موصی این باشد که او پیش از بلوغ

۱- اذا قال الموصی لشخص انت ولی و قیم علی اولادی القاصرین و اولاد ولدی ولم یقید الولاية بجهة بعینها جاز له التصرف فی جمیع - الشؤءون المتعلقة بهم من حفظ نفوسهم و تربیتهم و حفظ اموالهم و الانفاق علیهم و استیفاء دیونهم و وفاء ما علیهم من نفقات او ضمانات او غیر ذلك من الجهات، و اذا قید الولاية بجهة دون جهة و جب علی الولی الاقتصار علی محل الاذن دون غیره من الجهات و كان المرجع فی الجهات الاخری الحاکم الشرعی.

۲- اذا تلف من التركة شیء بعد موت الموصی و جب اجراء الواجبات المالية من الباقي وان استوعبه. و کذا اذا غصب بعض التركة، و اذا تمرد بعض الورثة عن وفاء الدین لم یسقط من الدین ما یلزم فی حصته بل یجب علی غیره وفاء الجمیع كما یجب علیه، ثم اذا وفی غیره تمام الدین فان كان باذن الحاکم الشرعی رجع علی المتمرد بالمقدار الذی یلزم فی حصته و اذا كان بغير اذن الحاکم الشرعی ففی رجوعه علیه بذلک المقدار اشکال.

بطور مستقل تصرف کند صحیح نیست ولی عدم صحت خالصی از اشکال نیست . بله احتیاط اینستکه تصرف بچه با اذن ولی یا حاکم شرع باشد و اظهر صحت وصیت است و جایز است بچه را با شخص کامل باهم وصی قرار دهد چه قصد کند که کامل تصرف نکند مگر بعد از بلوغ بچه یا قصد کند که شخص کامل قبل از بلوغ بچه تصرف کند لکن در صورت اول اگر تصرفات فوری لازم است مثل ادای دین و نظیر آن تولیت با حاکم شرع می باشد^۱ .

۶۶- مسأله ۷: اگر بچه‌ای را با بالغ وصی قرار داد و بچه قبل از بلوغ فوت کرد و یا با حال جنون بحد بلوغ رسید، پس در جواز بقاء وصایت بالغ بتنهائی، بین علما دو قول است احتیاط اینستکه بحاکم شرع رجوع کند تا دیگری را با و ضمیمه نماید^۲ .

۶۷- مسأله ۸: جایز است کسی دونفر یا بیشتر را باهم و یا هر یک را مستقلا وصی خود قرار دهد و اگر باول تصریح کرد هیچکدام بتنهائی نمی‌توانند تصرف کنند نه درهمه آنچه که مورد وصیت است و نه در بعضش و اگر یکی از آنان بعلتی مثل مردن و نظیر آن از وصایت افتاد حاکم شرع

۱- یجوز للموصی ان یعین شخصا لتنفیذ وصایاه و یقال له الوصی و یشرط فیہ امور .

(الاول): البلوغ علی المشهور، فلا تصح الوصایة الی الصبی منفردا اذا اراد منه التصرف فی حال صباه مستقلا ولكنه لا یخلو عن اشکال نعم الاحوط ان یکون تصرفه باذن الولی او الحاکم الشرعی اما لو اراد ان یکون تصرفه بعد البلوغ او مع اذن الولی . فالأظهر صحة الوصیة و تجوز الوصایة الیه منضما الی الکامل سواء اراد ان لا یتصرف الکامل الا بعد بلوغ الصبی ام اراد ان یتصرف منفردا قبل بلوغ الصبی لکن فی الصورة الاولى اذا کان علیه تصرفات فوریة کوفاء دین و نحوه یتولی ذلک الحاکم الشرعی .

۲- اذا اوصی الی الصبی والبالغ فمات الصبی قبل بلوغه اوبلغ مجنونا ففي جواز انفراد البالغ بالوصیة قولان احوطهما الرجوع الی الحاکم الشرعی فیضم الیه آخر .

دیگری را ضمیمه آنکه مانده است می‌کند (تا آنکه می‌فرماید) و اگر دونفر را بطور مطلق وصی قرار داد و تصریح باینکه باهم و یا هریک بتنهائی عمل کنند نکرد باید با همدیگر عمل کنند مگر اینکه نشانه‌ای بر تنهائی و انفراد باشد مثل اینکه بگوید وصی من فلان و فلانکس هستند و اگر آنان مردند فلانی باشد که در این فرض اگر یکی از آنان مرد آنکه مانده است در وصایت استقلال دارد و نیاز به تعیین دیگری نیست و همینطور است در ولایت فقیه^۱.

۶۸- مسأله ۱۱: اگر کسی دونفر وصی برای خود معین کرد و آنان بواسطه اختلاف نظر حاضر نشدند با یکدیگر بوصیت عمل کنند و برای یک نفرشان مانعی از هم‌کاری و انضمام با دیگری نباشد حاکم شرع او را وادار به همکاری می‌کند که با یکدیگر بوصیت عمل کنند و اگر برای هیچکدام مانعی نیست هردو را وادار می‌کند که با یکدیگر بوصیت عمل کنند و اگر برای هردو مانع هست حاکم شرع با یکی از آنان همراه می‌شود و باهم بوصیت عمل می‌کنند و دخالت وصی دیگر را امضاء نمی‌کند^۲.

۶۹- مسأله ۱۲: اگر گفت بفلان و فلان، وصیت کردم و فلان

۲- يجوز جعل الوصاية الى اثنين او اكثر على نحو الانضمام وعلى نحو الاستقلال فان نص على الاول فليس لاحدهما الاستقلال بالتصرف لافى جميع ما اوصى به لافى بعضه، واذا عرض لاحدهما ما يوجب سقوطه عن الوصاية من موت ونحوه ضم الحاكم آخر الى الاخر. و اذا اطلق الوصاية اليهما ولم ينص على الانضمام والاستقلال جرى حكم الانضمام الا اذا كانت قرينة على الانفراد كما اذا قال: وصى فلان و فلان فاذا ماتا كان الوصى فلانا فانه اذا مات احدهما استقل الباقي ولم يحتج الى ان يضم اليه آخر، وكذا الحكم في ولاية الفقيه.

۲- اذا اوصى الى اثنين بشرط الانضمام فتشاحا لاختلاف نظرهما فان لم يكن مانع لاحدهما بعينه من الانضمام الى الاخر اجبره الحاكم على ذلك وان لم يكن مانع لكل منهما من الانضمام اجبرهما عليه وان كان لكل منهما مانع انضم الحاكم الى احدهما و نفذ تصرفه دون الاخر.

شخص را وصی خود قرار دادم، اگر بتحصیل علم ادامه دهد، این وصیت صحیح است و شخص مورد نظر مادامی که بتحصیل علم ادامه می‌دهد بوصایت باقی است اما اگر ترک تحصیل نمود وصایتش باطل می‌شود و متولی عملی کردن وصیت حاکم شرع می‌شود^۱.

۶۰- مسأله ۱۳: اگر وصی از عمل کردن بوصیت عاجز شد حاکم شرع دیگری را کمک او قرار می‌دهد و اگر از وصی خیانت ظاهر شد شخص امینی را ضمیمه او قرار می‌دهد تا مانع خیانتش شود و اگر ضمیمه ممکن نشد حاکم شرع وصی را عزل و دیگری را بجای او نصب می‌کند^۲.

۷۰- مسأله ۱۴: اگر وصی قبل از آنکه بتمام وصیتنامه عمل شود، بمیرد حاکم شرع وصی دیگری تعیین می‌کند تا بتمام وصیتنامه عمل کند و همینطور است اگر وصی قبل از وصیت‌کننده بمیرد ولی او نفهمد یا بفهمد که وصیتش فوت شده و در عین حال وصی دیگری تعیین نکند و دلیلی هم نباشد که از اصل وصیتش برگشته است^۳.

۷۲- مسأله ۱۷: اگر گفت تو وصی من هستی و معلوم نکرد که درجه کارهائی وصایت دارد و مقصودش معلوم نشد که آیا وصایت در تجهیز و صرف ثلث مال او بوده است یا در کارهای دیگر، چنین وصیتی لغو و بی‌ارزش است مگر اینکه عادت و تعارف باشد که مراد او را تعیین‌کند

۱- اذا قال اوصیت بكذا و كذا و جعلت الوصی فلانا ان استمر علی طلب العلم مثلا، صح و كان فلان وصیا اذا استمر علی طلب العلم فان انصرف عنه بطلت وصایته و تولی تنفيذ وصيته الحاکم الشرعی .
 ۲- اذا عجز الوصی عن تنفيذ الوصیة ضم الیه الحاکم من یساعده و اذا ظهرت منه الخیانة ضم الیه امینا یمنعه عن الخیانة فان لم یمكن ذلك عزله و نصب غیره .

۳- اذا مات الوصی قبل تنجیز تمام ما اوصی الیه به نصب الحاکم الشرعی وصیا لتنفیذه و كذا اذا مات فی حیاة الموصی ولم یعلم بذلك او علم ولم ینصب غیره ولم یكن ما یدل علی عدوله عن اصل الوصیة .

مثل اینکه متعارف بیشتر مردم شهرهای عراق اینستکه وصی در برداشت ثلث وصایت دارد که آنرا در مصالح مربوطه به موصی و پرداخت حقوق واجبه او نماید و طلبهایش را بگیرد و امانات مردم را رد کند و سرمایه میت را وصول کند بله در شمول چنین وصیتی برای قیام شدن بر بجهای صغیر او اشکال است و احتیاط اینستکه بدون مراجعه بحاکم شرع متصدی امور اولاد قاصر او نشود و حاکم شرع هم بدون اذن او دیگری را نصب نکند . ۱

۷۳- مسأله ۲۰: اگر وصایت وصی بخاطر فوت شرائط آن باطل شد حاکم شرع بجای او وصی دیگری تعیین می کند یا خودش متولی تصرفات می شود و همینطور است اگر وصیت کرد و لکن وصی برای خود معین نکرد . ۲

۷۴- مسأله ۲۲: کسی که وصیت می کند می تواند شخصی را ناظر بر وصیتش قرار دهد که کار او را زیر نظر بگیرد و بدون اطلاع کاری نکند (تا آنکه) و اگر ناظر بمیرد، بر وصی لازم است بحاکم شرع رجوع کند . ۳

۱- اذا قال انت وصی ولم یعیّن شیئا ولم یعرف المراد منه وانه تجهیزه او صرف ثلثه او شوءن اخرى كان لغوا الا اذا كان تعارف یكون قرینة علی تعیین المراد كما یتعارف فی كثير من بلدان العراق انه وصی فی اخراج الثلث و صرفه فی مصلحة الموصی و اداء الحقوق التي علیه و اخذ الحقوق الی له ورد الامانات والبضائع الی اهلها و اخذها، نعم فی شموله للقیومة علی القاصرين من اولاده اشکال و الاحوط ان لا یتصدی لامورهم الا بعد مراجعه الحاکم الشرعی و عدم نصب الحاکم الشرعی غیره الا باذن منه .

۲- اذا بطلت وصایة الوصی لغوات شرطها نصب الحاکم الشرعی وصیا مکانه او تولی الصرّف بنفسه و کذا اذا اوصی ولم یعیّن وصیا اصلا .
 ۳- یجوز للموصی ان یجعل ناظرا علی الوصی مشرفا و مطلعاعلی عمله بحيث لا یجوز للوصی ان یعمل بالوصیة الا باطلاع الناظر و اشرافه علیه اذا مات الناظر لزّم الوصی الرجوع الی الحاکم الشرعی .

باب وقف

۷۵- مساله ۳: ظاهر اینستکه در جمیع انواع وقف قبول معتبر نیست اگرچه احوط است خصوصا در وقف بلحاظ ملک منفعت و فرقی در این احتیاط نیست بین اینکه وقف عام باشد مثل وقف بر علماء یا خاص باشد مثل وقف بر اولاد پس وقف عام را حاکم شرع قبول می‌کند و وقف خاص را طبقه اول از موقوف علیهم!

۷۵- مساله ۲۷ واقف می‌تواند ولایت بر موقوفه را برای خود و غیر قرار دهد، هم بر وجه استقلال، هم بر وجه اشتراک کما اینکه می‌تواند بر متولی، ناظر قرار دهد باینکه او مشرف و مطلع از متولی باشد یا متولی در کارهای مربوطه از او نظرخواهی کند و فرقی بین متولی و ناظر عادل و فاسق نیست. بلکه اگر خیانت کرد حاکم شرع کسی را که مانع خیانت او شود ضمیمه می‌کند و اگر ممکن نشد عزلش می‌کند. ۲.

۷۷- مساله ۳۰: اگر واقف برای موقوفه متولی قرار نداد ولایت آن با حاکم شرع است. بلکه اگر وقف بنحو تملیک و خاص باشد ولایت آن با موقوف علیهم می‌باشد، مثلا اگر گفت این خانه وقف فرزندان و فرزندان فرزندانم نسلا بعد نسل باشد، ولایت بر خانه و منافع آن با اولاد واقف

۱- الظاهر عدم اعتبار القبول فی الوقف بجمیع انواعه وان كان احوط ولا سيما فی الوقف بلحاظ ملک المنفعة سواء اكان عاما مثل الوقف علی العلماء ام خاصا مثل الوقف علی اولاد فيقبل فی الاول الحاکم- الشرعی وفي الثانی الموقوف علیهم من الطبقة الاولى .

۱- يجوز للواقف جعل الولاية علی العين الموقوفة لنفسه ولغيره علی وجه الاستقلال والاشتراک كما يجوز له ایضا جعل الناظر علی الولی بمعنى المشرف علیه او بمعنى المرجع له فی النظر، ولا فرق فی المجهول له الولاية والنظاره بین العادل والفاسق. نعم اذا خان ضم الیه الحاکم الشرعی من یمنعه عنها فان لم یمكن ذلك عزله .

است و اگر وقف خاص نباشد یا بنحو تملیک نباشد بلکه بنحو صرف و غیره از انواع وقف باشد، ولایت آن با حاکم شرع می باشد ۱.

۷۸- مساله ۳۳: اگر واقف بکسی درجهت خاصی ولایت داد فقط در خصوص همان جهت ولایت دارد و در بقیه جهات ولایت با حاکم شرع است ۲.

۷۹- مساله ۳۶: چیزیکه بناست وقف شود باید ملک یا بحکم ملک باشد، بنابراین وقف کردن انسان حد و مباحات اصلیه قبل از حیازات صحیح نیست و جایز است شتر و گوسفند و گاو صدقه‌ای را وقف نمود اگر واقف مالک عین متعلق زکاه و یا حاکم شرع باشد ۳.

۸۰- مساله ۶۸: اگر کسی منزلش را وقف سکونت اولادش کرد، ظاهراً جایز نیست آنرا اجاره دهند و مال الاجاره را تقسیم کنند بلکه متعین برآنان سکنی کردن در آنست پس اگر منزل ظرفیت همه را دارد

۱- اذا لم يجعل الواقف وليا على الوقف كانت الولاية عليه للحاكم الشرعي . نعم اذا كان الوقف على نحو التمليك وكان خاصا كانت الولاية عليه للموقوف عليه، فاذا قال: هذه الذروقف لاولادي ومن بعدهم لاولادهم و هكذا، فالولاية عليها وعلى منافعها تكون للاولاد، واذا لم يكن الوقف خاصا او كان ولم يكن على نحو التمليك بان كان على نحو الصرف و غيره من الانواع فالولاية للحاكم الشرعي .

۲- اذا عين الواقف للولي (المجعول له) للولاية جهة خاصة اختصت ولايته بتلك الجهة وكان المرجع في بقية الجهات الحاكم الشرعي وان اطلق له الولاية كانت الجهات كلها تحت ولايته فله الاجارة والتعمير واخذ العوض و دفع الخراج و جمع الحاصل و قسمه على الموقوف عليهم و غير ذلك بما يكون تحت ولاية الولي ، نعم اذا كان تعارف تنصرف اليه الولاية اختصت بذلك المتعارف .

۳- يعتبر ان تكون العين مملوكة او بحكمها فلا يصح وقف الحر والمباحات الاصلية قبل حيازتها و يجوز وقف ابل الصدقة و غنمها و بقرها اذا كان الواقف مالك العين الزكويه او الحاكم الشرعي .

همگی در آن سکنی کنند و اگر در تعیین مسکن نزاع کردند باید طبق نظرولی عمل کنند و اگر اولیاء متعدد و اختلاف نظر داشته باشند مرجع حاکم شرع می باشد و اگر حکام شرع اختلاف نظر داشتند مرجع قرعه است. الخ ۱.

باب نکاح

۸۱- در کتاب نکاح فصل دوم در اولیاء است که پدر و پدربزرگ و وصی و حاکم شرع ولایت دارند (تا آنکه) بعید نیست که پدر بر بچه خود که بعد از بلوغ دیوانه شده ولایت داشته باشد علی اشکال و احتیاط اجازه از حاکم شرع است (تا آنکه) و حاکم شرع ولایت دارد بر دیوانه ای که ولی ندارد با ضروری بودن ازدواج او، و در ولایت حاکم شرع بر تزویج بچه اشکال است و اظهر با ضرورت بچه بازدواج، جواز است و در صحت تزویج سفیه اشکال است و احتیاط اینستکه بدون اذن پدر اگر باشد و اگر نیست بدون اذن حاکم شرع ازدواج نکنند. الخ ۲.

۱- اذا قال: هذا وقف علی سکنی اولادی فالظاهر انه لایجوز ان یوءجروها و یقتسموا الاجرة بل یتعین علیهم السکنی فیها فان امکن سکنی الجمیع سکنوا جمیعا وان تشاحوا فی تعیین المسکن فالمرجع نظر الولی فان تعدد الاولیاء و اختلف نظرهم فالمرجع الحاکم الشرعی، و اذا اختلف حکام الشرع فالمرجع القرعة و اذا امتنع بعضهم عن السکنی حینئذ جاز للآخر الاستقلال فیها ولیس علیه شیء لصاحبه، وان تعذر سکنی الجمیع اقتسموها بینهم یوما فیوما او شهرا فشهرا او سنة فسنة وان اختلفوا فی ذلك وتشاحوا فالحکم كما سبق ولیس لبعضهم ترک السکنی وعدم الرضا بالمهایاه والمطالبه بالاجرة حینئذ بالنسبه الی حصنه.

۲- فی الاولیاء: انما الولاية للاب وان علا و وصیه والحاکم: ولا یبعد ولاية الاب علی من جن بعد بلوغه علی اشکال فالاحوط الاستجازه من الحاکم الشرعی ایضا وللحاکم الولاية علی المجنون اذا لم یکن له ولی بقیه یاورقی در صفحه بعد —

در عقد متعه

۸۲- اگر مرد و زن باهم مصالحه کردند باینکه مرد مدت را بمـ
بخشد و زن به فلان شخص شوهر نکند مصالحه صحیح و بر مرد ابراء
و کناره‌گیری واجب است و اگر پس از صلح، از ابراء خودداری کند حاکم
شرع مجبور می‌کند و اگر عذر آورد حاکم، ابراء می‌کند و زن نباید بآن
شخص شوهر کند هر چند که اگر شوهر کرد صحیح است و اگر مصالحه براین
شد که زن بفلان کس شوهر کند واجب است باو شوهر کند و اگر شوهر نکرد
حاکم شرع مجبور می‌کند و اگر عذر آورد حاکم او را بعقد آن مرد در
می‌آورد الخ ۱.

کتاب نکاح

۸۳- فصل ششم در عیوب . عیوب در مرد چهارتا می‌باشد :
دیوانگی ، عنین بودن (تاآنکه) و در خصوص عنین باید به حاکم شرع

— بقیه باورقی صفحه قبل :

مع ضرورته الی التزویج وفي ولايته علی الصبی فی ذلک اشکال والاظهر
الجواز مع ضرورته الیه الا باذن الاب ان کان والا فالحاکم و اذا کان
رشیدا فی المال غیر رشید فی التزویج فالاحوط له الاستئذان من الحاکم
فی تزویجه .

۱- ولو ابراهها المدة علی ان لا تزویج فلانا صح الابرء وصح الشرط
فیجب علیها الوفاء به لكنها لو تزوجت منه ولو عصیانا صح زواجها علی
الاظهر . ولو صالحها علی ان ینسئها المدة وان لا تزوج بفلان صح الصلح
و وجب علیه الابرء فان امتنع اجبره الحاکم فان تعذر تولاه الحاکم ولا
یحوز لها ان تزوج بفلان لكنها ان تزوجت به صح التزویج وان کانت
المصالحه علی ان تزوج بفلان وجب ذلک علیها فان امتنع اجبرها
الحاکم فان تعذر زوجها الحاکم منه .

مراجعه کرد^۱.

۸۴- و در فصل هشتم در قسمت و نشوز . اگر زن و مرد باهم ناسازگاری کردند ، حاکم شرع دونفر خویشان آنها را و اگر نشد دونفر بیگانه را برای اصلاح می فرستند اگر دیدند اصلاح صلاح است صلح می دهند وگرنه مسأله طلاق و بذل مهر را مطرح می کنند و اگر اختلاف کردند زن باید ناچار با شوهر بسازد در صورتی که عصیان و ناسازگاری از ناحیه او سر زده و اگر مرد فقط ناسازگاری کرده است زن بحاکم شرع مراجعه تا حاکم شوهر را امر به رجوع و نفقه دادن و یا طلاق نماید الخ^۲.

۸۵- فصل دهم در نفقات مسأله ۱۰۴ اشهراینستکه قدرت بر نفقه شرط صحت نکاح نیست پس اگر زنی بمردی شوهر کرد که از نفقه عاجز بود یا بعد از نکاح عاجز شد زن نمی تواند عقد را فسخ کند نه خودش و نه بواسطه حاکم شرع ولی می تواند وضعش را بحاکم شرع گزارش کند تا حاکم شرع مرد را امر بطلاق نماید و اگر از طلاق دادن امتناع کرد حاکم طلاقش دهد و اگر شوهری که توان انفاق دارد از انفاق خودداری کند زن می تواند بحاکم شرع مراجعه کند تا حاکم شوهر را به انفاق یا طلاق وادار کند و اگر از هردو سرباز زد و راهی برای نفقه دادن زن از مال شوهر نبود حاکم می تواند طلاقش دهد . الخ^۳.

۱- وهی اربعة فی الرجل (الجنون) و (العنة) خصوص العنة من رفع الامر الى الحاكم الشرعی .

۲- ولو کره کل منها صاحبه انفذ الحاكم حکمین من اهلهم او اجنبیین مع تعذر الاهلیین علی الاحوط فان رایا الصلح اصلحا وان رایا الفرقة راجعاهما فی الطلاق والبذل و مع اختلافهما لا ید للزوج من ان تصیر مع زوجها ان کان العصیان منها او منهما وان کان من الزوج فقط رفعت امرها الى الحاكم الشرعی فیامر الحاكم زوجها بالرجوع والانفاق والطلاق والتسریح .

۳- الاشهر ان القدرة علی النفقة لیست شرط فی صحة النکاح

بقیه پاورقی در صفحه بعد —

۸۶- مساله ۸ (فصل دهم) اگر شوهر از وظائف خود سرپیچی نمود و بدون عذر و اعتدال نفقات لازمه زنش را نداد زن رجوع بحاکم شرع کند الخ ۱.

باب طلاق

فصل مربوط بعده مساله ۱۰: اگر مردی ناپدید باشد و معلوم باشد که زنده است زنش صبر کند و همینطور است اگر از او خبری نباشد لکن ولی او نفقه زنرا از مال مرد غایب یا از مال خودش بدهد و اگر غایب مال ندارد و ولی هم از خودش نفقه ندارد پس اگر زن با این وضع صبر کند که هیچ و اگر صبر نکرد مشهور اینستکه چگونگی امر را بحاکم شرع گذارش کند تا حاکم شرع چهار سال باو فرصت دهد و در اطراف وجاهائی که مرد ناپدید شده تجسس کند. اگر معلوم شد که زنده است زن صبر کند و اگر معلوم شد فوت کرده است عده وفات نگهدارد و اگر چهار سال تمام شد و خبری بدست نیامد حاکم شرع ولی غایب را امر می کند که زن را طلاق دهد و اگر طلاق نداد و امتناع کرد اجبارش می کند و اگر ولی ندارد و یا اجبارش ممکن نیست حاکم شرع خود طلاقش می دهد الخ ۲.

— بقیه پاورقی صفحه قبل:

فاذا تزوجت المرأة الرجل العاجز او طرا العجز بعد العقد لم یکن لها الخیار فی الفسخ لابنفسها ولا بواسطة الحاکم ولكن یجوز لها ان ترفع امرها الی الحاکم الشرعی فیامر زوجها بالطلاق فان امتنع طلقها الحاکم الشرعی فیلزمه باحد الامرین من الانفاق والطلاق فان امتنع عن الامرین ولم یمكن الانفاق علیها من ماله جاز للحاکم طلاقها.

۲- اذا نشز الزوج فلم بوءد الی زوجته النفقة اللازمة من غیر عذر و تعذر رفع امرها الی الحاکم الشرعی.

۱- الغائب ان عرف خبره و علمت حیاته صبرت امراته و کذا ان

بقیه پاورقی در صفحه بعد —

۸۸- در همین فصل مساله ۱۱: بعض بزرگان فرموده‌اند که اگر معلوم است که غایب زنده است ولی شوهرش نمی‌تواند صبر کند حاکم می‌تواند او را طلاق دهد و همینطور کسیکه حبس ابد می‌باشد و امکان آزادیش نباشد و زنش باین حال صبر نکند ولی فرمایش ایشان بعید است و بعیدتر اینکه فرموده است اگر فرصت دادن چهار سال و تجسس از ناپدید شده ممکن باشد، لکن این وضع موجب وقوع درگناه شود، جایز است زودتر زنا طلاق داد، و لازمه کلام ایشان جواز مبادرت به طلاق زن بدون اذن شوهر است، در صورت باقی ماندن زن به همسری او موجب وقوع در گناه باشد و این مطلب، چنین است که می‌بینی، بله اگر شوهر از نفقه دادن به زنش خودداری کند با اینکه زن مستحق نفقه است و وضعیتش را به حاکم شرع گذارش کند تا حاکم شوهر را امر بانفاق یا طلاق کند و اگر از هردو سرباز زد حاکم شرع طلاقش دهد.

— بقیه پاورقی صفحه قبل :

جهل خیره وانفق علیها ولیه من مال الغائب او من مال نفسه وان لم یکن للغائب مال و لم ینفق الولی علیها من مال نفسه فان صبرت المراه علی ذلك فهو، وان لم تصبر فالمشهور انها ترفع امرها الی الحاکم الشرعی فیوءجلها اربع سنین ثم یفحص عنه فی الجهات الی فقد فیها فان علم حیاته صبرت وان علم موته اعتدت عدة الوفاة وان جهل حاله و انقضت الاربع سنین امر الحاکم ولیه بان یطلقها فان امتنع اجیره فان لم یکن له ولی اولم یمكن اجباره طلقها الحاکم .

۱- ذکر بعض الاکابر ان المفقود المعلوم حیاته مع عدم تمکن زوجته من الصبر یجوز للحاکم ان یطلق زوجته وکذلك المحبوس الذی لا یمكن اطلاقه من الحبس ایدا اذا لم تصبر زوجته علی هذه الحال وما ذکره قدس سره بعید و ابعد منه ما ذکره ایضا من ان المفقود اذا امکن اعمال کیفیات المذكورة من ضرب الاجل والفحص لکن کان ذلك موجبا للوقوع فی— المعصية تجوز المبادرة الی طلاقها من دون ذلك ولازم کلامه جواز المبادرة الی طلاق الزوجه بلا اذن من الزوج اذا علم کون بقائها علی الزوجية بقیه پاورقی در صفحه بعد —

باب ظهار

۸۹- در این باب است که اگر مرافعه زن و مرد بحاکم شرع رسید حاکم شرع سه ماه از حین مرافعه بمرد فرصت می دهد . الخ . ۱ .

باب ایلاء

۹۰- در این باب است که اگر مرافعه را نزد حاکم شرع بردند حاکم شرع مرد را چهارماه از حین مرافعه مهلت می دهد پس اگر رجوع کرد و پس از مقاربت کفاره داد ، وگرنه حاکم او را وادار بطلاق دادن یا وطی وکفاره می کند و خوردن و آشامیدن را بر مرد سخت می گیرد تا یکی از دو کار را انجام دهد و اگر از هردو سر باز زد حاکم شرع زنا را طلاق می دهد . ۲ .

باب میراث

۹۱- فصل سوم در مراتب ارث مساله ۱۲ : اگر پسر بزرگتر باقیه ورثه در باره حبوه (قرآن ، انگشتر ، سلاح و لباس مخصوص میت) و امور مربوطه بآن اختلاف کردند و علت اختلافشان اختلاف در اجتهاد یا

— بقیه پاورقی صفحه قبل :

موجبا للوقوع فی المعصیه وهو کماتری نعم اذا کان الزوج ممتنعا من الانفاق علی زوجته مع استحقاقها النفقه علیه رفعت امرها الی الحاکم فی امر زوجها بالانفاق او الطلاق فان امتنع عن کلیهما طلقها الحاکم .

۱- انظره الحاکم ثلاثة اشهر من حین المرافعة و اذا رافعه .

۲- فاذا رافعته انظره الحاکم الی اربعة اشهر من حین المرافعة فان

رجع وکفر بعد الوطء والا الزمه بالطلاق او الفئنة والتکفیر و یضیق علیه فی — المطعم والمشرَب حتی یقبل احدا فان امتنع عن کلیهما طلقها الحاکم .

تقلید بود برای رفع نزاع بحاکم شرع مراجعه کنند^۱.

۹۲- مساله ۳۵ (فصل میراث سبب) اگر کسی بمیرد و وارث نداشته باشد ارثش به امام علیه السلام می رسد و در مساله ۳۶ آمده که اگر امام علیه السلام ظاهر باشد ارث مال آنحضرت است و هرطور که خواست عمل می کند، حضرت امیر علیه السلام بفقرای شهر می داد و اگر غایب باشد در اختیار حاکم شرع گذارده می شود و او آنرا مصرف می کند، در همان مصارفی که سهم امام علیه السلام را مصرف می کند، بطوریکه در باب خمس گذشت^۲.

پایان

۱- اذا اختلف الذکر الاکبر وسائر الورثه فی ثبوت الحیوه اوفی اعیانها اوفی غیر ذلک من مسائلها لاختلافهم فی الاجتهاد اوفی التقليد رجعوا الی الحاکم الشرعی فی فصل خصوصتهم.

۲- اذا فقد الوارث المناسب والمولی المعتقد وضا من الجریره کان المیراث للإمام الا اذا کان له زوج فانه یاخذ النصف بالفرض ویرد الباقی علیه، واذاکانت له زوجة کان لها الربع والباقی یکون للإمام کما تقدم. اذا کان الامام ظاهراً کان المیراث له یعمل به ما یشاء وکان علی علیه السلام یعطیه لفقراء بلده، وان کان غائباً کان المرجع فیہ الحاکم الشرعی وسبیلہ سبیل سهمه (ع) من الخمس یرصف فی مصارفه کما تقدم فی کتاب الخمس.

تقاضا - دعاء

از مطالعهکنندگان محترم تقاضا می شود که اگر در ترجمه یا احیانا در برخی مطالب این جزوه خطا و لغزشی مشاهده کردند ، بآدرس قم خیابان بهروز (باجک) مدرسه علمیه امام یا با شماره تلفن ۳۱۰۵۱ همین مدرسه تماس و تذکر دهند تا حک و اصلاح شود . متشکرم .

اللهم تفضل على الغزاة بالنصر والغلبة وعلى الاسراء بالخلاص
والراحة وعلى المرضى والمجروحين بالشفاء والصحة وعلى الامراء
بالعدل والشفقة وعلى الرعية بالانصاف وحسن السيرة و عجل في
فرج مولانا قاصم الجبابرة بحق محمد (ص) و عترته الطاهرة (ع)
آمين رب العالمين .

سوم شعبان المعظم ۱۴۰۵ برابر ۱۳۶۴/۲/۴

علی عطائی



فقیه عادل امامی نائب امام
علیه السلام و نصب شده آنحضرت
است .

زین الدین الشہید
صاحب مسالک قدس سره

..*

ثبوت نیابت فقہاء و نواب
عام عصر غیبت از قطعیات مذهب
است .

مرحوم آیت الله نائینی قدس سره

..*

از همین مولف منتشر گردیده است :
کتاب اسرار حج ، به ضمیمه
گفتگوهای نویسنده با اهل تسنن در
مکه و مدینه ، منتشر گردیده است .